

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تائیدی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

جامعه علوی در نهج البلاغه

تالیف: عبدالحسین خسروپناه

پیش از گفتار

یکی از مسائلی که حیرت و شگفتی آدمیان را به ارمغان می آورد، مطالعه ی شخصیت علی علیه السلام است که جامع کمال انسانی و در بردارنده ی شهادت، حق جویی، حق خواهی، حق گرایی و عدالت است و فصاحت کلام او با شجاعتش هم راهی می کرد.

مولود کعبه که ابراهیم وار هیچ گاه بر بتان سجده نکرد، موحد به دنیا آمد و موحدانه در محراب عبادت به دیدار حق شتافت و رستگار گشت.

امام علیه السلام برجسته ترین پیرو محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و قرآن را طراز عدالت قرار می داد. علی از روزگار خود بزرگ تر بود و همین سبب احساس تنهایی او بود؛ حتی جامه ی تاریخ و جامه ی معاصر بر اندام علی نمی گنجد.

تنهایی علی، زاییده ی کینه توزی و حسادت دشمنان و نادانی دوستان او بود. علی از گذشته و حال جفا دیده است و اما آیندگان نیز....

وجوه متفاوت و متضاد در علی علیه السلام مستشرقان را به وجد در آورده است. شیر بیشه ی روز و عارف شب، ذلت در برابر خدا و عزت در برابر دشمن، گرسنگی مستمر، هم راه با فعالیت شبانه روزی، قاطعیت هم راه با مدارایی، نمونه ای از تضاد علوی است.

مرگ علی علیه السلام، او را بیش تر شناساند؛ آن گاه که توفان سیاه ذلت و سیاست مکر و نیرنگ آشکار شد و زبونی مردم را به ارمغان آورد و سلطنت را جانشین امامت ساخت.

علی، گرفتار تعصب، افراط و تفریط، حسادت، کینه و ستم روزگار خویش بود. خواص، بیش از عوام به آن حضرت آزار می رساندند؛ هم چنان که نزدیکانش بیش تر از دیگران به او ستم روا داشتند.

پیامبر در روز غدیر خم فرمود: «هر کس که من مولای او هستم پس علی هم مولای اوست». و نیز فرمود: «پسر ابی طالب، ولایت امت ام حق توست؛ اگر به درستی و عافیت، تو

را ولی خود کردند و با رضایت درباره ی تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر؛ اما اگر درباره ی تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار؛ زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد».

هیچ شخصی در گذشته و حال، هم چون علی برای اسلام و پیامبر فداکاری نکرد، به گونه ای که آیه ی ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾.

نور وحی و رسالت را به چشم خود دید و بوی نبوت را استشمام می کرد. هنگام نزول وحی، ناله ی شیطان را می شنید^(۱). آن گاه که هر کس سر در لاک خود فرو برده بود و در کارها سستی می ورزید، و زبان بسته بود، برای یاری دین، قیام کرد و بر همگان سبقت گرفت.^(۲)

با سوز جان به پیامبر خطاب کرد: «هر شب خواب به چشمم نرود تا آن گاه که خداوند برای من سرایی را که در آن جای گرفته ای، اختیار کند. به زودی دخترت، تو را خبر دهد که چگونه امت ات گرد آمدند و بر او ستم کردند. همه ی سرگذشت را از او پیرس و خبر حال ما را از او بخواه. این ها در زمانی بود که از مرگ تو دیری نگذشته بود و تو از یادها نرفته بودی».^(۳)

امام در مقام فرمان روایی و زمام داری امور، سیاست های حقوقی، مالی، اداری، اقتصادی، سیاسی خود را شفاف بیان کرد و دولت خود را دولت پاسخ گو معرفی نمود.

زندگی علی علیه السلام سرشار از تعاون و هم کاری و هم یاری بود. توجه به مستمندان و پرداخت زکات و صدقات، سیره ی مستمر او بود.

علی رغم غصب خلافت، همیشه خلفا را در قضاوت ها یاری می کرد و صراط مستقیم را به آن ها نشان می داد.

از حیث نسبت و علم و فضیلت و کمال نفسانی، جامع بود.

عرفان و اختلاف علوی، از نوع رهبانیت و گوشه نشینی نبود. جلوت و خلوت علی علیه السلام هم راه هم بوده و در حالی دنیا پرستی را طرد می کرد که در دنیا زیست می نمود. علی علیه السلام محبت روحانی نسبت به خدا را اساس عرفان قرار داد.

کلام علی جاودانه است. خاموشی در آن راه ندارد و هم چون خورشید می درخشید. یاران علی هم چون حجر بن عدی، عدی بن حاتم طایی، هانی بن عروه ی مرادی، عامر بن وائله ی کنانی، صعصعه بن صوحان، کمیل بن زیاد و... از امتیازات علوی برخوردارند. سیره ی عملی و مکارم اخلاق حضرت علی علیه السلام نیز به تمام ابعاد آدمی نظر داشت. اصلاحات علوی جامع بود. اصلاحات روحی، فردی و جسمی، اجتماعی را در بر گرفت. «جامعه ی علوی در نهج البلاغه، قطره ای از اقیانوس معرفت علوی است که خوانندگان را در عرصه های کلام علوی، قلمرو دین در سنت علوی، رفتار علوی و سیاست علوی و پرسمان اندیشه ی علوی آشنا می کند که امیدوارم برای رفتار و جامعه ی انسانی پر فایده باشد. شایان ذکر است که مطالب و محتوای این کتاب، بسیار کوتاه و موجز نگاشته شده است و راه روان علی علیه السلام و شیفتگان مکتب علوی برای درک معارف آن عزیز، باید با دقت، سطور این اثر را بخوانند و از تندخوانی آن پرهیز نمایند.

در پایان، لازم است سپاس گزار یاری گران قلم و اندیشه ام باشم: همسر گران قدرم که وجود این اثر مرهون تلاش، بازخوانی و اصلاحات اوست که در تمام مراحل زندگی سپاس گزار اویم؛ ویراستار محترم آقای رضا مصطفی لو، و آقایان ناصری و یوسفی حروف نگاران این مجموعه.

عبدالحسین خسروپناه

۱۵ شعبان ۱۴۲۲

۱۰ آبان ماه ۱۳۸۰ سال روز میلاد قائم موعود.

درآمد گلشن ها

ویژگی های برجسته ی علی علیه السلام فرزند ابوطالب و نوه ی عبدالمطلب است. هاشم جد او به شمار می رود. سیزده سال قبل از بعثت، در عرصه ی عالم خاکی ظهور کرد. کنیه ی او ابوالحسن و حیدر لقب اوست. علی علیه السلام از دوران کودکی پرورش یافته ی پیامبر بود و معرفت و حکمت و اخلاق را از او آموخت. برای شناخت بیش تر امام علی علیه السلام به بیان برخی ویژگی های برجسته ی آن حضرت می پردازیم:

۱. ایمان امیرالمؤمنین اولین کسی است که رسول خدا را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و به نماز او اقتدا کرد. ^(۴) حضرت جای گاه خود و یاران پیامبر را چنین توصیف می کند: «ما پیوسته و پی گیر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با پدران و فرزندان و برادران و عموهای مان می جنگیدیم. و این امر جز افزودن بر ایمان مان و پذیرش و فرمان برداری بیش تر حق، پی آمدی نداشت.» ^(۵)

۲. موقعیت سنجی با این که، امت پیامبر، پس از وفات آن حضرت، در امر خلافت، گرفتار اختلاف شدند و امانتی که پیامبر به دست علی علیه السلام سپرد، توسط افراد کینه توز غصب شد، ولی علی علیه السلام با موقعیت شناسی، صبر را بر تقابل ترجیح داد. و با سکوت، در مقابل فتنه و آشوب ایستاد تا این که، دین رسول الله بماند.

حضرت در نامه ای به مردم مصر، جریان سقیفه را توضیح می دهد: «مردم را دیدم پیرامون دیگری گرد آمده اند و با او بیعت می کنند. دست از هرکاری برداشتم و بیعت نکردم تا آن گاه که دیدم بازگشتگان از اسلام بازگردیده، به نابودی دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرا می خوانند؛ لذا ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان برنخیزم، در ساختمان آن شکستگی و رخنه ای ببینم، یا آن را سراسر ویران ببیم که مصیبت چنین پیش آمدی بر من، بسی گران تر است تا از دست رفتن سرپرستی شما که بی گمان بهره ی روزهایی اندک است.» ^(۶)

۳. آگاه ساختن مردم و آشنا کردن آن‌ها به حقوق اجتماعی «آن گونه سخنانی که با گردن کشان خودکامه می‌گویند، با من نگویند و چنان که در نزد خودخواهان تندخو محافظه‌کاری می‌کنند، با من محافظه‌کاری نکنید. و با ظاهر سازی معاشرت نداشته باشید و درباره‌ی من گمان نبرید که اگر سخن حقی به من گفته شد، آن را سنگین احساس کنم، و نه این که بیندازید که من خواستار بزرگ داشت خود از سوی شما هستم»^(۷)

۴. خلوت‌گری عشق‌علی علیه السلام امیرالمؤمنین علیه السلام با همه‌ی عظمت و بزرگی، به درگاه خدا رو می‌آورد و با او خلوت و زمزمه می‌کرد. و چنین با خدا می‌گفت: «خدایا، گناهی را از من بیامرز که تو از من بدان داناتری. پس اگر بازگشتم، تو هم با آمرزش بر من بازگرد. خدایا، گناهی را از من بیامرز که از درونم وعده کردم و بدان وفا کردنی در نزد من برایش نیافته‌ای. خدایا، گناهی را از من بیامرز که به زبانم خواسته‌ام به سوی تو تقرب بجویم، سپس قلبم با آن مخالفت کرده است. خدایا به گوشه‌ی چشم اشاره کردن‌ها و سخنان بیهوده گفتن‌ها و خواسته‌های ناروای دل و لغزش‌های زبان را از من بیامرز.»^(۸)

۵. هدایت ساختن مخالفان خوارج و اهل نهروان از معاندان و مخالفان جدی حضرت علی علیه السلام بودند که با روش‌های گوناگون با آن حضرت مخالفت می‌نمودند؛ ولی امام علی علیه السلام در تعلیم و هدایت و آگاه‌سازی آن‌ها کوتاهی نکرد و در نامه‌ها و خطبه‌هایش، آن‌ها را به انحرافاتشان گوشزد نمود.^(۹)

۶. تدریس و آموزش اخلاق اسلامی علی علیه السلام مانند سایر زمام‌داران نبود که تنها به حکومت‌داری خویش بیندیشد و از هدایت‌گری که مهم‌ترین وظیفه‌ی امامان است، غفلت نماید. به همین دلیل، نهج‌البلاغه، سرشار از ره‌نمودهای اخلاق‌نظری و عملی است. بیانات اخلاقی امام به جهان بینی و فرجام‌شناسی آن حضرت وابستگی معناداری دارد.

غیبت نمودن مردم، مراء، لجاجت، خصومت، خشم، حسد، خودپسندی، حرص، کبر، آزمندی، دنیاپرستی، تنگ‌چشمی نمونه‌هایی از اخلاق ناپسند است که امام بدان پرداخته

است.^(۱۰) خوش خویی، در اختیار بودن زبان، اقدام کردن به کارهای پسندیده، صبر و پایداری، راستی در گفتار، فروتنی، دانش و بردباری نمونه هایی از درس های اخلاق پسندیده ی امام علی علیه السلام است.^{(۱۱) (۱۲)}

۷. تبیین فلسفی و عقلی حقایق امام علی علیه السلام در بیان حقایق الهی تنها به ذکر چند توصیه ی اخلاقی اکتفا نمی کرد؛ بلکه با روش عقلی و استدلالی به توصیف آن ها می پرداخت.^(۱۳) برای نمونه، در جهت اثبات وحدت ذاتی و تجزیه ناپذیری حق تعالی می فرماید: «هر آن که خدا را توصیف کند و صفاتش را زاید بر ذات بداند او را دو چیز انگاشته، و هرکس او را دو چیز می انگارد برای او جزء قائل شده و قائل به جزء، خدا را درست نشناخته است. و کسی که خدا را درست شناسد به سوی او اشاره می کند، و کسی که به او اشاره کند او را در مکانی محدود دانسته است، و هر که او را محدود بداند او را شمرده و خدا منزله از این نسبت ها است.^(۱۴)»

خوانندگان گرامی توجه دارند که اسلوبی که امام علی علیه السلام در مسائل توحیدی بیان می کند، کاملاً عقلی و استدلالی است. شکی نیست که این بیانات از آن علی علیه السلام است و با سند معتبر تاریخی و نیز یک نواختی سیاق این مطلب مستدل می گردد.

امام در خطبه ی دیگری می فرماید: «خداوند با برتری و چیرگی و قدرت خود بر اشیا و پدیده ها، جدا از آن هاست و موجودات و پدیده ها نیز به این که تحت قبضه ی قدرت اویند و بازگشتشان به سوی او است جدا از او هستند، هر کس خدا را توصیف کند محدودش دانسته، و هر که او را محدود بداند تحت شمارش در آورده و آن موجب بطلان ازلیت الهی است.»^(۱۵) و نیز می فرماید: «خداوند واحد و یگانه است اما نه واحدی عددی؛ همیشگی است لیکن نه در محدوده ی زمان، و پایدار است ولی نه به پشتوانه ای.»^(۱۶)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام اثبات وجود خداوند سبحان و صفات الهی می فرماید: «آیات و نشانه های قدرت خدا، برهان قاطعی بر اثبات هستی او است، بلکه خود وجود او

که در همه چیز تجلی دارد و گواه هستی خویش می باشد. و شناخت او همان توحید و یگانه دانستن او است، و توحید واقعی، جدا دانستن او از مخلوقات است به این معنی که صفاتش را مغایر صفات آن ها بدانیم، نه این که کناره گیری و جدایی جسمانی مقصود باشد. او پروردگار و آفریدگار مطلق است و خود، آفریده و پرورده شده نیست. هرچه در ذهن تصور شود او بر خلاف آن است؛ چون آن چه به تمام ذات و حقیقت شناخته گردد، خدا نیست. او است که دلیل وجود خویش است و وسایل شناسایی را هم خود او فراهم آورده است.»^(۱۷)

امام علی^{علیه السلام} درباره ی شناخت خداوند، تصریح می کند که «حق تعالی با حواس درک نمی گردد و به مردم، قیاس و تشبیه نمی شود. کیفیت او شناخته نمی شود. خردها توان اندازه گیری او را ندارند و افکار و تخیلات از حریم کبریایی او دورند.»^(۱۸) «چشم ها و حواس او را نمی بیند، ولی دل ها در پرتو ایمان واقعی و اخلاص، هستی او را درک می کنند، خداوند با اوصاف لطافت، غلظت و حجم توصیف نمی شود. خواست او بدون اندیشه و قصد صورت می گیرد. ظاهر است اما مستقیماً دیده نمی شود، ولی وجودش متجلی است.»^(۱۹)

گلشن اول: کلام علوی

۱- سیری در نهج البلاغه

کلمات و سخنان امام علی علیه السلام از صدر اسلام مورد توجه شیفتگان معرفت قرار گرفته است. بر این اساس، نسبت به جمع آوری فرمایشات آن حضرت اهتمام فراوان ورزیده شد. کسانی که درگردآوری بیانات امام تلاش نمودند به ترتیب تاریخی عبارتند از:

۱. حارث بن عبدالله همدانی (متوفای ۶۵ ق.)^(۲۰)
۲. ابوسلیمان، زید بن وهب جهنی کوفی (متوفای ۹۶ ق.)
۳. اصبع بن نباته^(۲۱)
۴. ابواسحاق، نزاری ابراهیم بن حکم (از علمای قرن دوم)^(۲۲)
۵. ابومنذر، هشام بن محمد سائب کلبی کوفی (متوفای ۲۰۴ ق.)^(۲۳)
۶. مسعده بن صدقه (از علمای قرن دوم)^(۲۴)
۷. ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقدی بغدادی (متوفای ۲۰۷).
۸. لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی غامدی کوفی معروف به ابومخنف (متوفای ۱۵۷ ق.)
۹. ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف بغدادی (متوفای ۲۲۵ ق.)
۱۰. صالح بن ابی حماد (متوفای قرن سوم).
۱۱. ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله خراز کوفی نهمی (متوفای قرن سوم).
۱۲. اسماعیل بن مهران از اصحاب امام رضا علیه السلام (متوفای قرن سوم).
۱۳. ابوالحسن، علی بن عبدالله بن بخیع سعدی مشهور به ابن المدینی (متوفای ۲۳۴ ق.)
۱۴. عبدالعظیم بن عبدالله علوی حسنی (متوفای قرن سوم).
۱۵. ابوعثمان، عمرو بن بحر البصری (متوفای ۲۵۵ ق.)
۱۶. ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی (متوفای ۲۸۳ ق.)

۱۷. ابوبکر، محمد بن حسین بن درید ازدی بصری (متوفای ۳۲۱ ق).

۱۸. عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی ازدی بصری (متوفای ۳۳۲ ق).

۱۹. ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن حیون مغربی تمیمی مصری (متوفای ۳۶۳ ق).

۲۰. ابوالحسن، محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر علیه السلام مشهور به سید رضی و شریف رضی سامان دهنده ی نهج البلاغه ^(۲۵) که در سال ۳۵۹ هجری در بغداد چشم به جهان گشود و در سال ۴۰۶ از این عالم فانی رخت بریست.

نهج البلاغه به جهت اهمیت محتوایی و زبانی مورد استقبال فراوان عالمان شیعه و سنی قرار گرفت و بدان شرح ها، حاشیه ها و تعلیق ها زده شد.

محققان از بیست و شش تا دویست و ده شرح نهج البلاغه را نام برده اند. ^(۲۶) سید رضی و برادرش سید مرتضی، پاره ای از جمله ها یا خطبه های حضرت را تبیین و شرح نموده اند، ولی اولین شارح تمام نهج البلاغه، علی بن ناصر از علمای قرن هفتم هجری است.

برخی از محققان، ضیاءالدین تاج الاسلام علم الهدی کاشانی رواندی از علما و مفسران قرن ششم هجری را به عنوان اولین مفسر و محقق نهج البلاغه دانسته اند. ^(۲۷) و عده ای قطب الدین راوندی را اولین مفسر نهج البلاغه معرفی می کنند و ابن ابی الحدید نیز به منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، نوشته ی قطب الدین راوندی متوفای ۵۷۳ استناد می کند.

حدائق الحقائق، قطب الدین کیدری نیز شرحی ادبی، لغوی بر نهج البلاغه است. کیدری از عالمان خراسان در قرن ششم هجری است. شرح ابن ابی الحدید نیز گسترده ترین و استوارترین شرح های نهج البلاغه است که توسط یک عالم سنی معتزلی نگاشته شده است. از امتیازات این شرح، بهره گیری از تاریخ در بیان جریان های سیاسی و اجتماعی صدر اسلام و خلافت علوی است.

شرح نهج البلاغه، نگاشته ی کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی از فضلا و فقهای بزرگ قرن هفتم هجری و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، اثر میرزا حبیب الله هاشمی

خویی و بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، علامه محمد تقی شوشتری از علمای معاصر و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، علامه محمد تقی جعفری و پرتوی از نهج البلاغه، آیت الله سید محمود طالقانی و دکتر سید محمد مهدی جعفری و پیام امام، آیت الله ناصر مکارم شیرازی نیز نمونه هایی از این تفاسیر نهج البلاغه می باشند.

ترجمه های فراوانی بر نهج البلاغه به زبان فارسی نگاشته شده که می توان ترجمه و شرح نهج البلاغه ی فیض الاسلام؛ ترجمه اسدالله مبشری؛ ترجمه ی محمد جعفر امامی و محمدرضا آشتیانی؛ ترجمه ی سید جعفر شهیدی؛ ترجمه ی عبدالمجید معادی خواه؛ ترجمه ی محمدرضا شریعت؛ ترجمه ی محمد تقی جعفری؛ ترجمه ی حسین استادولی؛ ترجمه ی سید جمال الدین دین پرور؛ ترجمه ی محمدرضا افتخارزاده؛ ترجمه ی محمد دشتی؛ ترجمه ی مصطفی زمانی؛ ترجمه ی حسین عمادزاده اصفهانی و ده ها ترجمه ی دیگر اشاره کرد. نهج البلاغه به زبان های مختلف انگلیسی، اردو، اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، استانبولی و غیره نیز ترجمه شده است. نهج البلاغه از نظر طبقه بندی، به سه بخش خطبه ها و کلمات، نامه ها و حکمت ها تقسیم می شود.

بخش اول مشتمل بر یکصد و بیست و پنج خطبه، صد و یازده کلمه و چهار قول و بخش دوم شامل شصت و سه نامه، دوازده وصیت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، یک دعا و یک پیمان نامه و بخش سوم دارای چهارصد و هشتاد جمله ی کوتاه حکمت آمیز است.

نهج البلاغه از نظر محتوایی به مسائل گوناگون اعتقادی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی پرداخته است و در قالب خطبه ها، نامه ها و حکمت ها به پرسش ها و مسائل عرصه های مذکور پاسخ داده است.

نهج البلاغه در مسائل اعتقادی به آفرینش جهان و انسان و جانوران، هدفدار بودن خلقت انسان،^(۲۸) معرفت حق تعالی^(۲۹) وحدت حق تعالی^(۳۰)، هدف فرستادن پیامبران^(۳۱)، هدف بعثت

پیامبر اکرم ﷺ^(۳۲)، استمرار رسالت با قرآن و عترت^(۳۳) و فرجام و رستاخیز،^(۳۴) پرداخته است.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، به مسائل اقتصادی نیز پرداخته است و مسئولیت انسان را نسبت به سرزمین ها و چهارپایان^(۳۵) و ارج نهادن به کار و تلاش انسان و بهره مندی از حاصل دست رنج خویش^(۳۶) و ضرورت آبادانی سرزمین ها^(۳۷) و ذخیره سازی ثروت^(۳۸) و توصیه هایی مربوط به بیت المال و عدالت اجتماعی و فقر زدایی و ره نمودهای اخلاقی به ثروت مندان و برنامه های اقتصادی و وظایف فردی نیازمندان و وظایف دولت و جامعه را بیان کرده است.^(۳۹)

بخش دیگری از فرمایشات امام علی علیه السلام به مسائل سیاسی و حکومتی اختصاص دارد. امام علیه السلام در این ساحت، به وظایف کارگزاران و استانداران، نویسندگان، ارتش و نیروها و سران نظامی، روش های دریافت مالیات و اصول کشورداری پرداخته است.^(۴۰)

ساحت دیگر نهج البلاغه، مسائل اخلاقی و تربیتی است. که امام علیه السلام بر مبنای جهان بینی توحیدی، آن را استوار ساخته است. اخلاق فردی در نهج البلاغه، دانش اندوزی توأم با عمل، بی اعتنایی به زخارف دنیوی، آزادگی و ظلم ستیزی، نظم و حساب رسی در امور را تبیین نموده است و اخلاق اجتماعی نیز به خوش خلقی و انسان دوستی، انصاف ورزی با مردم و مانند این ها اشاره کرده است.^(۴۱)

مسائل عبادی و معنوی مانند سیمای عابدان شب زنده دار، انگیزه های گوناگون در عبادت، حالات و مقامات عابدان و تأثیر عبادت در زوال گناه نیز در نهج البلاغه مورد توجه جدی قرار گرفته است^(۴۲). روی کرد علی علیه السلام در سراسر سخنانش بر مبنای عدالت است؛ همان گونه که فرمود: «عدالت، زندگی است.»^(۴۳)

علی علیه السلام از آن بسیار افرادی نبود که در سخن، از حق دم می زنند، ولی در عمل از آن سرمی پیچند؛^(۴۴) زیرا حق، در مقام سخن گسترده ترین پهنا را داراست ولی در مقام اجرا و

عمل بدان، در تنگنایی بی مانند است؛^(۴۵) یعنی در مقام سخن، به آسانی می توان حق و عدل را ستود و از آن دم زد، ولی عمل کردن بدان، بسیار دشوار و مشکل است.

«اما علی علیه السلام در برابر ستم کاران چونان تندی می غرّد و برای مظلومان پناهی استوار و امیدبخش است. علی علیه السلام حریم مقدّس عدالت است و با انسانیتی والا و شمشیر و قلم، حریم آن را پاس می دارد. سرزمین هایی را که ستم بر آن ها غلبه یافته و مکان هایی که کابوس فقر بر آن ها چیره شده است، چه کسی می تواند نجات دهد جز نهج البلاغه که برنامه ی حاکمیتی عادل است که بنیاد ستم را در هر مکان و زمان، از ریشه برمی آورد.»^(۴۶)

علی علیه السلام به پاسدارانش توصیه می کرد: «بر توباد که عدالت را درباره ی دوست و دشمن اجرا کنی.»^(۴۷)

علی علیه السلام این روی کرد را از قرآن آموخت که: «مبادا دشمنی با گروهی سبب شود، عدالت را ترک کنید.»^(۴۸)

«هماره می باید عدالت را به پا دارید، گرچه به زیان خودتان یا پدر و مادرتان و یا نزدیکانتان باشد»^(۴۹) «چون سخن می گوئید، عدالت را به پا دارید، هرچند درباره ی نزدیکانتان باشد.»^(۵۰)

جلوه های عدالت علوی عبارت است از برابری در بهره برداری از بیت المال و امتیازهای عمومی، مراقبت و بازرسی مداوم از اجرای عدالت توسط کارگزارانش، تساوی همگان در برابر قانون.^(۵۱)

۲- سلوکی در نهج البلاغه

نهج البلاغه اثری است که باید با آن زیست و تنفس کرد. روح را با آن هم دم ساخت و با آن نبض و قلب را به تپش در آورد، تا معانی آن در عمق جان بنشیند و بتوان دنیاهای آن را وارد شد و سرزمین هایش را فتح کرد.

هرچند رسیدن به قله ی رفیع معرفت علی علیه السلام حتی در حوزه ی نهج البلاغه بر کسی میسر نیست و ضعف ما حکم می کند که نمی توان تمام دنیاهای زهد و تقوا و عبادت و عرفان و حکمت و فلسفه و پند و موعظه و ملاحم و مغیبات و سیاست و مسؤولیت های اجتماعی، حماسه، شجاعت و دیگر زوایای نهج البلاغه را وارد شد و این اقیانوس بی پایان را شناخت. نگارنده نیز در فصول این کتاب مدعی شناساندن تمام ابعاد و محتوای نهج البلاغه نیست بلکه تنها در صدد است تا از خوانندگان، بیگانگی نسبت به کلام علی علیه السلام را بزداید. و مخاطبان را از این معارف عظیم و ارزش مند، ذره ای بهره مند سازد.

نهج البلاغه، پرتوی درخشان از هدایت قرآن است که به ابعاد گوناگون سعادت آدمی پرداخته است و مباحث و موضوعات ذیل را تبیین کرده است.

خداشناسی: شامل توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی و بیان صفات ذاتی و فعلی الهی از جمله علم و قدرت و حیات و عدالت و خالقیت و غیره.

راهنما شناسی: شامل ضرورت بعثت پیامبران، فلسفه ی بعثت، هدف بعثت، روش تبلیغ و هدایت گری پیامبران، مسئله ی امامت و ولایت، معرفی ابعاد گوناگون قرآن و سنت.

کائنات و مسئله ی آفرینش: مانند هدف داری در خلقت، حرکت مخلوقات، آفرینش جهان و طبیعت و انسان و ویژگی های آن ها.

رهبری و مسائل اجتماعی: مانند وظایف و شرایط رهبری، حقوق متقابل دولت و مردم، امور اقتصادی، سیاست بین المللی، تعلیم و تربیت و روابط اجتماعی، جنگ و صلح و سایر حقوق بین المللی.

موعظه و حکمت: شامل زهد، تقوی، ایثار، دنیا، رذایل اخلاقی و فضایل اخلاقی.
تاریخ: حوادث تاریخی، مردم شناسی، فتنه ها و بلاهای جوامع گذشته جهت شناساندن حقایق این جهان.

احکام و عبادات: بیان باید و نبایدهای شرعی و فلسفه و آثار عملی آن ها.
فرجام شناسی: شامل مرگ، برزخ، حشر، حساب، بهشت، دوزخ و زندگی اخروی.
دعا و مناجات: شامل تضرع، استغفار و غیره.

به طور کلی محتوای نهج البلاغه، مشتمل بر تفسیر قرآن و احادیث نبوی و بیان معارف اسلامی است، در یکصد و بیست و دو مورد به آیات قرآن و در سی و هشت مورد به احادیث نبوی استناد شده و در یازده مورد آیات، تفسیر و در نود و شش مورد کتاب خدا وصف شده است.

نهج البلاغه که در سال ۴۰۰ هجری، حدود هزار سال پیش، توسط سید رضی گردآوری شده، در سه بخش عمده ترتیب یافته است:

بخش نخست: خطبه ها و کلمات امیرالمؤمنین که شامل یکصد و بیست و پنج خطبه و یکصد و یازده کلمه و چهار قول که دوازده قطعه از خطبه ها یا کلمات دعا هستند.
این خطبه ها و کلمات از نظر حجم کمی متفاوتند از یک سطر تا هفده صفحه را شامل می شوند.

بخش دوم: نامه ها که شامل شصت و سه نامه، دوازده وصیت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، یک دعا و یک پیمان نامه است که بلندترین آن ها فرمان شریف حضرت به مالک اشتر و کوتاه ترین آن ها نامه ی هفتادونه با دو سطر است.

بخش سوم: حکمت ها که شامل چهارصد و هشتاد جمله ی کوتاه حکمت آمیز است.
گفتنی است نهج البلاغه، گزیده ای از فرمایشات گهربار علی علیه السلام است که سید رضی با توجه به تخصص خود یعنی ادبیات و شعر و سخن وری، این مجموعه را گرد آورده است،

سخنانی که از حیث زیبایی و تأثیر و نفوذ از ویژگی خاصی برخوردار است؛ نثر است، ولی از مزایای نظم برخوردار است و بر عمق احساسات انسانی تأثیر می‌گذارد. علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«همانا زبان، پاره‌ای از انسان است و در اختیار ذهن او. اگر ذهن نجوشد و واپس رود، از زبان کاری ساخته نیست؛ اما آن‌گاه که ذهن باز شود، مهلت به زبان نمی‌دهد. همانا فرماندهان سپاه سخنییم، ریشه‌ی درخت سخن در میان ما دویده و جا گرفته و شاخه‌هایش بر سر ما آویخته است.» (۵۲) (۵۳)

شاهکار نهج البلاغه و سخنان علی علیه السلام این است که تنها در یک میدان اسب نتاخته است. در میدان‌های گوناگون، جولان نموده است و سر این جامعیت، به جامعیت سخن گوشت؛ زیرا سخن نماینده‌ی روح و دنیای گوینده است. روح علی محدود به دنیای خاصی نیست؛ به اصطلاح عرفا، انسان کاملی است که تمام مراتب هستی را در بر دارد. این ویژگی روحانی، در کلام علی علیه السلام نیز تجلی نموده است. و مباحث و مسائلی چون الهیات و ماوراء الطبیعه، سلوک و عبادت، حکومت و عدالت، اهل بیت و خلافت، موعظه و حکمت، دنیا و دنیا پرستی، حماسه و شجاعت، ملاحم و مغیبات، دعا و مناجات، شکایت، اصول اجتماعی، اسلام و قرآن، اخلاق و تهذیب نفس، شخصیت‌ها و را در بر گرفته است. و اینک به اختصار، به این مسائل از منظر علی علیه السلام خواهیم پرداخت.

۳- الهیات و ماوراء الطبیعه

نهج البلاغه به صورت اعجاب انگیزی به بحث های توحیدی با شیوه های مختلف پرداخته است. برخی از بخش های آن از طریق مطالعه در مخلوقات و آثار صنع و بیان نظام کلی آسمان و زمین یا مطالعه ی موجود معینی چون خفاش، طاووس، مورچه، به این بحث پرداخته و گاهی نیز از طریق استدلال، مسائل توحیدی را ذکر کرده است.

در خطبه ی ۲۲۷ از استحکام خلقت و استواری ترکیب مورچه و دستگاه شنوایی و بینایی و استخوان و پوست آن و چگونگی حرکت و گردآوری دانه سخن می گوید و خوانندگان را به تفکر در مجرای ورودی و خروجی غذا و ساختمان شکم، گوش و چشم او دعوت می کند. حضرت با این نوع استدلال آیه ای، در صدد تحقق آگاهی مخاطبان نسبت به کمال پدیدآورنده و هستی بخش است. ولی حضرت در بخشی از بحث های الهی نهج البلاغه به تفکرات عقلی محض و محاسبات فلسفی خالص پرداخته است.

هرچند برخی در این شیوه ی تفکر تردید دارند و به همین جهت در اصالت انتساب این گونه مباحث نهج البلاغه به امام علی علیه السلام تشکیک می نمایند. در حالی که این شیوه از تفکر نیز در قرآن وجود دارد. آیات ﴿لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي﴾^(۵۴) و ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا﴾^(۵۵) از این سنخ اند. و در نهج البلاغه نیز مباحث توحیدی با شیوه ی عقلی مطرح شده است.

«مع كل شي لا بمقارنه و غير كل شي لا بمزايله»^(۵۶)؛ او با همه چیز هست ولی نه به نحو مقارنت و مغایر با همه چیز است ولی نه به این وجه که از اشیا جدا باشد.

«ليس في الاشياء بوالج ولا عنها بخارج»^(۵۷)؛ او در اشیا حلول نکرده است، و در عین حال از هیچ چیز هم بیرون نیست.

«الاحد لا بتأويل عدد»^(۵۸)؛ او یک است ولی نه یک عددی.

«لَا يُشْمَلُ بِحَدِّ وَلَا يُحَسَبُ بَعْدَ»؛^(۵۹) هیچ حدود و اندازه ای، او را در بر نمی گیرد و با

شمارش به حساب نمی آید.

سپاس خدای را که آفرینش، دلیل بر هستی او، و حدوث مخلوقاتش دلیل بر ازلیت او، و مانند داشتن مخلوقاتش، دلیل بر بی ماندی اوست. از حواس پنهان است و دست حواس به دامن کبریایی اش نمی رسد، و در عین حال هویداست و هیچ چیزی نمی تواند مانع و حاجب و پرده ی وجودش شود.^(۶۰)

زمان ها، او را هم راهی نمی کنند و اسباب و ابزارها او را کمک نمی کنند، هستی او بر

زمان ها، وجود او بر نیستی، و ازلیت او بر هر آغازی تقدم دارد.^(۶۱)

۴- سلوک و عبادت

پرستش خداوند و ترک هرگونه بت پرستی، یکی از اصول تعلیمات پیامبران الهی است. عبادات اسلامی به صورت دسته جمعی و فردی شکل گرفته است. از نظر اسلام هرکار خیر و مفیدی اگر با انگیزه‌ی پاک خدایی توأم باشد، عبادت است؛ بنابراین درس خواندن، کار و کسب کردن و فعالیت اجتماعی کردن اگر الله و فی الله باشد، عبادت است. تلقی افراد از عبادت یک سان نیست؛ از نظر برخی، عبادت، نوعی معامله و معاوضه و مبادله‌ی کار و مزد است. تلقی دیگر از عبادت، تلقی عارفانه است. بر حسب این تلقی، عبادت نردبان قرب است؛ معراج انسان و تعالی روان او است.

تلقی نهج البلاغه از عبادت، تلقی عارفانه است. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «همانا گروهی، خداوند را به انگیزه‌ی پاداش می پرستند، این عبادت تجارت پیشگان است؛ و گروهی او را از ترس می پرستند، این عبادت، عبادت برده صفتان است؛ و گروهی او را برای آنکه او را سپاس گزاری کرده باشند، می پرستند، این عبادت آزادگان است».^(۶۲)

«من تو را به خاطر بیم از کيفرت و یا به خاطر طمع در بهشت پرستش نکرده ام، من تو را بدان جهت پرستش کردم که شایسته‌ی پرستش یافتم».^(۶۳) ریشه‌ی همه‌ی آثار معنوی، اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است یاد حق و یاد بردن غیر او است. بر این اساس می فرماید: «خداوند، یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده است. دل‌ها بدین وسیله از پس‌کری، شنوا و از پس‌نابینایی، بینا و از پس‌سرکشی و عناد، رام می‌گردد».^(۶۴)

«اهل معنی در پرتو عبادت به مقالات و حالات و کرامت‌هایی دست می‌یابند و فرشتگان، آنان را در میان گرفته و آرامش برایشان فرود آورده و درهای ملکوت بر روی آنان می‌گشایند».^(۶۵)

امام علی علیه السلام در ترسیم چهره‌ی عابدان چنین می فرماید:

«شب‌ها پاهای خود را برای عبادت جفت می‌کنند؛ آیات قرآن را با آرامی و شمرده شمرده تلاوت می‌نمایند؛ با زمزمه‌ی آن آیات و دقت در معنی آن‌ها غمی عارفانه در دل خود ایجاد می‌کنند و دوای دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می‌سازند؛ هرچه از زبان قرآن می‌شنوند مثل این است که به چشم می‌بینند؛ هرگاه به آیه‌ای از آیات رحمت می‌رسند بدان طمع می‌بندند و قلبشان از شوق لبریز می‌گردد؛ چنین می‌نماید که نصب العین آن هاست؛ و چون به آیه‌ای از آیات قهر و غضب می‌رسند بدان گوش فرا می‌دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شلعه‌های جهنم به گوششان می‌رسد؛ کمرها را به عبادت خم کرده‌پیشانی‌ها و کف دست‌ها و زانوها و سرانگشت پاها به خاک می‌سایند و از خداوند، آزادی خویش را می‌طلبند. همین‌ها که چنین شب‌زنده‌داری می‌کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است، روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا.»^(۶۶)

۵- حکومت و سیاست

از جمله مسائلی که در نهج البلاغه فراوان از آن بحث شده، مسائل مربوط به حکومت و سیاست و عدالت است.^(۴۷) حضرت، در مقابله با خوارج و سایر گروه‌های معاند، از ضرورت حکومت مقتدر، حقوق متقابل حکومت و مردم، ارزش عدالت، امانت‌داری حکومت (نه مالکیت آن) سخن گفته است در خطبه ی ۴۰ از ضرورت فرمان‌روای نیک یا بد، و در خطبه ی ۲۰۷ از حقوق متقابل حکومت و مردم، در حکمت ۴۲۹ از اشرافیت و افضلیت عدالت، و در خطبه ی ۱۲۶ از تقدم عدالت بر مصلحت و در نامه ی ۵ از امانت‌داری حکومت تأکید شده است.

۶- اهل بیت و خلافت

نهج البلاغه در باب خلافت اهل بیت متضمّن مسائل ذیل است:

۱. مقام ممتاز و فوق عادی اهل بیت و این که علوم و معارف آن ها از یک منبع فوق بشری سرچشمه می گیرد و آن ها با دیگران قابل مقایسه نیستند؛ ۲. احقیّت و اولویت اهل بیت از جمله شخص امیرالمؤمنین علیه السلام به امر خلافت به حکم وصیت، لیاقت، فضیلت و قرابت؛ ۳. انتقاد از خلفا؛ ۴. فلسفه ی اغماض و چشم پوشی علی علیه السلام از حق مسلم خود و حدود آن.

علی علیه السلام در بیان مقام ممتاز اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «اهل بیت علیهم السلام جایگاه راز خدا، پناه گاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه های کتاب های او و کوه های دین او می باشند. به وسیله ی آن ها پشت دین را راست کرد و تزلزلش را مرتفع ساخت. احدی از امت با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قابل قیاس نیست. کسانی را که از نعمت آن ها متنعم اند، با خود آن ها نتوان هم تراز کرد. آنان رکن دین و پایه ی یقین اند.

تندروان باید به آنان برگردند و کندروان باید سعی کنند به آنان برسند. شرایط ولایت امور مسلمین در آن ها جمع است و پیغمبر درباره ی آن ها تصریح کرده است و آنان کمالات نبوی را به ارث برده اند. این هنگام است زمانی که حق به اهلش بازگشته و به جای اصلی خود منتقل گشته است.»^(۶۸)

«ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن های علوم و سرچشمه های حکمت هاییم»^(۶۹).

«جامه ی زیرین و یاران واقعی و گنجوران دین و درهای ورودی اسلام ماییم؛ به خانه ها جز از درهایی که برای آن ها مقرر شده است نتوان داخل شد و فقط دزد است که از دیوار وارد می شود»^(۷۰).

«آنان مایه ی حیات علم و مرگ جهل می باشند؛ حلم و بردباریشان از میزان علمشان حکایت می کند و سکوت های به موقعشان از توأم بودن حکمت با منطق آن ها خبر می دهد، نه با حق مخالفت می ورزند و نه در حق اختلاف می کنند.

آنان پایه های اسلام و وسایل احتفاظ مردم اند؛ به وسیله ی آن ها حق به جای خود برمی گردد و باطل از جایی که قرار گرفته، دور می شود و زبانش از بیخ بریده می شود. آنان دین را از روی فهم و بصیرت و برای عمل فرا گرفته اند، نه آن که طوطی وار شنیده و ضبط کرده باشند و تکرار کنند؛ همانا ناقلان علوم فراوان اند، اما جانب داران آن کم اند.»^(۷۱)

امام علی علیه السلام در باب احقیّت و اولویت و حق اختصاص اهل بیت نسبت به مسئله ی حاکمیت نیز سخن گفته است و مسئله ی نص و وصیّت پیامبر را به صراحت بازگو کرده است. در خطبه ی ۲ نهج البلاغه می فرماید: «**وفیهم الوصیة والوراثه**»؛ وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وراثت او در میان اهل بیت است.

«به خدا سوگند از روزی که خدا جان پیامبر خویش را تحویل گرفت تا امروز، همواره حق مسلم من از من سلب شده است.»^(۷۲) امام علیه السلام در موارد دیگر از امر حکومت به عنوان حق خویش یاد می کند و از ظلم قریش و هم داستان آن ها به خدا شکایت می نماید.^(۷۳)

در خطبه ی ششقیه، مسئله ی لیاقت و فضیلت را مطرح می سازد و می فرماید: «به خدا سوگند! پسر ابوقحافه، خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد، در حالی که می دانست آن محوری که این دستگاه باید برگرد آن بچرخد من هستم. سرچشمه های علم و فضیلت از کوهسار شخصیت من سرازیر می شود و شاهباز وهم اندیشه ی بشر از رسیدن به قله ی عظمت من باز می ماند.»

در مقابل استدلال مهاجران نسبت به انتساب آن ها به پیامبر و قریشی بودن آن حضرت، قرابت و نسبت خود را گوشزد می کند^(۷۴) و به شدت از عمل کرد خلفای سه گانه، ابوبکر و عمر و عثمان، انتقاد می کند.

انتقاد حضرت نسبت به ابوبکر این است که او به خوبی می دانست که علی شایسته تر به امر خلافت است؛ پس چرا پسر ابوقحافه، پیراهن خلافت را بر تن کرد؛ و این که چرا پس از خود، خلیفه تعیین کرد. انتقاد امام علیه السلام به عمر در قلمرو روحیات و اخلاقیات از جمله خشونت و غلظت و شتاب زدگی و اشتباهات مکرر او برمی گردد؛ علاوه بر آن که حکومت وی را غاصبانه معرفی می کند.

دولت عثمان نیز گرفتار فساد اداری و مالی گردید تا حدی که سبب قتل او را فراهم کرد؛ هر چند نزدیکان وی از جمله معاویه برای رسیدن به قدرت در این ماجرا نقش داشتند.^(۷۵) علی علیه السلام با این همه انتقادات و استدلال ها، نسبت به اوضاع زمان سکوت و مدارا کرد و ترک قیام و دست نبردن به شمشیر را پیشه ی خود ساخت و فرمود: «خار در چشم بود و چشم ها را بر هم نهادم؛ استخوان در گلویم گیر کرده بود و نوشیدم؛ گلویم فشرده می شد و تلخ تر از حنظل در کام ریخته بود و صبر کردم.»^(۷۶) در پاسخ ابوسفیان، آن گاه که آمد و خواست تحت عنوان حمایت از علی علیه السلام فتنه به پا کند، فرمود: «امواج دریای فتنه را با کشتی های نجات بشکافید، از راه خلاف و تفرقه دوری گزینید و نشانه های تفاخر بر یک دیگر را از سر بر زمین نهدید.»^(۷۷)

وقتی زهرا (س) با جمله های کوه شکن، شوهر غیور خود را مورد عتاب قرار می دهد که: «ای پسر ابوطالب، چرا به گوشه ی خانه خزیده ای؟ تو همانی که شجاعان از بیم تو خواب نداشتند. اکنون در برابر مردمی ضعیف، سستی نشان می دهی؟ ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم.» و علی علیه السلام پس از شنیدن سخن زهرا (س) با نرمی او را آرام می کند که نه، من فرقی نکرده ام من همانم که بودم؛ مصلحت چیز دیگری است.

۷- موعظه و حکمت

بخش مهمی از نهج البلاغه به موعظه ها، پند ها، اندرزها و حکمت های عملی اختصاص دارد. عناصر موعظه ای نهج البلاغه متنوع است؛ تقوا، توکل، صبر، زهد، پرهیز از دنیا پرستی، از تنعم و تجمل، پرهیز از هوای نفس، پرهیز از طول امل، پرهیز از عصبیت، پرهیز از ظلم و تبعیض، ترغیب به احسان و محبت و دست گیری از مظلومان و حمایت ضعفا، ترغیب به استقامت و قوت و شجاعت، ترغیب به وحدت و اتفاق و ترک اختلاف، دعوت به عبرت از تاریخ، دعوت به تفکر و تذکر و محاسبه و مراقبه، یادآوری گذشت سریع عمر، یادآوری مرگ و شداید سكرات و عوالم بعد از مرگ، یادآوری احوال قیامت. و اینک به تبیین پاره ای از این مفاهیم می پردازیم:

تقوا: تقوا یعنی پرهیزکاری و اجتناب کاری و کناره گیری. تقوا، نیرویی روحانی است که بر اثر تمرین های زیاد پدید می آید. این حالت، روح را نیرومند و شاداب و مصون می کند. لازمه ی بی تقوایی، اطاعت از هوای نفس است. شایان ذکر است که تقوا، مصونیت است نه محدودیت. حضرت در این باره می فرماید: «بندگان خدا، بدانید که تقوا، حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است و بی تقوایی و هرزگی، حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد، حفظ نمی کند. همانا با نیروی تقوا نیش گزنده ی خطاکاری ها بریده می شود».^(۷۸)

«همانا تقوا، کلید درستی و توشه ی قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.»^(۷۹) نهج البلاغه تعهد متقابل بین انسان و تقوا را بیان می کند. «انسان، نگهبان تقوا و تقوا، نگهبان انسان است.»^(۸۰)

زهد: عنصر زهد بعد از عنصر تقوا، بیش از همه تکرار شده است. زهد، مترادف با ترک دنیا است و علی عَلَيْهِ السَّلَام فراوان در این باب سخن گفته است. زهد و رغبت با یک دیگر تقابل دارند. زهد، یعنی اعراض و بی میلی، در مقابل، رغبت به معنای کشش و میل است.

بی میلی دوگونه است: طبیعی و روحی. بی میلی طبیعی آن است که طبع انسان نسبت به شیئی معین تمایل نداشته باشد، آن چنان که طبع بیمار، میل و رغبتی به غذا و میوه ندارد. بی میلی روحی یا عقلی یا قلبی آن است که اشیایی که مورد تمایل و رغبت طبع است از نظر اندیشه و آرزوی انسان که در جست و جوی سعادت و کمال مطلوب است، هدف و مقصود نباشد. حضرت می فرماید:

«ای مردم، زهد عبارت است از کوتاهی آرزو و سپاس گزاری هنگام نعمت و پارسایی نسبت به نبایستنی ها».^(۸۱) «زهد در دو جمله ی قرآن خلاصه شده است: بر این که متأسف نشوید از آن چه (از مادیات دنیا) از شما فوت می شود و شاد نگردید بر آن چه خدا به شما می دهد. هر کس برگزیده اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است.»^(۸۲)

پس زهد، حالتی روحی است و زاهد به جهت دل بستگی های معنوی و اُخروی، نسبت به مظاهر مادی زندگی بی اعتناست. این بی اعتنایی تنها در فکر و اندیشه و احساس و تعلق قلبی نیست؛ بلکه در زندگی عملی خویش نیز سادگی و قناعت را پیشه می سازد و از تجمل گرایی پرهیز می کند.

ولی باید توجه داشت که اسلام با رهبانیت و اعراض از دنیا مخالف است و آن را با جهان بینی خود ناسازگار می داند. رهبانیت، بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت فردی است؛ بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یک دیگر جداست یا باید به ریاضت پرداخت و یا باید معیشت را گزینش کرد.

اما زهد اسلامی در عین این که مستلزم انتخاب زندگی ساده و پرهیز از تجمل و لذت گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد. زهد اسلامی بر سه پایه و اصل استوار است:

الف. بهره گیری های مادی از جهان و تمتعات جسمانی و طبیعی، تنها عامل تأمین کننده ی خوشی و بهجت سعادت انسان نیست؛

ب. سرنوشت و سعادت فرد از سرنوشت و سعادت جامعه جدا نیست؛

ج، روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن در مقابل بدن اصالت دارد و بیش از بدن نیازمند به تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است.

پس روشن شد که اسلام، به زهد دعوت و رهبانیت را محکوم کرده است. زاهد و راهب، هر دو از تنعم و لذت گرایی دوری می جویند، اما راهب از جامعه و تعهدات و مسئولیت های اجتماعی می گریزد و آن ها را جزء امور پست و مادی دنیایی می شمارد و به صومعه و دیر و دامن کوه پناه می برد، و زاهد به جامعه و ملاک های آن و ایده ها و مسئولیت ها و تعهدهای آن رو می آورد.

تفاوت روش زاهد و راهب از دو جهان بینی مختلف، ناشی شده است. فلسفه ی زهد عبارت است از: ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویش)، همدردی و شرکت عملی در غم مستمندان و محرومان، آزادی و آزادگی، برخورداری از مواهب روحی و معنوی است.^(۸۳)

دنیا و دنیا پرستی: از جمله مباحث نهج البلاغه، منع و تحذیر شدید از دنیا پرستی است. امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به مستی های نعمت هشدار می دهد.^(۸۴) از نظر حضرت علی علیه السلام دنیا، خوب جایی است اما برای کسی که بداند این جا قرارگاه دائمی نیست، گذرگاه و منزل گاه اوست. «دنیا، خوب خانه ای است، اما برای کسی که آن را خانه ی خود (قرارگاه خود) نداند».^(۸۵) «دنیا خانه ی بین راه است، نه خانه ی اصلی و قرارگاه دائمی».^(۸۶)

«نفس خویش را از آلودگی به پستی ها گرامی بدار که در برابر آن چه از خویشتن خویش می پردازی، بهایی نخواهی یافت».^(۸۷) پس تعلق و وابستگی روحی به غیر خدا نوعی بیماری و موجب محو ارزش های انسانی و عامل رکود و توقف و انجماد است.

امام در بیان رابطه ی دنیا و آخرت و تابع گرایی و متبوع گرایی مردم چنین می فرماید:
«مردم در دنیا از نظر عمل و هدف دو گونه اند: یکی تنها برای دنیا کار می کند و هدفی
ماورای امور مادی ندارد.

سرگرمی به امور مادی و دنیوی او را از توجه به آخرت باز داشته است. چون غیر از دنیا
چیزی نمی فهمد و نمی شناسد، همواره نگران آینده ی بازماندگان است که چگونه وضع آنان
را برای بعد از خودش تأمین کند، اما هرگز نگران روزهای سختی که خود در پیش دارد
نیست؛ بنابراین عمرش در منفعت بازماندگانش فانی می گردد.

یک نفر دیگر، آخرت را هدف قرار می دهد و تمام کارهایش برای آن هدف است؛ اما دنیا،
خود به خود و بدون آن که کاری برای آن و به خاطر آن صورت گرفته باشد، به او رو می
آورد.

نتیجه این است که بهره ی دنیا و آخرت را توأمأ احراز می کند و مالک هر دو خانه می
گردد. چنین کسی، صبح می کند در حالی که آبرومند نزد پروردگار است و هرچه از خدا
بخواهد به او اعطا می کند».^(۸۸)

۱- زیباشناسی کلام علی علیه السلام

درباره ی چیستی زیبایی، سخن ها بسیار رانده شده است. برخی زیبایی را تناسب و هم آهنگی اجزا با کل و هم آهنگی اجزا با یک دیگر و عده ای آن را به سودمندی یا توانایی یا لذت و یا عشق تعریف کرده اند. افلاطون در مجموعه ی آثار خود، گفت وگوی سقراط با هیپاس را بیان می کند و در این رساله به بررسی تعاریف گوناگون زیبایی می پردازد.

آن گاه سقراط از هیپاس، سوفیست و حقوق دان معروف آن روزگار، درباره ی چیستی زیبایی پرسش می کند و او تعاریف گوناگون مذکور در سطور بالا را بیان نموده و سقراط تک تک آن ها را نقد می کند. به هر حال، تعریف این حقیقت بسیار دشوار است؛ اما بی شک، زیبایی یک کیفیت نگارین نمادی است که از سه ویژگی برخوردار است و موجب انبساط روح و روان آدمی می گردد.

اولاً ملازم با لذت است و اصولاً انبساط روانی، همان لذت است؛ ثانیاً ملازم با مطلوبیت است، یعنی چیز زیبا برای شخص مُدرک، مطلوبیت و ارزش می نماید؛ ثالثاً شگفت انگیزی و تعجب آور بودن را به ارمغان می آورد.

امیر کلام و هنر درباره ی زیبایی نیز سخن فرموده است و در مقایسه ی انواع زیبایی ها، زینت باطن را بر زینت ظاهر ترجیح می دهند. «زینت باطن ها، زیباتر از زینت ظاهر است».^(۸۹) «زینت به زیبایی و نیکویی صواب و حقیقت است، نه به نیکویی لباس».^(۹۰)

امام علی علیه السلام بر این مبنا، زیبایی مرد را حلم، وقار، حُسن درونی، زینت اخلاق و رفتار، عبادت و خشوع، صدق و راستی معرفی کرده است.

زینت عبادت، خشوع؛ زینت ریاست، بخشش و بزرگواری؛ زینت علم، حلم و بردباری و زینت حکومت، عدالت است.^(۹۱) پس زیبایی در مکتب علوی به زینت های صوری و حسی محدود نمی گردد و زیبایی های معقول و فرا حسی را نیز در بر می گیرد.

گفتار و نوشتار و ادبیات زیبا، جذاب و همراه با ضوابط فصاحت و بلاغت، یکی دیگر از مصادیق زیبایی است که امیر بیان و پیشوای بلاغت، سرچشمه ی آن است.

سرآمد فصاحت در این باره می فرماید: «زیباترین و بهترین سخن آن است که نظام نیکو آن را آراسته باشد و خواص و عوام مردم آن را بفهمند.»^(۹۲)

گزیده گویی، بهره مندی و عبرت آموزی از گذشتگان، یادآوری مرگ و قیامت، توجه به کارکردهای مثبت و منفی و جاذبه های لفظی و تعبیری، از هنرهای کلامی است که مخاطبان را شیفته ی خود می سازد. امیرمؤمنان در نهج البلاغه، این تابلوی هنر و زیبایی، از هنرهای کلامی فوق بهره جسته است. بخش پایانی نهج البلاغه به کلمات قصار اختصاص دارد که در بردارنده ی سخنان کوتاه، جذاب، پرمعنا و قابل فهم است.

ابن ابی الحدید، شارح نهج البلاغه در وصف یکی از خطبه های نهج البلاغه^(۹۳) می نویسد: «سوگند به کسی که همه ی امت ها به او سوگند می خورند، من این خطبه را در مدت پنجاه سال تاکنون بیش از هزاربار خوانده ام.

هیچ بار در آن تأمل نکردم، مگر آن که در من خشیت و خوف و پندی ایجاد کرد و در دلم تأثیر نهاد و مرا به لرزه آورد. هیچ بار در آن تأمل نکردم، مگر آن که به یاد مردگان از خویشاوندان و نزدیکان و دوستانم افتادم و چنین تصور کردم که آن را که حضرت به توصیف حالش پرداخته، خود من هستم.

در این زمینه بسیاری از خطبا و فصحا داد سخن داده اند و من آن ها را مکرر خوانده ام، ولی هیچ کدام تأثیر کلام امیرالمؤمنین را بر من نداشته است.»^(۹۴)

همام صحابی عابد امیرالمؤمنین، آن گاه که از امام خواست که پارسایان را برای او توصیف کند که گویی آنان را با چشم می بیند، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «ای همام، پروای از خدا داشته باش و نیکوکاری کن که همانا خداوند با کسانی است که تقوا بورزند و اهل نیکوکاری باشند. همام به این مقدار از سخن قانع نشد و امام را سوگند داد که توصیف بیش تری بنماید. و امام

اوصاف پارسایان را شرح داد تا وقتی که سخن امام علیه السلام بدین جا رسید که دوری اهل تقوا از سر کبر و خودبزرگ بینی و نزدیکی اش از روی مکر و خدیعت نیست، در آن هنگام، همّام فریادی کشید که جانش در آن بود.

امام فرمود: «به خدا سوگند که بر او از همین می ترسیدم. موعظه های بلیغ با اهلش چنین می کند.»^(۹۵)

ابن ابی الحدید در مقایسه خطبه ی ابن نباته که از ادبای قرن چهارم بود و مردم را به جهاد برانگیخت با خطبه ی ۲۷ نهج البلاغه، که متضمن دعوت مردم به جهاد است، می گوید: «اگر بخواهیم از دایره ی انصاف دور نشویم، باید نسبت آن دو را، نسبت شمشیر چوبین با تیغ فولادین بدانیم؛ گرچه خطبه ی ابن نباته از صناعات بدیعی بهره مند است، ولی کلام امیر مؤمنان علیه السلام در اوج آسمان است.»^(۹۶)

کلام علی علیه السلام علاوه بر بهره مندی از واژگان متناسب و بلیغ از آهنگ و موسیقی خاصی برخوردار است که در روح مخاطبان نفوذ می کند.

جرج جرداق در این زمینه می نگارد: «علی بن ابی طالب، از ذوق سرشار هنر و بیان زیبای سخن، آن چنان بهره ای دارد که او را در روزگاران از دیگران ممتاز ساخته است. شکل سخن با مفهوم آن به هم آمیخته است؛ بمانند گرمی با آتش و نور با خورشید و هوا با جو؛ و تو در برابر این سخن، چنانی که گویی در برابر سیل خروشان که می جوشد و دریایی که می توفد و تندبادی که می وزد و چون از روشنی هستی و زیبایی آفرینش سخن می گوید، چنان است که گویی بر صفحه ی جانت با قلم هایی از اختران آسمان می نگارد. گفتارش چون شراره ی برق و خنده ی آسمان در شب های تاریک زمستان است.»^(۹۷)

امام علی علیه السلام در کلام خود از صناعات ادبی، زیبایی ها و شگفتی های طبیعت بهره می گرفت.^(۹۸)

با استفاده از تمثیل، موضوعات و مباحث عقلی را تفهیم می‌کرد و با تشبیه معقول به محسوس، مردم عوام را نیز به حقیقت نزدیک می‌ساخت. ^(۹۹) شعر، ابزار دیگری است که امام علیه السلام در توصیف حقایق از آن استفاده می‌کرد. امام در پاسخ به این پرسش که سرآمد همه ی شاعران کیست، فرمود: «هر چند شاعران، همه در یک وادی راه نپیموده اند که بتوان پیش تاز راه را شناخت، لیکن اگر از تعیین شاعرترین شاعران چاره ای نباشد، سرآمد آنان آن پادشاه گم راه (یعنی امرالقیس) است.» ^(۱۰۰)

شعر مطلوب علی علیه السلام، سروده ای است که از نظر محتوا و نظر و فکر ارزش مند و صحیح و حق باشد و عقیده ی مردم را به انحراف نکشاند.

گلشن دوم: قلمرو دین در سنت علوی

۱- درآمد سخن

قلمرو دین و گستره ی شریعت، یکی از مهم ترین مسائل در حوزه ی فلسفه ی دین و کلام جدید است که دغدغه های اجتماعی در نظام های اجتماعی و دینی را پاسخ می دهد و با استمداد از روش شناسی صحیح دین پژوهی، دامنه ی دین در عرصه های گوناگون علوم طبیعی، انسانی، فلسفی و عرفانی را مشخص می سازد. منابع دین اسلام به ویژه سنت علوی، به پرسش های این مسئله پاسخ می دهد و قلمرو حذاقلی یا حداکثری دین در حوزه های مذکور را تبیین می نماید. فرضیه ی نگارنده این است که سنت علوی علاوه بر مسائل اخروی، فردی و روحی به مسائل دنیوی، اجتماعی و مادی نیز پرداخته و در دامنه ی برخی از این پرسش ها به صورت حذاقلی و در پاره ای دیگر به شکل حداکثری پاسخ داده است. بنابراین، نمی توان قلمرو دین در سنت علوی را به امور اخروی محدود ساخت و یا این که با اعراض از عقل و تجربه، تمام نیازهای خرد و کلان آدمیان را بدان مستند کرد.

طرح مسئله ی قلمرو دین در سنت علوی از زوایای گوناگون تئوریک و کاربردی برای جامعه ی علوی ضروری می نماید؛ توضیح مطلب این که تعیین گستره ی شریعت، ساختار توزیع قدرت در جامعه و نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را مشخص می سازد و محدوده ی دخالت عقل جمعی و آرا مردم را در کنار اوامر و نواهی الهی تعیین می کند؛ به عبارت دیگر، تشخیص دامنه دین در عرصه های مختلف، منطقة الفراغی را برای فعالیت مردم بازگو می نماید. این مطلب، ضرورت کاربردی بحث از قلمرو دین را روشن می سازد.

تعیین تکلیف مسئله ی رابطه ی علم و دین و تعارض ظاهری گزاره های علمی با گزاره های دینی، وابستگی زیادی به تعیین قلمرو دین دارد؛ زیرا چه بسا، گزاره ای جزء متون دینی بوده و تعارض با علم داشته باشد ولیکن در دامنه و قلمرو دین ننگجد و تعارض این دو حوزه، منتفی گردد.

و هم چنین چند روشی بودن علوم به ویژه علوم انسانی و پذیرش مقوله ای به نام علم دینی نیز ضرورت بحث قلمرو دین را مضاعف می نماید. توضیح این ضرورت، نیاز به مباحث گسترده در فلسفه ی علم و فلسفه ی دین دارد. امروزه، بسیاری از فیلسوفان بر این باورند که می توان از علم دینی و علم سکولار سخن گفت و از نقش باورهای دینی در فرآیند تحقیقات علمی دم زد. در این صورت، تعیین قلمرو دین در حوزه ی قلمرو علوم دینی و تمایز آن ها از علوم سکولار، نقش به سزایی دارد^(۱۰۱).

۲- تعریف واژگان

دو واژه‌ی اساسی در این مسئله عبارتند: از واژه‌ی «قلمرو» و واژه‌ی «دین». دین در لغت، به معنای اطاعت، جزا، خضوع، تسلیم و مانند این‌ها است.^(۱۰۲) و در اصطلاح متکلمان و عارفان و حکیمان مشرق و مغرب زمین از تعاریف گوناگون ماهوی، غایت‌انگارانه، دین‌دارانه، کارکردگرایانه، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و ترکیبی برخوردار است. واژه‌ی دین در قرآن بیش از نود بار در معانی جزا و پاداش و اطاعت و بندگی و سلطنت و شریعت و قانون و ملت و تسلیم و اعتقادات به کار رفته است.^(۱۰۳) و در روایات نیز به معنای ایمان، یقین، حُب و بغض قلبی، عزت، نور، حیات، اخلاق حَسَن و مانند این‌ها استعمال شده است.^(۱۰۴)

منظور امام علی علیه السلام از دین حق، اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر حق تعالی، و مصداق حقیقی تسلیم، همانا دین اسلام است. به گفته‌ی امیر کلام، «اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید و با دیده‌ی عنایت پروراند. پس اسلام را بزرگ بشمارید. از آن پیروی کنید. حق آن را ادا نمایید و در جایگاه شایسته‌ی خویش قرار دهید».^(۱۰۵)

«اسلام، همان تسلیم در برابر خدا است و تسلیم، همان یقین داشتن؛ و یقین، اعتقاد راستین؛ و باور راستین، همان اقرار درست؛ و اقرار درست، انجام مسئولیت‌ها؛ و انجام مسئولیت‌ها، همان عمل کردن به احکام دین است».^(۱۰۶)

«پس هر کس جز اسلام، دینی را انتخاب کند، به یقین، شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع شده و سقوطش سهم‌گین خواهد بود».^(۱۰۷) بنابراین، دین حق در این نوشتار به معنای اسلام در نظر گرفته شده و منابع شناخت آن نیز عقل و کتاب و سنت است که البته نگارنده در تعیین قلمرو دین اسلام، قصد دارد تا از دیدگاه سنت علوی بدان بنگرد و آن را مورد کاوش قرار دهد».

بحث قلمرو دین به دو دلیل به دین اسلام منحصر شده است:

نخست آن که در این نوشتار، تعیین قلمرو دین در سنت علوی بررسی می شود و در سنت علوی، دین حق به معنای دین اسلام گرفته شده است. دوم این که گرچه می توان از قلمرو دین به عنوان قلمرو مطلق دین با روش برون دینی سخن گفت، ولی اولاً این ره یافت، راه به جایی نمی برد؛ زیرا ارایه ی تصویر جامع و مانع از مطلق ادیان موجود میسر نیست و تصویر صحیح از دین حق نیز همان دین اسلام است؛ ثانیاً عنوان تحقیق، قلمرو دین در سنت علوی است پس باید حتماً با روش درون دینی این بحث دنبال گردد.

واژه ی قلمرو در این نوشتار، به همان مفهوم متعارف یعنی گستره، دامنه، حدود و ثغور به کار رفته و قلمرو دین نیز به معنای گستره و محدوده دین اسلام در حوزه های گوناگون علوم استعمال شده است.

۳- روش شناسی قلمرو دین در سنت علوی

تبیین روش پژوهش در مسئله ی قلمرو دین، محققان را از خطا و انحراف باز می دارد؛ بنابراین، در به کارگیری روش درون دینی یا برون دینی و یا جمع آن دو لازم است شیوه ی معینی گرفته شود. مراد ما از روش پژوهش، به کارگیری طریقه ی منظم تحقیق و فرآیند معینی جهت دست یابی به دست آوردهای پژوهشی است. و مقصود از پژوهش، تلاش برای شناخت این واقعیت است که دامنه ی دین در عرصه های مختلف چه مقدار است؟

پاره ای از محققان در جریان فرایند کشف گستره ی شریعت، تنها از روش های برون دینی بهره جسته اند و با مراجعه به روش تعقلی یا تجربی و یا کارکردگرایی، به پرسش های این حوزه پاسخ داده اند و گروه دیگری، تنها به روش درون دینی و کتاب و سنت بسنده نموده اند. متفکران و دین پژوهان نسبت به عقل نیز از سه روی کرد گوناگون برخوردارند.

گروهی خردباوران افراطی اند که به زعم خود، دین را اسطوره و خیال اندیشی معرفی کرده اند و هرگونه انتظار از دین را منتفی ساخته اند و بر این باورند که عقل، در رفع تمام حاجت های انسانی توانا است. نهضت روشن گری در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی بر این ادعا بانگ زده و بر حاشیه نشاندن دین فتوا دادند.^(۱۰۸)

پاره ای از مورخان، چنین اندیشه ای را به زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ق) نیز نسبت داده اند.^(۱۰۹) در غرب نیز کسانی چون جان لاک، دیوید هیوم، کانت، ولتر و روسو این طریقت را طی نمودند. روی کرد دیگر عقل گرایان افراطی در پیروان مکتب اعتزال ظاهر است که علی رغم جولان دادن به عقل در حوزه ی اعتقادات، از آموزه های دینی در حوزه ی فروع غفلت نکردند؛ ولی در تأویل آموزه های اعتقادی نیز گرفتار افراط شدند.

گروه دیگر، خردستیزان افراطی اند که با نفی هرگونه رابطه میان دین ورزی و خردورزی، شرط پذیرش دین را کنار نهادن عقل دانسته اند. این دسته شعارشان این است که «در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری».^(۱۱۰)

ایمان گرایان در میان مسیحیان مانند پاسکال، ویتگنشتاین و کی یرکگارد و نیز نص گرایان و اهل حدیث در میان مسلمانان مانند احمد بن حنبل، ابن تیمیه و تا حدودی اخباریون از این طایفه اند.^(۱۱۱)

سومین گروه، خردباوران معتدل اند که به حریم عقل به عنوان نیروی ادراکی احترام می گذارند و آن را منبع استنباط احکام و معارف می دانند و با حجیت عقل به حجیت شرع و محدودیت عقل پی می برند و به نقش دین در هدایت عقل اعتراف می کنند و علی رغم پذیرش لغزش های عقل و ناتوانی آن در کشف فروع و جزئیات، عقل را مفتاح و مصباح دین می دانند.

این طایفه، ناسازگاری واقعی میان دلیل شرعی قطعی و دلیل عقلی قطعی را نمی پذیرند و در صورت تعارض، قطع را بر ظن مقدم می دارند. در سنت علوی نیز عقل گرایی اعتدالی مشهود است. و در کنار این مدل عقل گرایی نسبت به روش تجربی و شهودی و وحیانی تأکید می ورزد. و اینک از مدرسه ی امیرمؤمنان علی علیه السلام در تبیین روش شناسی قلمرو دین بهره می گیریم.

حضرت علی علیه السلام درباره ی قلمرو تجربه، از محدودیت تجربه ی حسی سخن می گوید و علی رغم حضور حق تعالی در عمق رازهای پنهان، دیدگان را از دیده وری او ناتوان می داند. و تأکید می کند که بر ویژگی های الهی پرده ی پنداری فرو نیفتد و جستار هیچ قلبی در فهم چگونگی اش به پایان نرسد. بر ساحتش تجزیه و تبعیض را راهی نباشد و چشم و دل ها را توان احاطه یافتن بر او نیست. امیرمؤمنان در ساحت های دیگری از کلامش به تجربه ی حقایق برتر توسط حواس باطنی اشاره می کند و درک روشنایی وحی را نیز از این طریق جویا می شود.

قدرت عقلانی را از درک حسی قوی تر می داند، و می فرماید: هرگز اندیشه ی خردمندانه را نمی توان با دیدن چشم و شناخت جسمی برابر دانست؛ چه بسا که چشم ها به صاحب خود دروغ بگویند. اما آن که از عقل راه بجوید، عقل به او خیانت نخواهد کرد.

علی علیه السلام با وجود این، تجربه را ارزش مند دانسته و آن را شرط رهبری و مدیریت و از عوامل رشد فرهنگی و راز موفقیت می داند. تجارب تاریخی را پشتوانه ی سنت های صحیح و ثروتی ناشناخته معرفی می کند و نسبت به بهره گیری از تجارب دیگران توصیه می نماید. و غفلت و وابستگی های مادی را از موانع بهره گیری از تجربه می داند. ^(۱۱۲)

امام علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر چنین سفارش می کند:

«کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا و از خاندان های پاکیزه و باتقوی که در مسلمانی سابقه ی درخشانی دارند، انتخاب کن». ^(۱۱۳) و نیز در اهمیت تجربه می فرماید: «آن کس که از آزمایش ها و تجربه های خدادادی سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوته فکری دامن گیر او خواهد شد». ^(۱۱۴) «حفظ و به کارگیری تجربه، رمز پیروزی است». ^(۱۱۵) «همانا بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده، محروم ماند». ^(۱۱۶)

تا این جا روشن شد که تجربه با معانی مختلفش یعنی ادراک حسی، تجربه ی عرفی و اجتماعی و تجربه ی مهارتی علی رغم محدودیتش نسبت به درک همه ی حقایق، به ویژه ذات اقدس اله، از اعتبار خوبی برخوردار است و امام علی علیه السلام ناسازگاری میان دین و تجربه را نمی پذیرد. همین ارزش و اعتبار نیز به خرد آدمی داده شده است. عقل، ابزار دوران گذار از جاهلیت به بعثت است و فلسفه ی بعثت، راز شکوفایی خرد. ^(۱۱۷)

شارع مقدس، برای حفظ خرد، ترک می گساری را رقم زد ^(۱۱۸).

خرد، ثروتی مقایسه ناپذیر است و میان عقل و ایمان، رابطه ای تنگاتنگ وجود دارد. امیر کلام از ارزشمندی عقل در ساحت های گوناگون فلسفی، عرفانی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی

و مدیریتی سخن گفته و مایه نگرفتن از آن را باعث شکست انسان در عرصه های مذکور می داند. با وجود این، لغزش عقل را نیز گوشزد می کند و از خواب آلودگی خرد، به خدا پناه می برد و محدودیت دامنه ی شناخت عقلانی را مکرر هشدار می دهد و می فرماید: «پس در مسائلی که نگاه به ژرفایش راه نیابد و اندیشه ها در آن نفوذ نکند، رأی خویش را به کار مگیر».

و نیز می فرماید: «تو نیز، به همان که حوزه ی فهم تو است، بسنده کن و با میزان های عقلی خود، خدای را مسنج؛ وگرنه از تباه شدگانی». حضرت علی علیه السلام آرزو، هوس زدگی، وابستگی های مادی، وابستگی های گروهی، خودمحوری، بحران و تشنج، رفاه زدگی، آز، فقر، معاشرت با نابخردان را از آفات عقل می شمارد و مردم را از این امور پرهیز می دارد. ^(۱۱۹) امیرمؤمنان در باب اهمیت عقل می فرماید: سرمایه ای از عقل سودمندتر نیست و عقلی چون دوراندیشی نیست ^(۱۲۰) و بزرگ ترین فقر، بی خردی است ^(۱۲۱). عقل تو را کفایت کند که راه گم راهی را از رستگاری نشانت دهد. ^(۱۲۲)

مطلب حایز اهمیت این است که عقل جهت نجات از آفت ها و آسیب ها، به قلب حاجت مند است حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «عقل با چشم دل سرانجام کار را می نگرد.» ^(۱۲۳) «خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد و خدای هدایت گر را اطاعت می کند.» ^(۱۲۴)

«ولیکن شرط سلامتی دل نیز تقوا و ترس از خداست. و همانا تقوی و ترس از خدا داروی بیماری دل ها، روشنایی قلب های شما است.» ^(۱۲۵) «کسی که پرهیزکاری او اندک است، دلش مرده و آن که دلش مرده باشد، در آتش جهنم سقوط خواهد کرد.» ^(۱۲۶)

تا این جا، روش شناسی دین پژوهی و قلمروشناسی دین و اعتبار حس و تجربه و عقل در کنار دین و وحی از منظر امیر کلام روشن گردید؛ ولی نکته ی مهم دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که حضرت غیر از بهره گرفتن از این روش ها در تعیین قلمرو دین، از

چه راه‌هایی بهره‌گرفته است. به عبارت دیگر، محققان در شناخت قلمرو دین در سنت علوی از چه راه‌هایی باید استفاده نمایند؟

به نظر نگارنده، در تشخیص گستره‌ی شریعت از منظر سنت علوی می‌توان از راه‌هایی مانند تعیین فلسفه‌ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت، گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و غیره بهره‌گرفت.

۴- پیش فرض های قلمرو دین

مسئله ی قلمرو دین، همانند هر مسئله ی کلامی و غیرکلامی دیگر، مبتنی بر پیش دانسته هایی است که خوانندگان باید بدان توجه داشته و اثبات آن ها را در موضع دیگری جویا باشند. و اینک به مهم ترین پیش دانسته ها اشاره می کنیم:

۱. متون دینی علوی بر اساس فرایند وضع و اقتران لفظ و معنا، بر معانی عصر نزول دلالت دارند و این دلالت ها در عصر حاضر دست یافتنی اند؛ بنابراین، سنت علوی، ناطق است نه صامت و بر مقصود الهی نیز دلالت دارد.

۲. فهم متون علوی، مبتنی بر پیش دانسته های استخراجی و استفهامی است. پیش دانسته های استخراجی همانند طناب و چرخ چاه که در استخراج آب چاه به انسان تشنه مدد می رسانند، فهمنده را یاری می کنند. قواعدی مانند ادبیات عرب و قوانین زبان شناختی به مفسر کمک می کنند تا معنا و محتوا را از متون ناطق استخراج نمایند.

پیش دانسته های استفهامی و پرسشی عبارتند از پرسش های جدیدی که فرا روی مفسر ظاهر می شوند و مفسر تلاش می کند تا پاسخ این پرسش ها را از متون دینی استخراج نماید؛ یعنی پرسش ها را از بیرون متن به دست می آورد ولی پاسخ ها را از درون متن جویا می شود. ^(۱۲۷) مفسران کلام علوی اگر به جای پیش فرض های استخراجی و استفهامی از پیش فرض های تحمیلی استفاده کنند، در قلمرو دین، اسیر تأویل و تفسیر به رأی می شوند.

۳. مفسر متون علوی باید تلاش کند تا از پیش دانسته های تحمیلی و تطبیقی، پرهیز نماید تا معنای متن را اصطیاد کند، و این امر نیز امکان پذیر است.

۴. فهم متون علوی ذومراتب است؛ یعنی از مدلول مطابقی و مدلول های التزامی در طول مدلول مطابقی برخوردار است.

۵. اصل عقلایی و اولی در فهم الفاظ و کلمات و جملات متون علوی، شناختاری بودن آن ها است؛ یعنی اولاً متون دینی علوی معنا دارند؛ ثانیاً بر معنای شناختاری دلالت می کنند،

یعنی از واقع و نفس الامر حکایت می‌کنند؛ ثالثاً اگر معنای سمبلیک و نمادین یا اسطوره‌ای و در یک کلام، غیرشناختاری داشته باشند، باید با قرینه‌ی قطعی ثابت گردد. حکمت الهی که در صدد هدایت انسان‌ها است نیز اقتضا می‌کند که طبق زبان، روش و اصول محاوره‌ی این عقلا، با مخاطبان سخن بگوید.

۶. الفاظ دینی و علوی با مدلول سمانتیکی و معنای لفظی ارتباط دارند. مدلول سمانتیکی یک لفظ، همان چیزی است که با عنوان «مسمأ» معرفی می‌گردد. بنابراین، معنا، چیزی جز مدلول و محکی لفظ نیست و آن مدلول غیر از مصداق و کارکرد معنا است؛ بلکه یک تصور ذهنی است که برای عالمان به وضع لفظ و معنا آشنا است.

این تصور و ماهیت ذهنی، مقید به قید ذهنی یا خارجی نیست پس مدلول الفاظ امام علی علیه السلام، مصداق یا تصور ذهنی مقید به قید ذهنی یا خارجی نیست؛ بلکه معنای ذهنی بدون قید ذهنی و خارجی است. اگر مصداق یا معنای ذهنی به قید خارجی، مدلول الفاظ باشد، قلمرو دینی از کلام علی علیه السلام به دست می‌آید که برای دنیای امروز ما مفید نخواهد بود.

۷. منطق صحیح فهم سنت علوی اقتضا می‌کند که به مبانی تفسیر، قواعد تفسیر، شرایط مفسر، علوم مورد نیاز تفسیر، شیوه و مراحل تفسیر توجه شود؛ زیرا بدون داشتن معیارهایی روشن در باب شیوه تفسیر متون علوی، نمی‌توان قلمرو دین را تعیین کرد.

۸. وقتی گفته می‌شود روش فهم سنت علوی، روش محاوره‌ی عقلایی است. این بدان معنا نیست که ظرافت‌ها و دقایق از آموزه‌های سنت علوی به دست نیاید. زیرا این ظرافت‌ها، از مدلول‌های التزامی آموزه‌های علوی اصطیاد می‌شوند و مدلول‌های التزامی نیز در طول مدلول مطابقی کلام قرار دارند و مدلول مطابقی نیز با روش عرفی قابل اصطیاد است.

۹. هم‌چنان که فهم‌ها و مدلول‌های سنت علوی به مطابقی و التزامی تقسیم پذیرند، تفسیرهای سنت علوی به ظنی و یقینی نیز انشعاب می‌یابند؛ بنابراین، در تعیین قلمرو دین در سنت علوی باید به این طبقه بندی نیز توجه داشت.

۱۰. دین، مجموعه ای از گزاره هایی است که به ابعاد و زوایای گوناگون زندگی بشر نظر دارند. از این رو، برخی از گزاره های دینی، جنبه ی اخباری و پاره ای، جنبه ی انشایی دارند و گزاره های اخباری که معنای شناختاری دارند، به گزاره های اعتقادی و تاریخی و معرفتی و گزاره های انشایی به اخلاقی و فقهی و حقوقی انشعاب می یابند. برخی از این گزاره ها به اعمال فردی و یا اجتماعی و دسته ی دیگر به اعمال جوارحی و ظاهری یا جوانحی و باطنی مربوط می شوند.

۱۱. برخی برای تعیین قلمرو دین، از عنصر گوهر و صدف دین بهره می گیرند و دین را به دو ساحت ذاتی و عرضی یا گوهر و صدف منشعب می سازند و امور عرضی دین را به امور موقتی، محلی و تغییرپذیری تعریف نموده و بسیاری از تصورات و تصدیقات و آموزه های شارع، حوادث تاریخی در کتاب و سنت، پرسش های مؤمنان و مخالفان و پاسخ های وارده بر آن ها، احکام فقهی و شرایع را عرضی دین و منحصر به زمان پیامبر و امام دانستند و گوهر دین را در بندگی خدا و سعادت اخروی و حفظ مقاصد شریعت منحصر ساختند.^(۱۲۸)

نگارنده در تعیین قلمرو دین در سنت علوی، با این پیش فرض سخن نمی گوید و اصولاً گوهر و صدف، بدین معنا را نمی پذیرد؛ گرچه پاره ای از آموزه های دینی، مقدمه ی آموزه های دیگرند و لیکن آن ها، مقدمه در حدوث و بقاوند و بنابراین تغییرات آن ها همانند جا به جایی احکام ثانوی و حکومتی و اولی است و هیچ گاه تغییر دایمی در شریعت اسلام جاری نیست؛ مگر آن که دلیل دینی بر نسخ آموزه ی دینی دلالت نماید.

حال، اگر پیش فرض برخی از روشن فکران معاصر پذیرفته شود و بخش اعظمی از دین، به عنوان عرضیات دین شمرده شود، به ناچار در قلمرو دین، به دین حداقلی سوق می یابیم، ولی اگر این پیش فرض را نپذیریم، می توانیم فرضیه ی نگارنده را که در آغاز بحث بیان گردید، اثبات کنیم.

۱۲. مسئله‌ی انتظار بشر از دین، مقدم بر قلمرو شریعت است؛ زیرا انتظار بشر از دین، تنها به بیان نیازهای انسان به دین می‌پردازد؛ ولی قلمرو دین، تعیین حدود و دامنه‌ی نیازها را تبیین می‌کند؛ بنابراین، پیش فرض کلامی این نوشتار در حوزه‌ی خواهش‌های بشر از دین، عبارت است از این که دین به معنای آموزه‌های الهی، برگرفته از کتاب و سنت، تنها به پاره‌ای از نیازهای آدمیان در دنیا و آخرت پاسخ می‌دهد و جهت رفع تمام نیازهای بشری به عقل و تجربه نیز حاجت مند است.

بنابراین، اگر در رفع پاره‌ای از مشکلات اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، بهداشت و غیره به عقل و تجربه نیاز داریم، نباید نتیجه گرفت که آموزه‌های کتاب و سنت به این گونه مسائل نمی‌پردازد. یا تنها در دایره خدا و آخرت سخن می‌گوید. هم چنان که نباید از دین، چنین انتظار داشت که بدون مراجعه به عقل و تجربه، تمام نیازهای بشری را مرتفع سازد.

خلاصه‌ی سخن آن که دین، ذاتاً جهت تأمین سعادت اخروی انسان‌ها ارابه‌ی طریق می‌کند و به تبع به پاره‌ای از نیازهای دنیوی می‌پردازد. احکام این نیازها در طول اعصار گوناگون با شیوه‌ی اجتهادی، قابل اصطیاد است.

از مطالب گذشته نکات ذیل استفاده می‌شود:

الف. روش درون دینی و برون دینی در کشف حقایق و شناخت دین لازم و ضروری است.
ب. روش عقلی و تجربی در فهم آیات و روایات مؤثرند ولی عقل و تجربه نیز برای مصونیت از خطا و انحراف به تقوا و دین و دین داری حاجت مند است.

ج. بی شک برای بهره گرفتن از روش درون دینی و کتاب و سنت، ناچاریم از دلیل عقلی برای حجیت کتاب و سنت مدد بگیریم.

د. کتاب و سنت از آن رو که با زبان عربی و زبان عرفی با مخاطبان سخن گفته و الفاظ آن‌ها در فرایند وضع بر معانی خاصی دلالت دارد، بدین جهت صامت و ساکت نیستند و کلمات و الفاظ آن‌ها بازگوی معانی است.

متأسفانه پاره ای از عالمان و مفسران و عارفان و فیلسوفان، از معانی ظاهری عدول نموده و با پیش دانسته های خود به تأویل آموزه ها و گزاره های دینی اقدام نمودند.

ه. متون علوی، ذومراتب و از مدلول مطابقی و مدلول های التزامی برخوردارند.

و. آموزه های علوی گرچه نسبت مقدمه و ذی المقدمه دارند ولی به ذاتی و عرضی بودن، (به معنای هگلی) تقسیم پذیر نیستند.

ز. دین اسلام از ابعاد و زوایای مختلف بشری سخن گفته است.

ح. در تعیین قلمرو دین از منظر سنت علوی می توان از راه های تعیین فلسفه ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی های قرآن و سنت و نیز گستره ی دین در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و... بهره گرفت.

۵- قلمروشناسی دین از راه فلسفه ی بعثت پیامبران

یکی از راه هایی که در تعیین گستره ی شریعت کارساز است، شناخت فلسفه ی بعثت است. امیر کلام در موارد گوناگونی از فلسفه ی بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن گفته است و از این طریق دامنه ی دین را مشخص ساخته است. در این بخش به پاره ای از اهداف بعثت در کلام علوی اشاره می کنیم:

۱. احیای فطرت توحیدی: انسان ها در اثر پاره ای از حجاب ها و موانع فردی و اجتماعی، گرفتار آسیب های سرشت و فطرت الهی می شوند و از حقیقت الهی فاصله می گیرند. بر این اساس، حق تعالی، پیامبرانی را بر می انگیزاند تا سرشت الهی انسان شکوفا شود. حضرت علی عَلِيٍّ در این باره می فرماید:

«این شیطان ها را فرصتی دل خواه بود تا آدمیان را از شناخت حق بازدارند و رشته ی پیوند بندگی شان را با خدا بگسلند. چنین بود که خداوند، فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران خود را پی در پی به سویشان گسیل داشت تا میثاق فطرت توحیدی را از آنان مطالبه کنند و نعمت های از یاد رفته ی خداوندی را فریادشان آرند و با تبلیغ توحیدی، احتجاج کنند و عقل های مدفون را رستاخیزی فراهم آرند و آیه های دقیق و سنجیده ای را در خدانشناسی برایشان نمایش گذارند.» (۱۲۹)

۲. درمان دردهای بیماران: پیامبران، در متون دینی اسلام به عنوان پزشکان روح و درمان کننده ی دردهای قلب ها معرفی شدند. به همین دلیل، بخشی از دین به بیان آسیب شناسی روح و درمان شناسی آن اختصاص دارد.

امیر سخن در این باره می فرماید:

«او پزشکی است که با ابزار و وسایل درمان در پی بیماران می گردد. مرهم هایش را با ضوابطی خدشه ناپذیر آماده ساخته، داغ و درفش هایش را به کمال گذاخته است، تا آن ها را بر حسب نیاز برای درمان قلب های کور، گوش های کر و زبان های لال به کار گیرد. با

داروهای کارآمدش، جایگاه های از خودبیگانی و پایگاه های سردرگمی را جست و جوگر است که مردمش از پرتو هر حکمت محروم اند و از درخشش چخماق هر دانش بی نصیب. پس چهارپایان چراگاهان و سنگ های سخت کوهساران را مانده اند.»^(۱۳۰)

۳. نجات دهنده ی تاریکی ها و اطاعت پذیری شیطان: دشمن آدمیان در عرصه ی دنیا، شیطان است که منشأ ورود انسان ها به تاریکی ها و انحراف ها می شود. بخش مهمی از دین بستگی به وظیفه و هدف اساسی یعنی نجات انسان ها از انحراف ها دارد. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«پس خداوند، محمد را که درود خداوند بر او و خاندانش باد به حق برانگیخت تا بندگانش را از ظلمات بندگی بت ها به روشنایی بندگی خویش و از اطاعت شیطان به اطاعت خود درآورد؛ با قرآنی که روشن گر و استوارش قرار داد تا بندگانش، از پس دورانی جهالت، پروردگار خویش را باز شناسد و در پی موضع گیری های جهل آلود، به وجودش معترف شوند.»^(۱۳۱)

۴. آشکار ساختن عیب های دنیا: دنیا در قاموس اسلام از معانی گوناگونی برخوردار است: گاهی دنیا به معنای غفلت از خدا به کار می رود مولوی سروده است:

چیست دنیا از خدا غافل بُدن نی قماش و نقره و میزان و زن
امیر کلام نیز در حکمت های گهربار خود، مکرر از مذمت های چنین دنیایی سخن گفته است و مردم را به لهو و لعب و غرور و فریب و ضرررسانی و رها کردن او هشدار داده است. معنای دیگر دنیا، نعمت ها و نعمت های دنیوی و پدیده های عالم دنیا است که چنین حقیقتی برای راستان، سرای راستی، برای دنیاشناسان، سرای عافیت، برای توشه گیران، سرای بی نیازی و برای پندپذیران، سرای پند و اندرز است. سجده گاه دوستان خدا، جایگاه ورود فرشتگان حق و فرود وحی الهی و سوداسرای اولیای خدا است.

آنان در دنیا رحمت به دست آوردند و در آن بهشت را سود بردند. اینک چه کسی می تواند دنیا را نکوهش کند؟! (۱۳۲)

این معنای از دنیا با دین داری تعارضی ندارد و به تعبیر حضرت علی علیه السلام، این نشدنی است که مردم به سبب سامان بخشیدن به دنیایشان، چیزی از امور دینی را وانهند و خدا در زبان بارترا از آن چه در مقام رفع آن بوده اند، بر آنان بگشاید. هر آن که برای دینش بکوشد، خداوند امر دنیایش را بسنده باشد. (۱۳۳)

آخرین معنای دنیا عبارت است از نیازها و پرسش های دنیوی. دین به پاره ای از نیازهای دنیوی پرداخته و تنها به آخرت و مسائل اعتقادی اختصاص ندارد.

آن چه در این جا به عنوان فلسفه ی بعثت پیامبران بیان می گردد، عبارت است از غفلت ها و عیب ها و کاستی هایی که در دنیا وجود دارد و پیامبران، چهره از آن بر می افکنند و آن ضعف ها را بر انسان ها آشکار می سازند؛ ضعف هایی که از طریق عقل بشری تحصیل پذیر نیستند و اگر کشف پذیر باشند، جبران پذیر نیستند. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: همو است که خلق خویش را در دنیا جای داد و رسولان خویش را به سوی آدمیان و پریان برانگیخت تا پرده از چهره ی دنیا برافکنند و از آسیب هایش هشدارشان دهند؛ بر ایشان مثل ها آرند، چشم هاشان را بر عیب های دنیا بگشایند و سرانجام با هر چه مایه ی عبرت تواند بود، از دگرگونی تندرستی و بیماری، حلال و حرام، بهشت و دوزخ و کرامت و پستی، که خداوند برای فرمان بران و عاصیان آماده کرده است، بر آنان هجوم آورند. (۱۳۴)

۵. ارایه ی بیم و امید از کیفر امت های گذشته: حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «خداوند او حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با آیینی پرآوازه، درفشی شناخته، کتابی نگاشته، فروغی درخشان، شعاعی تابان و فرمانی قاطع و بران، رسالت داد تا با حقایقی روشن گر، برهان آورد و با آیاتی اعجاز آمیز هشدار دهد و شبهه ها را بزداید و با تکیه بر کیفر امت های گذشته، مردم را بیم دهد و امید ببخشد.» (۱۳۵)

۶. نجات مردم از حیرت و جاهلیت: انسان‌ها در هر دوران، گرفتار حیرت‌ها و جهالت‌هایند. در عصر گذشته با حیرت و جهالت سنتی و در عصر حاضر، با حیرت و جهالت مدرن روبه‌رو است. به تعبیر امیر کلام، به هنگامی که مردم در وادی حیرت و سرگردانی، راه‌به‌جایی نمی‌بردند و در امواج فتنه‌ها و بحران‌ها دست و پا می‌زدند، و هوس‌ها و احساسات بر خردشان چیرگی یافته بود و کبریا و خودبزرگی بینی، لغزش‌های پیاپی را تحمیلشان می‌کرد و جاهلیت جهل‌آکنده، خالی و پوک و بی‌وزنشان کرده بود و حیرت‌زدگانی بی‌ثبات در سیاست و گرفتار جهل مطلق بودند، او، که درود خدا بر او بر خاندانش باد، از سوی خداوند برانگیخته شد و با دل سوزی تمام ره نمودشان داد و بر خطی روشن به پیششان برد و به پند و حکمت فرا خواندشان.^(۱۳۶)

۷. ایجاد هم‌بستگی و رفع اختلاف‌ها: خداوند به وسیله‌ی آن حضرت، شکاف‌های ناشی از اختلاف را پر کرد و میان خویشاوندان همبستگی و الفت به وجود آورد؛ آن‌هم در پی شعله‌های عداوتی که در سینه‌ها افروخته شده بود و کینه‌های نهفته‌ای که هر یک از آن‌ها در دل‌ها جرقه‌ای می‌زد.^(۱۳۷)

۸. حضرت علی علیه السلام در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه، به موارد دیگری از فلسفه‌ی بعثت اشاره کرده است. از جمله می‌فرماید:

گشاینده‌ی گره‌های پیچیده، آشکارکننده‌ی حق بر اساس حق، دفع‌کننده‌ی جوش و خروش باطل، درهم‌کوبنده‌ی شوکت‌گم‌راهان، منتشرکننده‌ی انوار الهی، روشن‌کننده‌ی راه حق، هدایت‌کننده‌ی دل‌ها، ابلاغ‌کننده‌ی احکام نورانی اسلام، امین خداوند بر حقایق و اسرار^(۱۳۸)، اجرای فرمان خداوند، اتمام حجت بر مردم، بیم‌دادن مردم از زشتی‌ها^(۱۳۹)، پیشوای پرهیزکاران، روشنی‌بخش چشم‌هدایت‌شدگان،^(۱۴۰) نجات‌مردم از پرستش‌بت‌ها، عبادت و پرستش‌خدای‌یگانه، بازداشتن مردم از اطاعت شیطان و اطاعت و پیروی از خداوند، دعوت مردم به وسیله‌ی قرآن، معرفی و شناساندن خداوند به مردم، اقرار کردن به

وجود خدا بعد از انکار، اثبات کردن وجود خداوند،^(۱۴۱) به سرمنزل نهایی رساندن احکام و انذار و بشارت الهی،^(۱۴۲) برداشتن جهل و نادانی، برحذر داشتن مردم از زیان کاری، پند دهنده ی مردم، آگاه کردن مردم به عیوب دنیا، طرح راه های عبرت آموزی، تندرستی ها و بیماری ها، تبیین حلال و حرام، شناساندن راه های بهشت و جهنم و راه های بزرگواری و خواری،^(۱۴۳) از بین بردن بهانه ها با ارایه ی دلایل روشن و آشکار.^(۱۴۴)

نتیجه این که، از طریق فلسفه ی بعثت پیامبران در کلام علوی، قلمرو دین از یک زاویه مشخص شد و آن این که دین تنها به آخرت نظر ندارد و عیب ها و نقص های دنیا را نیز بازگو می کند. آسیب شناسی و درمان شناسی روح آدمی در دنیا و حیات اجتماعی را نشان می دهد و حیرت و جاهلیت و بیم و اختلاف را از مردم می زداید و همبستگی، نجات، احیا و معرفت را به ارمغان می آورد.

گفتنی است که هدف اصلی دین، سعادت اخروی است. فلسفه ی اصلی بعثت پیامبران نیز نجات و رستگاری اخروی انسان ها است ولی از طریق سعادت دنیوی این امر تحقق می یابد بر این اساس، فلسفه ی بعثت پیامبران به این حوزه مهم یعنی نیازهای دنیوی نیز نظر داشته است.

۶- قلمروشناسی دین از طریق کارکردهای دین

حضرت علی علیه السلام در فرمایش ها و توصیه های گهربارش به خدمات و ثمرات دین نیز اشاره می کند و از این طریق، کارکردهای دین را معرفی می نماید.

شایان ذکر است که روش کارکردی با روش کارکردگرایانه یا پراگماتیستی تفاوت دارد. در پیش فرض کارکردگرایانه، صدق به معنای منفعت گرایی و فایده گرایی، نه به معنای مطابقت با واقع، به کار رفته است. به همین دلیل، فیلسوفانی که به غیر شناختاری بودن زبان دینی گرایش داشته اند، به کارکردهای دین، با نگرش کارکرد گرایانه، نگریسته اند.

امیرمؤمنان در خطبه ها، نامه ها و حکمت های ارزش مند و پرمغز و وزین خود به کارکردهای دین اشاره نموده است؛ لیکن روش کارکردگرایانه را نپذیرفته است؛ یعنی شناختاری بودن گزاره های دینی و مطابقت آن ها با واقع و نفس الامر را پذیرفته آن گاه به آثار و پی آمدهای مثبت آن ها نیز پرداخته است.

این نگرش، از نظر روان شناختی و جامعه شناختی بسیار راه گشا و کارآمد است. در آغاز بیان کارکردهای دین در سنت علوی به این نکته اشاره شد که کارکردهای دین از یک جهت به کارکردهای دنیایی و اخروی و از جهت دیگر، به کارکردهای فردی و اجتماعی منشعب می شوند. وقتی سخن از کارکردهای دنیا به میان می آید، مراد از دنیا، معنای غفلت از خدا نیست؛ بلکه نیازهای دنیوی است که دین و آموزه های دینی بدان پرداخته و آن را مقدمه ی آخرت شمرده است.

امیر کلام در این باره می فرماید: با این خانه ی وسیع در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری. آری اگر بخواهی، می توانی با همین خانه به آخرت برسی. در این خانه ی وسیع، مهمانان را پذیرایی کنی به خویشاوندان با نیکوکاری ببیوندی و حقوقی که برگردن تو است، به صاحبان حق برسانی.

پس آن گاه تو با همین خانه ی وسیع، به آخرت نیز می توانی پرداخت... تو می پنداری که خداوند نعمت های پاکیزه اش را حلال کرده اما دوست ندارد تو از آن ها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچک تر از آنی که این گونه با تو رفتار کند. ^(۱۴۵) اینک به پاره ای از کارکردهای دین در سنت و سیره و کلام علوی اشاره می کنیم:

۱. معرفت خدا: یکی از خدمات دین به بشریت این است که خداوند متعال را به او معرفی می کند و شناخت صحیح و دقیقی به او عطا می کند و از انحراف ها و اعوجاج ها می رهااند. همان گونه که حضرت علی علیه السلام می فرماید: آغاز و بنیاد دین، شناخت خدا است و کمال این شناخت، باورداشت هستی او و اوج این باور، توحید، و اوج توحید، اخلاص و اوج اخلاص، زدودن صفت ها از او است. ^(۱۴۶)

۲. ایجاد هم بستگی و رفع اختلاف ها: شکاف ها و اختلاف هایی که میان خویشان پدید می آید، به کمک دین به هم بستگی و الفت بدل می شود و شعله های عداوت خاموش می گردد. ^(۱۴۷) البته این کارکرد به عنوان فلسفه ی بعثت پیامبران نیز بیان گردید.

۳. حیرت زدایی: آدمیان در طول حیات فکری، گرفتار شک و تردید و نسبی گرایی و حیرت می شوند. یکی از کارکردهای دین آن است که انسان ها در حوزه ی خردگریزی، حیرت زدایی می شوند و معرفت کامل را عطا می کنند. حیرت زدایی به دنبالش زوال فتنه ها، هوا و هوس ها، تکبرها و سایر لغزش ها و جهالت ها را به هم راه دارد. ^(۱۴۸)

۴. پشتیبانی عقل در حوزه ی ناتوانی: عقل آدمی از ارزش معرفت شناختی والایی برخوردار است؛ به همین دلیل، شریعت به بهره گرفتن از آن توصیه فرموده است؛ لیکن در درک پاره ای از حقایق ناتوان است. برای نمونه، شناخت چهره ی حقیقی دنیا، شیطان شناسی، بیان احکام الهی و مانند این ها از حوزه ی درک آدمی به دور است. امیر کلام در سرتاسر نهج البلاغه از این ابهام ها پرده برداشته، آدمیان را از آن حقایق آشکار ساخته است.

۵. کارکردهای دین از طریق کارکرد احکام شرعی: تمام اوامر و نواهی الهی از حکمت معینی برخوردارند؛ زیرا احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعی اند. حضرت علی علیه السلام پاره ای از کارکردها و حکمت های احکام شرعی، که در واقع، کارکردهای دین هم به شمار می روند، را بیان فرموده است؛ برای نمونه، می فرماید: خداوند برای پاک سازی از شرک، ایمان را رقم زد و برای وارستن از کبر، نماز را؛ برای رویش روزی، زکات را و برای آزمایش اخلاص مردمان، روزه را، برای تقویت دین، حج را و برای عزت اسلام، جهاد را واجب شمرد. ^(۱۴۹)

حضرت در جای دیگری جهاد با دشمن را مایه ی برپا داشتن ستون دین معرفی می کند ^(۱۵۰) و نیز فرموده است که خداوند امر به معروف را برای اصلاح توده هایی ناآگاه و نهی از منکر را برای بازداشتن بی خردان از زشتی ها، صله ی رحم را برای فراوانی خویشاوندان و قصاص را برای پاسداری از خون ها و اجرای حدود را برای بزرگ داشت محرمات الهی و ترک می گساری را برای سلامت عقل و دوری از دزدی را برای تحقق عفت و ترک زنا را برای سلامت نسل آدمی و ترک لواط را برای فزونی فرزندان و گواهی دادن را برای به دست آوردن حقوق انکار شده و ترک دروغ را برای حرمت نگه داشتن راستی و سلام کردن را برای امنیت از ترس ها و امامت را برای سازمان یافتن امور امت و فرمان برداری از امام را برای بزرگ داشت مقام رهبری، واجب کرد. ^(۱۵۱)

۶. کارکرد دین در حوزه ی اخلاق: یاد خدا و آخرت، در کنترل رفتار انسان ها بسیار مؤثر است. امیر کلام در نامه ی ۵۳ خطاب به مالک اشتر می فرماید: «به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم و باید اطاعت شود؛ که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمت ها است.

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد و تندروی تو را فرو می نشاند و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.»

۷. کارکرد دین از طریق کارکرد ایمان: ایمان به خدا، در زندگی آدمی، آثار و نتایج مثبت فراوان دارد؛ از جمله می توان به مبارزه ی با حزن و اندوه، یافتن امید، آرامش درونی اشاره کرد. امام علی علیه السلام می فرماید: «بی گمان تو، نه می توانی بر اجل خویش پیش گیری و نه پیش از آن چه سهم مقدر توست، از روزی بهره مند می شوی. این حقیقت را بشناس که روزگار را دو روز متفاوت است: روزی بر تو و روزی با تو. و نیز بدان که دنیا سرایی است که دست به دست می گردد. آن چه به سود باشد، به رغم ضعف، به سراغت خواهد آمد و در مورد آن چه به زیان باشد نیز، نیروی دفاع و بازداری ات نتواند بود» ^(۱۵۲).

و نیز می فرماید:

«دین قوی ترین تکیه گاه است؛ ^(۱۵۳) دین شادمانی است؛ ^(۱۵۴) دین انسان را حافظ و نگهبان

است» ^(۱۵۵).

۷- تعیین قلمرو دین از طریق شناخت ویژگی های قرآن و سنت

یکی دیگر از راه هایی که حضرت علی علیه السلام در تعیین قلمرو دین از آن بهره می برد، طریق بیان و معرفی ویژگی های قرآن و سنت است که در خطبه ها، نامه ها و حکمت های خویش بدان پرداخته است. وی ضمن بیان صداقت و پنددهندگی قرآن، هدف آن را هدایت گری انسان ها معرفی می کند و انسان ها را در این عرصه، نیازمند به قرآن توصیف می کند.

سپس در ویژگی های آن می فرماید: «درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی ها از قرآن یاری بطلبید که در قرآن، درمان بزرگ ترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گم راهی است. پس به وسیله ی قرآن خواسته های خود را از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله ی قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید؛ زیرا وسیله ای برای تقرّب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. آگاه باشید که شفاعت قرآن پذیرفته شده و سخنش تصدیق می گردد، آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند، بخشوده می شود و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است.» ^(۱۵۶)

«همانا خداوند سبحان، کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است. که قرآن ریسمان استوار خدا، و وسیله ی ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه های دانش است. برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت؛ به خصوص در جامعه ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.» ^(۱۵۷)

بنابراین، عرصه های حضور قرآن عبارتند از: بیدار کردن و جلای قلب؛ هدایت گری نسبت به انسان ها؛ درمان دردها به ویژه بیماری های قلبی؛ تقرّب به خدا.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ی دیگری، از کمال دین خبر می دهد و آن را به کمال قرآن مستند می سازد و می فرماید. «آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاده و در تکمیل آن از آن ها استمداد کرده است؟ آیا آن ها شرکای خدایند که هر چه می خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد و پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ آن

کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم» و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است» و یادآور شویم که: بعض قرآن گواه بعضی دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می شد اختلافات زیادی در آن می یافتند.» همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیدا است، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد، و تاریکی ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد. «^(۱۵۸) امیر کلام در خطبه ی دیگری، مردم را به آموختن قرآن و نیک فهمیدن آن توصیه می کند و آن را شفا دهنده ی سینه های بیمار معرفی می کند.^(۱۵۹)»

در خطبه ای دیگر، از معارف قرآن خبر می دهد و علم آینده و حدیث روزگاران گذشته و شفا دهنده گی دردها و سامان دهی و نظم انسان ها را به قرآن نسبت می دهد.^(۱۶۰) حضرت، کمال دینی را به کمال قرآن معرفی می کند که پیامبر نیز آن را به طور کامل تبلیغ فرمود.^(۱۶۱) فرمایشات حضرت علی در باب کمال دین و کمال قرآن ظهور در این دارد که دین و قرآن در امر هدایت گری انسان ها کمال دارد و دامنه ی آن در این عرصه نیز حداکثری است و با وجود این، در حکمت های خویش به مردم توصیه می کند که حکمت را از هر کس می خواهید، بگیرید.^(۱۶۲) یا در خطبه ها و کلماتش به بهره گیری از عقل و تجربه توصیه می کند. تا این جا در باب گستره ی دین از طریق تبیین دامنه ی قرآن بهره گرفتیم. از راه تبیین حوزه ی سنت نیز می توان در باره ی قلمرو دین سخن گفت.

از مجموعه ی فرمایشات امیرالمؤمنین، قلمرو حداکثری در سنت علوی استفاده می شود؛ زیرا پیشوایان دین در اثر ارتباط با حق تعالی از علم لدنی بهره مندند.

حضرت در سخن رانی های عمومی ندا سر می داد که «سلوئی قبل ان تفقدونی»^(۱۶۳)؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید. مجموع این گونه احادیث و نیز ره نمودهای علمی، فلسفی و عرفانی پیشوایان اسلام و علم لدنی آن ها بر این حقیقت دلالت دارد که تمام علوم و

معارف گذشته و حال و آینده در اختیار پیامبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام بوده است و بدین معنا قلمرو دین اسلام و قلمرو معارف و علوم در منابع دین اسلام نامحدود و نامتناهی است. هر چند همه ی این حقایق به دست ما نرسیده باشد و یا این که به دلایلی بیان نشده باشد. امام علی علیه السلام از هم راهی خود با پیامبر خیر می دهد و می فرماید: «من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می آمد، ناله ی شیطان را شنیدم.

گفتم ای رسول خدا، این ناله ی کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی، تو آن چه را من می شنوم، می شنوی و آن چه را که من می بینم، می بینی؛ جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده، به راه خیر می روی.»^(۱۶۴) و نیز فرمود: ای مردم پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. از راه های آسمان ها سؤال کنید که من نسبت به آن ها از راه های زمین آگاه ترم^(۱۶۵) و هم چنین اخبار غیبی فراوانی از ائمه گزارش شده است که بر مدعای ما تأکید دارد.

از جمله، امام علی علیه السلام در سر راه خود به سوی صفین به سرزمین کربلا رسید و ندا سر داد که آه ای زمین کربلا، هر آینه مردانی از تو در روز قیامت محشور می گردند که بدون حساب رسی وارد بهشت می شوند.»^(۱۶۶) به کمیل فرمود: ای کمیل، این جا علم فراوانی است (به سینه اش اشاره کرد) اگر حاملان و آموزندگانی می یافتم، به آن ها عطا می کردم.»^(۱۶۷) امام از انتقام گرفتن مختار، خیانت عمر سعد، شهادت خویش، شهادت امام رضا، سرانجام بنی امیه و خوارج، خبر داده است.

مطالب دقیقی در باب حدیث شناسی،^(۱۶۸) انسان شناسی،^(۱۶۹) شگفتی های آفرینش،^(۱۷۰) مردم شناسی،^(۱۷۱) علم ریاضی،^(۱۷۲) صرف و نحو،^(۱۷۳) مسایل تربیتی،^(۱۷۴) فقه و حقوق و قضا و رفتارشناسی^(۱۷۵) نیز از امام گزارش شده است.

خلاصه ی سخن آن که گرچه دایره علم پیشوایان دین از دایره ی سنت وسیع تر است ولی با توجه به علم لدنی آن ها می توان از دخالت دین در عرصه های اجتماعی دنیوی و اخروی،

فردی و اجتماعی سخن گفت. هر چند بسیاری از معلومات پیشوایان دین، به دلایلی بیان نشده و یا در اختیار ما قرار نگرفته است.

به امید آن که تمام حقایق را از زبان مبارک امام عصر(عج) بشنویم.

۱- قلمرو دین در عرصه ی اقتصاد

اقتصاد در لغت به معنای میانه روی و پرهیز از افراط و تفریط در هر فعالیتی است و در اصطلاح از تعاریف گوناگونی برخوردار است. ارسطو، علم اقتصاد را علم تدبیر منزل و یکی از انواع حکمت عملی معرفی کرده و آدام اسمیت، علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل را پذیرفته است. و برخی، اقتصاد را علم بررسی روش های تخصیص منابع و عوامل محدود (زمین، کار، سرمایه) جهت تولید منابع و محصولات به منظور ارضای نیازمندی ها و ترتیب توزیع و مصرف آن ها دانسته اند.

حق مطلب آن است که مباحث اقتصاد به دو بخش علم اقتصاد یا اقتصاد توصیفی و مکتب اقتصاد یا اقتصاد توصیه ای تقسیم می شوند.^(۱۷۶) گستره ی دین در عرصه ی اقتصاد از منظر سنت علوی، به طور عمده به مکتب اقتصاد و باید و نبایدهای اقتصادی و مسائل حقوقی و ارزشی اقتصاد، مانند تقسیم ثروت های عمومی، محدودیت های مالکیت خصوصی، حدود اقتدار دولت در زندگی اقتصادی، سیاست ها و اهداف اقتصادی اختصاص دارد و در موارد اندکی به بیان روابط اقتصادی بین پدیده ها اشاره شده است؛ زیرا روابط دائماً در حال سیلان و تغییر است و باید در هر جامعه و عصری به کشف اختصاص آن اقدام نمود.

و اینک به پاره ای از بخش های اقتصاد توصیه ای در سنت علوی اشاره می کنیم.

۱. سیاست ها و اهداف ایجابی اقتصادی در سنت علوی

الف. توجه به آبادانی و عمران و بالندگی کسب و تجارت: حضرت علی علیه السلام در این باره به مالک می فرماید: «باید تلاش تو در آبادانی زمین بیش تر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد و آن کس که بخواهد، خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد».^(۷۷)

ب. عدالت ورزی: عدالت یکی از اصول و ارکان مهم نظام های حکومتی است که بدون شک بقای آن ها بدان بستگی دارد. امام علی علیه السلام نیز از اهمیت این عنصر هشدار می دهد و عدالت و مهربانی با رعیت و مردم را مایه ی خشنودی و اطمینان آن ها نسبت به حکومت معرفی می کند. ^(۱۷۸)

ج. حق گرایی: «حق را مال هر کس که باشد، نزدیک یا دور، بپرداز و در این کار شکبیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار؛ گرچه اجرای حق، مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد؛ تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز». ^(۱۷۹)

د. امنیت اقتصادی: عامل مهم رونق و شکوفایی اقتصادی، شیوه ی برخورد دولت با تجار و تولید کنندگان و کارگران و برنامه ریزی در جهت امنیت اقتصادی است. امیرمؤمنان برای ایجاد امنیت اقتصادی، توصیه های ذیل را ارائه می کند: «هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید و از خواسته های مشروعش محروم نسازید و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس های تابستانی یا زمستانی و مرکب سواری و برده ی کاری او را نفروشید و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید و دست اندازی به مال کسی (نمازگزار باشد یا غیر مسلمانی که در پناه اسلام است) نکنید؛ جز اسب یا اسلحه ای که برای تجاوز به مسلمان ها به کار گرفته می شود». ^(۱۸۰)

«با ترس از خدایی که یکتاست و هم تایی ندارد حرکت کن. در سر راه، هیچ مسلمانی را نترسان یا با زور از زمین او نگذر و افزون تر از حقوق الهی از او مگیر. هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی و وارد خانه ی کسی مشو. سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میانشان قرارگیری. به آن ها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن». ^(۱۸۱)

ه. ضرورت برنامه ریزی: «مؤمن باید شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم کند. زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار و زمانی برای تأمین هزینه ی زندگی و زمانی برای واداشتن

نفس به لذت هایی که حلال و زیباست. خردمند را نشاید جز آن که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تأمین زندگی یا گام نهادن در راه آخرت یا به دست آوردن لذت های حلالی.»^(۸۲)

۲. سیاست ها و اهداف سلبی اقتصادی در سنت علوی

الف. گرفتن مالیات سنگین از مردم: امام در این باره می فرماید: «اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات یا آفت زدگی یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلاب ها یا خشک سالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج، تو را نگران نسازد.»^(۸۳)

ب. رانت خواری: «همانا زمام داران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاول گردند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ی ستم کاری شان را با بریدن اسباب آن بخشگان و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به گونه ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رسانند؛ مانند آبیاری مزارع یا زراعت مشترک که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند؛ در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است.»^(۸۴)

۳. ارزش های اقتصادی

الف. رعایت حقوق محرومان: «سپس خدا را، خدا را، در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارد. از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه ی محروم گروهی خویشتن داری نموده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند؛ پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده.»^(۸۵)

ب. تقویت بازرگانی و تجارت: شکوفایی اقتصادی یک جامعه و پیش رفت و توسعه ی آن، به رشد تجارت و تقویت بازرگانان صالح آن جامعه بستگی دارد. بر این اساس، امیر کلام علیه السلام، مالک اشتر را به بازرگانان و صاحبان صنایع سفارش می کند و آن ها را منابع اصلی منفعت و پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش معرفی می کند و البته بر کنترل بازرگانان تنگ نظر، بدمعامله، بخیل و محتکر سفارش می نماید.^(۱۸۶) در دعائم الاسلام، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت در حالی که تازیانه ای به دست می گرفت در بازارها به راه می افتاد و کم فروشان و متقلبان را تنبیه می کرد.

و به اصبع بن نباته که به امام عرض کرد اجازه بدهید من به جای شما چنین کاری را انجام دهم فرمود: پیامبر بر مرکب سوار می شد و به بازار گوشت فروشان و خرمافروشان و تاجران می رفت و آن ها را نصیحت می کرد.^(۱۸۷) سیره ی حضرت علی علیه السلام نیز بر این روش پیامبر مبتنی بود.^(۱۸۸)

ج. پرهیز از مخلوط کردن جنس خوب و بد^(۱۸۹)

د. پرهیز از قسم خوردن در معاملات^(۱۹۰)

ه. تشویق به کشاورزی^(۱۹۱)

و. توجه به نیازمندی های یتیمان^(۱۹۲)

ز. توصیه به تلاش در تولید و کار و سازندگی^(۱۹۳)

ح. توصیه های مالیاتی به مأموران دارایی^(۱۹۴)

۴. وظایف متولیان امور اقتصادی

آن چه از سنت علوی و روایات و سیره ی امیر مؤمنان به دست می آید، این است که حاکمان و زمام داران امور اقتصادی، وظایفی بر عهده دارند که باید با همّت خویش، آن ها را به انجام برسانند. آن وظایف عبارتند از:

مقابله با تجاوز به حریم بازار و حفظ امنیت آن؛ جلوگیری از احتکار، مراقبت و نظارت بر قیمت ها و دقیق بودن ترازوها، حل مشکلات بازار، نظارت بر ذبح حیوانات، ایجاد امنیت در راه های تجاری، جلوگیری از معامله ی اشیا ممنوع و حرام، منع داد و ستد در مکان های غیر مجاز و سدّ معبر و نظارت بر رفتار متولیان بازار^(۱۹۵)، نظارت بر امور مالی کارگزاران، تقسیم مساوی بیت المال، برخورد با سوء استفاده ها، ضرورت ساده زیستی حاکمان^(۱۹۶) برخورد با سوء استفاده ها^(۱۹۷).

۹- قلمرو دین در عرصه ی سیاست

نظریه پردازان، در مورد سیاست، تعاریف گوناگونی از سنخ توصیفی یا تجویزی و یا مختلط ارایه نموده اند و برای آن، شاخه ها و زیربخش هایی را بیان کرده اند. از جمله می توان به علم سیاست، فلسفه ی سیاسی، کلام سیاسی، فقه و حقوق سیاسی، نظام سیاسی، نظریه ی سیاسی، اندیشه ی سیاسی و جامعه شناسی سیاسی اشاره کرد. علم سیاست، دانشی است که پدیده ها و روندهای سیاسی موجود و سازمان ها و گروه های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولت ها و سازمان های بین المللی را مطالعه می کند.^(۱۹۸)

فلسفه ی سیاسی، تفکر منتظم درباره ی غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط و تحلیل مفاهیم سیاسی است که به صورت انتزاعی ارایه می گردد.^(۱۹۹) حال اگر پرسش های مربوط به فلسفه ی سیاسی که با روش انتزاعی و عقلی پاسخ داده شود، از طریق وحی الهی و متون دینی پاسخ داده شود، کلام سیاسی تحقق می یابد.

و فقه و حقوق سیاسی، مجموعه مباحث حقوقی و فقهی که به رفتار سیاسی دولت ها و مردم ارتباط پیدا می کنند مانند حقوق اساسی و حقوق بین المللی. نظام سیاسی، عبارت است از مجموعه ی نظریه ها و آراء هم آهنگ به شکل یک سیستم که خطوط اصلی ارزش های مورد نظر مکتب در زمینه ی مباحث سیاسی مثل فرد، دولت و عدالت را بیان می کند.

جامعه شناسی سیاسی، دانشی است که به بررسی محیط اجتماعی سیاسی می پردازد و تأثیرات جامعه، به طور کلی اعم از حوزه ی روابط تولیدی و اقتصادی، لایه بندی های اجتماعی و فرهنگ، بر ساخت و فرایند و رفتار سیاسی را مورد مطالعه قرار می دهد.^(۲۰۰)

نظریه و اندیشه ی سیاسی نیز در گذشته به معنای مجموعه ی تفکرات فیلسوفان سیاسی هم چون افلاطون، ارسطو و... به کار رفته است.

حال که از چپستی سیاست و زیر مجموعه های آن به اختصار سخن گفتیم، باید توجه داشت که اولاً وقتی سخن از سیاست علوی به میان می رود، به معنای نفی بهره برداری از عقل و تجربه نیست. بی شک سیاست مدار علوی در تصمیم های سیاسی باید از روش های عقلانی جهت تحقق اهداف سیاسی علوی بهره بگیرند؛ ثانیاً در سنت علوی کم تر به علم سیاست به عنوان تفسیر روابط میان روی دادهای سیاسی پرداخته شده است.

قلمرو سیاست دینی در کلام علوی حداکثری است؛ ولی نه در علم سیاست یا جامعه شناسی سیاسی، بلکه در حوزه ی کلام سیاسی و فقه و حقوق سیاسی و اندیشه ی سیاسی. تعلیمات علوی در عرصه ی سیاست، مشتمل بر چپستی سیاست و حکومت، ویژگی های حاکم اسلامی، روش های سیاسی، آزادی و حقوق سیاسی مردم، اهداف سیاست اسلامی و مانند این ها است.

گفتنی است سیاست علوی با نگرشی که به آدم و عالم دارد و هستی شناسی، خداشناسی، انسان شناسی و معرفت شناسی معینی را ارائه می کند، روی کرد جدیدی به مسائل سیاسی به ما عطا می کند و مطالب مهمی به عرصه ی سیاست می افزاید.

و اینک به پاره ای از آموزه های امیر کلام در باب مسائل سیاسی اشاره می کنیم:

۱. نگرش امام به سیاست مداری و حکومتداری: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستم گران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می نمودم، و آخر خلافت را به کاسه ی اوّل آن سیراب می کردم. آن گاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی ارزش تر است».^(۲۰۱) امام علیه السلام علی رغم این نگرش، از ضرورت حکومت هم سخن می گوید و وجود زمام داری نیک یا بد را برای مردم لازم می شمارد^(۲۰۲).

۲. ویژگی سیاست اسلامی: یکی از ویژگی های سیاست علوی، پیوند ناگسستنی میان ارزش های اخلاقی و سیاست اسلامی است. امام در نامه ی ۵۳ خطاب به مالک اشتر می فرماید: «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی.»

«به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، باید اطاعت شود، که این گونه خودبزرگ بینی، دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمت ها است.»

ویژگی دیگر در سیاست اسلامی این است که حقوق دولت و مردم به صورت طرفینی است؛ یعنی هم مردم بر حاکم حق دارند و هم حاکم نسبت به مردم، صاحب حق است و اصولاً اگر حق به سود کسی اجرا شود، ناگزیر روزی به زیان او نیز به کار می رود و چون به زیان کسی اجرا شود، روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

بنابراین حق و تکلیف نسبت به یک دیگر تضایف و هم نشینی دارند و هر صاحب حقی را مکلف و هر مکلفی را صاحب حق می کند و تنها خداوند سبحان است که صاحب حق و بدون تکلیف است و با قدرت و حکمت و عدالتش برای مردم حقوقی فرض کرد و در میان حقوق الهی، بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است.

حضرت علی علیه السلام به همین دلیل، اصلاح مردم و زمام داران را به یک دیگر وابسته می داند ^(۲۰۳). ویژگی دیگر سیاست علوی، پرهیز از حيله و نیرنگ است.

در این باب فرمود: «سوگند به خدا، معاویه از من سیاست مدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک ترین افراد بودم؛ ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است. روز رستاخیر در دست هر حيله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند من با فریب کاری غافل گیر نمی شوم و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.» ^(۲۰۴)

۳. ویژگی های حاکم اسلامی: حضرت علی علیه السلام در سراسر نهج البلاغه و سایر مجامع

روایی از مختصات حاکم اسلامی سخن گفته است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

الف. ضرورت خودسازی: حضرت در نامه ی ۵۳، مالک اشتر را به رام کردن نفس و کنترل آرزوها و خودسازی توصیه می کند. امام به همه ی کارگزاران کشور، سفارش به خودسازی و کنترل هوای نفس می کند تا با خودسازی بتوانند به سیاست توحیدی و اسلامی دست یازند.

امام در حکمت های خویش می فرماید: «کسی که خود را رهبر مردم ساخته، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و پیش از آن که به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد؛ و ادب کند، سزاوارتر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.» (۲۰۵)

ب. ضرورت علم و آگاهی حاکم اسلامی (۲۰۶)

ج. اجرای احکام الهی و زنده نگه داشتن سنت پیامبر و جاری ساختن حدود الهی بر مجرمان و رساندن سهم های بیت المال به طبقات مردم. (۲۰۷)

د. عدالت ورزی و هدایت سازی و مقابله با بدعت های اجتماعی. (۲۰۸)

ه. پرهیز از خودبزرگ بینی و تعصب و تفاخر جاهلی و انکار نعمت های الهی و استناد کارهای نادرست به خداوند. (۲۰۹)

و. بخیل و نادان و ستم کار نبودن حاکم: «همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آن ها حریص گردد. و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود، مسلمانان را به گم راهی کشاند، و ستم کار نیز نمی تواند رهبر مردم باشد که با ستم، حق مردم را غصب و عطاهای آنان را قطع کند.» (۱۱۰)

حضرت در خطبه ی ۱۳۶ و ۱۳۱، حفظ نوامیس مردم، پاسداری از خون و بیت المال، اجرای احکام الهی، پرهیز از بخل و جهل و تعدی به حقوق و حیف و میل و تبعیض و رشوه

خواری، عمل به سنت، خداگرایی، اصلاح مردم، دفاع و حمایت از مظلوم، مبارزه با ستم گران، اجرای عدالت بر ستم گران، حق گرایی و قاطعیت را از ویژگی های سلبی و ایجابی حاکم اسلامی می داند. و نیز در نامه ی ۱۰ علل طرد معاویه از حکومت اسلامی را فرو رفتن در زینت ها، فریب خوردن از لذت ها، اسیر و مطیع دنیا شدن، رفاه و شیطان زدگی، عدم لیاقت رهبری، منافق و کوردل بودن، پذیرش مکروهانه ی دین و دروغ گو بودن معرفی می کند.

در خطبه ی ۳ به عدم لیاقت ابوبکر برای تصدی خلافت و نفی ویژگی های حاکم اسلامی در عمر و عدم کارای او و نیز بی لیاقتی عثمان اشاره می کند و آفات رهبری را بیان می فرماید.

۴. آزادی سیاسی مردم: یکی از عناصر مهم در فلسفه و اندیشه ی سیاسی، مقوله ی آزادی سیاسی و اجتماعی مردم است که از سنت علوی مشهود است. برای نمونه حضرت در ماجرای بیعت، مردم را آزاد گذاشت و حتی از کسانی چون عبدالله بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامه بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک نیز به زور بیعت نگرفت و یا مردم رقه را جهت پل سازی در جنگ صفین مجبور نکرد؛^(۲۱۱) ولی از افشای ماهیت عالم نماها نیز کوتاه نمی آمد. ماهیت عمروعاص^(۲۱۲) و معاویه^(۲۱۳) و مغیره^(۲۱۴) و اشعث بن قیس^(۲۱۵) را برای مردم افشا کرد.

هم چنین امام، به رغم پذیرش آزادی سیاسی مردم، از هدایت منحرفان دست نمی شست و با سخن رانی و موعظه به انحرافات آن ها آگاهی می بخشید. برای نمونه خوارج را به فریب و خدعه ی معاویه آگاه کرد و کجی ها و شبهات و تأویلات آن ها را پاسخ داد.^(۲۱۶)

هم چنین در هدایت خلیفه ی اول و زبیر تلاش فراوان نمود.^(۲۱۷) امام به اهانت کنندگان و شکست خوردگان جنگ از خود عفو و گذشت نشان می داد و اهانت های خوارج را تحمّل می کرد و با مخالفان خود، برخورد مسالمت آمیز نشان می داد.^(۲۱۸)

۱۰- قلمرو دین در عرصه‌ی مدیریت

در این که امام علی علیه السلام در عرصه‌ی مدیریت سخن فرموده است و مدیران خود را از روش‌ها، اصول و توصیه‌های مدیریتی آگاه ساخته است، تردیدی نیست پرسش اصلی در این مقاله این است که گستره‌ی حضور سنت علوی در عرصه مدیریت چه قدر است؟ آیا حضرت به تمام زوایای مدیریت یعنی رهبری، برنامه‌ریزی، نظارت، کنترل و... پرداخته است؟ قبل از پاسخ به این پرسش، در باب چیستی مدیریت نگارش چند جمله‌ای ضرورت دارد.

تئوری پردازان مدیریت، تعریف‌های گوناگونی برای دانش مدیریت ارائه نموده‌اند. تعاریفی که از روی کردها و ره‌یافت‌های متفاوت حکایت دارند؛ از جمله: مدیریت، عبارت است از انجام عملیات برای حصول به هدف یا هدف‌های از پیش تعیین شده از طریق هدایت و تلفیق مساعی افراد.^(۲۱۹)

- مدیریت علمی، مجموعه‌ای از قانون‌ها، دستورها و اصول مشخص شناخته شده است که پی‌آمدهای شگفتی را به ارمغان می‌آورد. هدف اصلی مدیریت، به دست آوردن بیش‌ترین نیک‌فرجامی برای کارفرما، هم‌راه با بیش‌ترین نیک‌فرجامی برای هر یک از کارگران می‌باشد.^(۲۲۰) امروزه شاهد تئوری‌پردازی‌های فراوان در دانش مدیریت هستیم. مکاتب مختلف کلاسیک و نظریه‌های جدید مدیریت، زاینده‌ی این تئوری‌هاست.

مکتب مایولیسم، مکتب روابط انسانی، نظریه‌ی ماری پارکرفالت، نظریه‌ی چستر بارنارد، نظریه‌ی هربرت سایمون و نظریه‌ی سیستم‌ها^(۲۲۱) که در اهداف اصلی سازمان از قبیل رشد تولید، سود بیش‌تر، بهره‌بری حداکثر از ماشین و انسان، ارزش نهادن به انسان و نیازها و روابط انسانی و هم‌سنگ ندانستن انسان با ماشین با یک‌دیگر اختلاف دارند، نظام‌های مدیریت علمی را متفاوت ساخته است.

با صرف نظر از این اختلاف ها که البته در فرمایشات امام علی و سنت علوی می توان دیدگاه های آن حضرت را به دست آورد، آنچه مسلم است این نکته ی مهم است که مدیریت جدید از ارکان برنامه ریزی، تصمیم گیری، سازمان دهی، هم آهنگی، ارتباطات، انگیزش، رهبری، کنترل و نظارت، اهداف سازمانی و اخلاق کارگزاران و مدیران شکل گرفته است.^(۲۲۲)

نگارنده با تتبع در فرمایشات حضرت علی علیه السلام در بحث قلمرو دین در عرصه ی مدیریت نکات ذیل را به دست آورده است:

۱. بر اهل فن پوشیده نیست که انسان شناسی و جهان شناسی بر مدیریت تأثیر می گذارد و دانش مدیریت از تئوری های آن علوم، مصرف می کند. با توجه به این که در سنت علوی، مباحث انسان شناسی و جهان شناسی بیان گردیده، در نتیجه می توان از مدیریت علوی سخن به میان آورد.

۲. سنت علوی مشتمل بر اهداف نهایی، متوسط و ابتدایی است که در تعیین اهداف مدیریت نقش به سزایی دارد.

۳. اخلاق کارگزاران و ویژگی های رهبری نیز که از مهم ترین ارکان مدیریت است، در سنت علوی یافت می شود و امیرمؤمنان به صورت حداکثری به این مباحث پرداخته است. هم چنان که از آفات و آسیب ها و کاستی های مدیریت نیز فراوان سخن گفته است.

۴. توصیه ی حضرت به سایر اصول و ارکان مدیریت مانند نظارت، برنامه ریزی، ارتباطات، کنترل نیز در خطبه ها، نامه ها و حکمت ها بر بالندگی مدیریت علوی افزوده است.

با توجه به مطالب فوق، نباید از یک نکته ی مهم غفلت کرد و آن نکته این است که سنت و سیره ی علوی نافی روش های علمی در زمینه های برنامه ریزی، نظارت، ارتباطات،

کنترل، سازماندهی و هم‌آهنگی نیست. یعنی با روش‌های تجربی و عقلانی باید بر تقویت مدیریت علوی افزود.

خلاصه‌ی سخن آن‌که، فرمایشات مولای متقیان از مباحث مدیریت، بیگانه نیست؛ هم‌چنان‌که طردکننده‌ی روش‌های دیگری عقلی و تجربی را در این عرصه نمی‌باشد. بنابراین، مدیریت، علاوه بر استفاده از روش علمی، نگرش سیستمی و به‌کارگیری قواعد و تئوری‌های علوم مختلف از جمله فیزیک، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، اقتصاد و ریاضیات از مبانی انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، وظیفه‌شناسی و هدف‌شناسی علوی نیز مدد می‌گیرد. و اینک به اختصار، به تبیین پاره‌ای از ارکان مدیریت در سنت علوی می‌پردازیم:

الف. اصل نظارت: نظارت یکی از ارکان مهم مدیریت علمی است که در تصمیم‌گیری و رهبری نقش مهمی را ایفا می‌کند. امام علی علیه السلام در فرمایشات خود به نظارت فراگیر بر امور کارگزاران حکایت می‌کند. بر این اساس با فرمان دار آذربایجان، (مصقله بن هبیره) ^(۲۲۳) برخورد می‌کند و در مورد محمد بن ابی بکر، والی مصر، تصمیم به جابه‌جایی می‌گیرد. ^(۲۲۴) عمرو بن ابی سلمه، استان دار بحرین و فارس را جهت شرکت در جنگ صفین منتقل می‌کند و نعمان بن عجلان را به جای وی منصوب می‌دارد. ^(۲۲۵)

هم‌چنین زیاد بن ابیه را به تذکرات مکرر خطاب می‌کند ^(۲۲۶) کمیل بن زیاد، فرمان‌دار شهر هیث را سرزنش می‌نماید ^(۲۲۷) و منذر بن جارود را به جهت خیانت مالی عزل می‌کند. ^(۲۲۸) تمام این رفتارها و تصمیم‌های مدیریتی از اصل نظارت علوی سرچشمه گرفته است. تشویق مدیران و کارگزاران لایق و شایسته مانند تشویق سعد بن مسعود فرمان‌دار مدائن نیز زاینده‌ی اصل نظارت است.

حضرت در نامه‌ی ارزش‌مند خویش به مالک اشتر نیز به اصول نظارت، تنبیه و تشویق تأکید فراوان دارد.

ب. اخلاق مدیران و کارگزاران: امام علی علیه السلام در سراسر حکومت داری و ولایت مداری خویش به بیان ویژگی ها و اخلاق مدیران و کارگزاران پرداخته است و زمام داران را به این اوصاف توصیه می کند. برای نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد.

ادای امانت الهی، سازگاری گفتار و کردار، نرم بودن با مردم و بی اعتنایی نکردن، دروغ نگفتن، مهربانی و نرم خو و گشاده رو بودن، وفاداری نسبت به حقوق مردم و مستمندان، امانت داری، پرهیز از بزرگ بینی و سرکشی، حفظ جایگاه اصلی عقل، ترس از خدا در اسرار پنهانی و اعمال مخفی، اطاعت الهی و انجام اعمال مطابق کتاب و سنت، بزرگ شمردن خداوند، رام کردن نفس، خدامحوری و تقواگرایی، رعایت عدل و انصاف، مردم گرایی، تواضع و فروتنی، رعایت تساوی و عدالت رفتاری ^(۲۲۹).

شناخت و آگاهی کامل نسبت به راه و هدف، ایمان کامل به هدف، محتوا و برنامه ریزی ها، جلوگیری از اختلاف و افتراق و دعوت به وحدت و انسجام نیروها، صراحت بیان در هدف نهایی و موازین خود، عجله نکردن و بهره ی کافی بردن از فرصت، استقامت در هدف و اصول ثابت و نفی هرگونه تسامح، تصمیم گیری و قاطعیت، تحمل شادی ها و پیروزی ها، عفو و بخشش و جلوگیری از انتقام، تحمل افکار مخالف، حق خواهی و انتقاد پذیری، مشورت کردن با خردمندان ^(۲۳۰).

ج. آفات مدیریت: حضرت علی علیه السلام علاوه بر بیان شرایط مدیریت و ویژگی های مدیران به آفات و موانع مدیریت نیز پرداخته و به موانعی چون بد رفتاری، بی تدبیری یا بد تدبیری، زورگویی و اجبار، بی دقتی در کارها، ناتوانی در کار، فاصله گرفتن از کارمندان و کارگران و کارگزاران، خودخواهی و افزون طلبی، تملق و چاپلوسی نسبت به خود و منت گذاری نسبت به مردم، رابطه گرایی به جای قانون مند بودن، و شتاب زدگی تصریح کرده است ^(۲۳۱).

د. سبک و سلوک مدیریتی: در مدیریت علمی، طریقی که مدیر برای نفوذش در کسب اهداف سازمانی به کار می گیرد، سبک رهبری یا مدیریتی نام دارد ^(۲۳۲). این پرسش که چگونه

می توان در دیگران نفوذ کرد، ذهن تئوری پردازان مدیریت را به خود جلب کرده است و به اموری چون تخصص و مهارت، قدرت مقام و شخصی یا قدرت تشویق و تنبیه پرداخته اند. به طور کلی در مدیریت علمی، به دو سبک آمرانه و سبک دمکراتیک اشاره شده است. در سبک آمرانه بر وظیفه و در سبک دمکراتیک بر روابط انسانی تأکید می شود.^(۱۳۳)

برخی از محققان مدیریت، سبک های مدیریت و رهبری را به سبک آمرانه محض، سبک دل سوزانه، سبک مشاوره ای و سبک روابط انسانی تفصیل داده اند و تفاوت این سبک ها را در اعتماد به زیردستان، تصمیم گیری و سیاست گذاری، فرآیند کنترل، ارتباط مدیر با زیردستان و رابطه ی سازمان رسمی با سازمان غیر رسمی ذکر کرده اند.^(۲۳۴)

حضرت علی علیه السلام با توجه به توصیه هایی که در باب عدالت ورزی و پرهیز از ظلم و ستم مدیران، رسیدگی به احتیاجات زیردستان، توجه دقیق به اطرافیان مدیر و حاکم، پرهیز از خودپسندی و ثناخوانی، دور ساختن اتهام و بدبینی، مشاورت و مشارکت زیر دستان در تصمیم گیری، اصول گرایی، بهره گیری از وسایل مقدس حاکمیت قوانین الهی و شرافت انسان،^(۲۳۵) داشته است، می توان سبک جدیدی از مدیریت را به آن حضرت نسبت داد و آن عبارت است از سبک انسانی الهی که در آن، هم کارمندان در تصمیم گیری مشارکت دارند؛ و هم احکام و شریعت الهی حاکم است؛ هم احترام و ارزش نهادن به شرافت انسانی مطرح است و هم قاطعیت و نظارت و تشویق و تنبیه به کار گرفته می شود.

ه. توصیه های امام علی علیه السلام در باب برنامه ریزی مانند: «ظرافت و دقت در برنامه ریزی بهتر از امکانات است؛^(۲۳۶)» «آبادانی دولت ها به تحقق برنامه ریزی و چاره اندیشی آن ها است؛^(۲۳۷)» «امام به مالک اشتر توصیه می کند که در هر روز، کار همان روز را انجام بده زیرا هر روز، کار مخصوص خود را دارد، از شتابزدگی در امور قبل از رسیدن وقت آن ها یا غرق شدن در آن ها هنگام امکانشان و یا لجاجت در آن ها هنگامی که پیچیده شدند یا سستی در

آن‌ها هنگامی که روشن شدند، پرهیز. پس هر چیزی را در جای خویش قرار ده و هر امری را به وقت خود انجام ده».^(۲۳۸)

و. ساحت‌های گوناگون مدیریت: امام علی علیه السلام در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های خویش، به برخی مسائل مربوط به مدیریت سیاسی، مدیریت نظامی، مدیریت اقتصادی، مدیریت دولتی و مدیریت خانواده پرداخته است.

در مدیریت سیاسی به شیوه‌های برخورد با فتنه‌ها،^(۲۳۹) اطلاع‌رسانی صحیح سیاسی،^(۲۴۰) حقوق متقابل رهبر و مردم^(۲۴۱) روش جلوگیری از سرپیچی و شورش‌گری^(۲۴۲) آگاهی‌داده است.

در مدیریت نظامی مردم را از تحریکات نظامی سران جنگ جمل آگاه می‌سازد^(۲۴۳) و عوامل نظامی و روانی و عقیدتی پیروزی در جنگ را به فرزندش محمد بن حنیفه آموزش می‌دهد^(۲۴۴) و مردم کوفه را از تحریکات نظامی فرمان‌دهان نظامی معاویه مطلع می‌سازد^(۲۴۵) و آموزش‌های نظامی، فریب و نیرنگ‌های نظامی را هشدار می‌دهد.^(۲۴۶)

در مدیریت اقتصادی، به روش‌های صحیح استفاده از بیت‌المال^(۲۴۷) و بهره‌گرفتن از اموال شخصی تذکر می‌دهد^(۲۴۸) در مدیریت خانواده به اصولی چون اصل تقسیم‌کار در خانواده، اصل مشورت، اصل هم‌آهنگی، اصل حفاظت، اصل مسؤلیت‌پذیری، اصل سعه‌ی صدر و تحمل مشکلات، اصل فرهنگ حجاب، اصل اعتدال‌خانوادگی، اصل مدیریت مرد در خانواده اشاره می‌کند.^(۲۴۹)

۱۱- قلمرو دین در عرصه‌ی نظام تربیتی

نظام تربیتی و دانش تعلیم و تربیت، یکی دیگر از رشته‌های علوم انسانی است که سنت علوی در این عرصه نیز توصیه‌ها و توصیف‌هایی نموده است.

تربیت، مجموعه‌ای از تلاش‌هایی است که هدف آن برخوردار ساختن فرد از همه‌ی قوای خود و آماده کردن او برای استفاده‌ی صحیح از آن است؛ به عبارت دیگر، تربیت، عبارت است از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای فعلیت رساندن و شکوفا نمودن استعدادهای انسانی در جهت مطلوب.^(۲۵۰)

نظام تربیتی، مجموعه‌ی گزاره‌ها و اندیشه‌های منظم و سازمان یافته درباره‌ی تربیت است که از مبانی، اصول، هدف و روش‌های تربیتی شکل گرفته است توضیح مطلب این‌که:

۱. مبانی تربیتی عبارت است از گزاره‌های بنیادین هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، جهان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، که از وضعیت و جایگاه انسان در عالم و هستی‌گزارش می‌دهد. حضرت علی علیه السلام در فرمایشات خود به این گونه مباحث پرداخته است؛ برای نمونه مباحث انسان‌شناسی مانند ترکیب انسان از بُعد مادی و مجرد، سرشت اولیه‌ی انسان، نیازهای مادی و معنوی، فردی و اجتماعی او، شوون وجودی انسان، گرایش‌های طبیعی و روحی، ساحت‌های مختلف انسان و مباحث معرفت‌شناسی مانند اعتبار بخشیدن به حس و تجربه و عقل، نیازمندی حس به عقل و عقل به وحی و مباحث هستی‌شناختی مانند ساحت‌های مختلف هستی از جمله مجرد و مادی.^(۲۵۱)

۲. اصول تربیتی عبارت است از قواعد کلی تربیتی که با توجه به مبانی و اهداف نظام تربیتی به دست می‌آیند و منشأ پیدایش روش‌ها و شیوه‌های تربیتی می‌باشند. مانند اصل تأثیر و تأثر شرایط محیطی و اجتماعی بر انسان، اصل عدالت، اصل عزت، اصل تعقل و ورزی، اصل مسامحت و مانند این‌ها که در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ارزشمند امام علی علیه السلام مورد تأیید قرار گرفته‌اند.

۳. اهداف تربیتی عبارت است از مقاصد و اهداف نزدیک، متوسط و نهایی که نظام تربیتی آن را دنبال می کند؛ مانند زنده نگه داشتن فطرت الهی و دین داری، تقویت فضایل اخلاقی، شکوفایی عقل، هدایت و رستگاری و در نهایت قرب الهی که در خطبه ی اول و سایر فرمایشات امام علی بدان آگاهی داده است.

۴. روش های تربیتی عبارت است از شیوه ها و راه کارهای کاربردی که انسان تربیت یافته را به اهداف تربیتی نزدیک می سازد. مانند روش سخن رانی و موعظه،^(۲۵۲) روش نامه نگاری^(۲۵۳) و روش های قصه گویی، پرسش، دادن بینش و بصیرت، پیش گیری، تمثیل و تشبیه، الگوگیری، تبشیر و تشویق، تکلیف و امر کردن، هم نشینی با صالحان، تغافل، انذار و تخویف، تنبیه و جریمه کردن، محروم سازی و مانند این ها. بنابراین، در سنت و سیره ی علوی از ارکان چهارگانه ی نظام تربیتی سخن به میان آمده است؛ ولی این مطلب بدان معنا نیست که متخصصان تربیتی، از روش ها، الگوها و مهارت های تجربی در عرصه ی مشاوره، آموزش و پرورش و... بهره نگیرند.

۱۲- قلمرو دین در عرصه‌ی علوم طبی و بهداشتی

دانش طب و علوم همگن آن، که زاینده‌ی روش تجربی و عقلانی است، از گستردگی خاصی برخوردار است. بی‌شک، این ادعا که تمام نیازهای بشر در این عرصه از سنت علوی برآورده گردد، یک ادعای غیر قابل اثبات است. هر چند پیشوایان دین اسلام به جهت علم لدنی و ارتباط با عوالم غیبی از علوم گوناگون، هم چون علم طب و بهداشت برخوردارند.

ولی در آن چه از سنت و سیره آن‌ها به دست ما رسیده است، نمی‌توان پاسخ تمام پرسش‌های پزشکی را جویا شد؛ اما توصیه‌های بهداشتی و درمانی به صورت پراکنده در منابع روایی ما یافت می‌شود که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. پرهیز از ظروف شکسته در آشامیدن: «از جای شکستگی ظروف و از طرف دسته‌ی ظروف، آب نیاشامید که شیطان در آن جا می‌نشیند.»^(۱۵۴)

۲. بهره‌گیری از حمام: «چه خوب خانه‌ای است حمام که گرمای آن انسان را به یاد جهنم می‌اندازد و آلودگی را از بدن پاک می‌کند.»^(۱۵۵)

۳. نابود کردن تارهای عنکبوت: «خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید که رها کردن تارهای عنکبوت در خانه عامل فقر است.»^(۱۵۶)

۴. امام علی علیه السلام به اقسام خوابیدن و روش درست آن، روغن مالیدن به بدن و روش استفاده از حمام، آداب آب نوشیدن^(۱۵۷) و پرهیز غذایی توصیه می‌کنند و تأکید بر مسواک زدن تأکید دارند.^(۱۵۸)

۵. حضرت امیرمؤمنان به روش‌های درمانی با داروهای گیاهی از جمله خرما، انگور، کشمش، انار، سیب، گلابی، انجیر، ادویه و فلفل، بالنگ و ترنج، هندوانه و خربزه، گردو، تره، کدو، تربچه، قارچ، کاهو، گلپر، سیر، عدس، عناب، کندر، بنفشه و گل گاوزبان، اسپند، گل خطمی، حنا، موزه، عسل، گوشت، شیر، ماهی، زعفران خالص، نبات و استفاده از حجامت، توصیه‌های بهداشتی و درمانی مفید ارائه کرده است.^(۱۵۹)

۱۳- قلمرو دین در عرصه ی فقه و حقوق

فقه شیعه دامنه و گستره ی وسیعی دارد و احکام دنیوی و اخروی را شامل است. فقهای شیعه مانند سلار بن عبدالعزیز دیلمی در «المراسم» و قاضی عبدالعزیز بن براج در «مذهب»، احکام فقهی و شرعی را به عبادات و معاملات و معاملات را به عقود و احکام و احکام را به احکام جزایی و غیر جزایی منشعب می کنند. محقق حلی نیز در «شرایع الاسلام» فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم می نماید.^(۲۶۰) شهید صدر با روش جدیدی، مباحث فقهی را به چهار گروه تقسیم کرده است: عبادات، اموال عمومی و خصوصی، سلوک و آداب و رفتار شخصی که به عبادات و اموال ربطی ندارد و به دو گروه روابط خانوادگی و اجتماعی انشعب می یابد؛ آداب عمومی و رفتار و سلوک نهادهای حکومتی در مسائل حکومت، صلح و جنگ و روابط بین الملل.^(۲۶۱)

امام علی علیه السلام در سیره و سنت علوی به احکام عبادات و احکام معاملات اعم از عقود و ایقاعات و احکام جزایی پرداخته است و به صورت حداکثری آن ها را بیان کرده است. نکته ی قابل توجه این که امام علی علیه السلام در مباحث فقهی تنها به تکالیف اکتفا نکرده است و حقوق طبقات گوناگون جامعه را نیز بیان نموده است؛ از جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد؛ حقوق متقابل مردم و دولت مانند حق عدالت، حق رأفت، حق مشورت، حق خیرخواهی، حق آموزش و پرورش، حق انتخاب و...^(۲۶۲)

حقوق اجتماعی مردم مانند حق تعاون و تناصح، حق اصلاح و...^(۲۶۳)

حقوق متقابل پدر و فرزند مانند حق اطاعت و حق تربیت؛^(۲۶۴)

حقوق حیوانات مانند خسته نکردن آن ها و عدالت در بهره وری؛^(۲۶۵)

حقوق دشمن در جنگ؛^(۲۶۶)

حقوق کارمندان دولتی؛^(۲۶۷)

حقوق اقلیت های مذهبی؛^(۲۶۸)

حقوق تجار و صاحبان صنایع؛^(۲۶۹)

حقوق زن؛^(۲۷۰)

حقوق محرومان؛^(۲۷۱)

حقوق نظامیان؛^(۲۷۲)

حقوق قضات؛^(۲۷۳)

حقوق مراجعه کنندگان؛^(۲۷۴)

حقوق خویشاوندان؛^(۲۷۵)

حقوق حاجیان؛^(۲۷۶)

حقوق یتیمان؛^(۲۷۷)

حقوق همسایگان؛^(۲۷۸)

۱۴- قلمرو دین در عرصه ی عقاید

سنت و کلام علوی در باب عقاید و معارف اسلامی به صورت حداکثری بیان گردیده است و حقایقی را گزارش داده که یا از دایره ی کسب عقلانی خارج است و یا با زمان طولانی اکتساب پذیر است.

در اولین خطبه ی از نهج البلاغه، سر آغاز دین را معرفت الهی دانسته و کمال معرفت را تصدیق و کمال تصدیق را توحید و کمال توحید را اخلاص و کمال اخلاص را پیراستن او از صفات زاید معرفی می کند؛ هم مغایر با همه چیز است و هم از آن ها بیگانه و جدا نیست، خالق و آفرینش گر جهان هستی و حقایق آن از جمله فرشتگان و جن و انس و... است. آفریدگاری است که لحظه به لحظه به تدبیر تکوینی و تشریحی اشتغال دارد. (۲۷۹)

امام در مناجات خود در مسجد کوفه با مقایسه ی انسان و خدا به طور جامع و واقع بینانه، انسان شناسی و خداشناسی علوی را که برگرفته از آموزش نبوی است ارایه می کند و خالق، حی و عالم بودن خدا و سایر صفات کمال او و نیز مخلوق و میّت و جاهل بودن انسان و سایر صفات نقص او را توصیف می کند.

حضرت در مجامع روایی به ضرورت و حکمت بعثت پیامبران و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و صفات آن ها نیز پرداخته است. (۲۸۰) هم چنین به تفصیل در باب آخرت و احوال آن سخن فرموده است. (۲۸۱) مقام امامت و مصادیق آن نیز از مباحث مهم اعتقادی است که در کلام علی علیه السلام به تفصیل آمده است. (۲۸۲)

در پایان لازم است به این پرسش، پاسخ داده شود که آیا تمام فرمایشات امام و توصیه ها و توصیف های آن حضرت، به ویژه در عصر حکومت علوی، به دین بماهو دین مربوط است یا این که جنبه حکومتی داشته است. در صورت نخست، می توان از طریق بیانات امام، قلمرو دین را تعیین کرد ولی اگر فرمایشات امام جنبه ی حکومتی داشته باشد، داخل در احکام متغیر قرار می گیرند و قلمرو دین را تعیین نمی کنند.

پاسخ این مطلب این است که اولاً در کلام امام و سایر پیشوایان دین، اگر ظهوری بر صدور احکام به نحو احکام حکومتی نباشد، باید فرمایشات آن بزرگواران را بر دوام حمل کرد و کلام آن‌ها را جزء دین شمرد؛ ثانیاً اگر با قراین بتوانیم حکومتی بودن پاره‌ای از فرمایشات ائمه علیهم‌السلام را ثابت کنیم، نباید احکام حکومتی آن حضرت را خارج از دین بدانیم؛ به عبارت دیگر، دین در حوزه‌ی فقه و حقوق در بردارنده‌ی احکام اولی، ثانوی و حکومتی است و احکام حکومتی، بخشی از احکام دینی شمرده می‌شوند.

البته معنای احکام حکومتی این است که در همه‌ی زمان‌ها و حالات جریان پذیر نیست و همانند احکام ثانوی، مقید به عنوان خاصی چون مصلحت است.

گلشن سوم: رفتار علوی

۱- جاذبه و دافعه ی علی (ع)

قانون جذب و دفع یک قانون عمومی است که بر سرتاسر نظام آفرینش حکومت می کند. جذب و دفع در میان افراد انسان در صحنه ی حیات اجتماعی نیز وجود دارد. دوستی ها و دشمنی ها، رفاقت ها و کینه توزی ها، مظاهری از جذب و دفع انسانی اند. ریشه ی اصلی جذب و دفع ها، نیاز و رفع نیاز است؛ زیرا انسان، موجود اجتماعی است و با زندگی اجتماعی می تواند حاجت های خود را رفع کند و زیان ها را از خود دور سازد، و همین منشأ جذب و دفع می شود.

انسان ها در جاذبه و دافعه یک سان نیستند؛ گروهی نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه دوست دارند و نه دشمن. دسته ی دوم مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه می جوشند. سومین گروه دافعه دارند اما جاذبه ندارند. دشمن سازند، اما دوست ساز نیستند. و آخرین دسته، هم جاذبه دارند و هم دافعه. این دسته نیز بر چندگونه اند: یا جاذبه و دافعه ی آن ها قوی است. و یا هر دو وجه ضعیف و یا یک حالت قوی و حالت دیگر ضعیف است.

علی علیه السلام از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه. و جاذبه و دافعه ی او سخت نیرومند است. دوستانی دارد تاریخی، فداکار، با گذشت و از عشق او هم چون شعله هایی از خرمن آتش سوزان، پرفروغ اند و دشمنان سرسختی دارد که از شنیدن نام او به خود می پیچند.

جاذبه ی علی علیه السلام سه بُعدی است؛ هم سطح وسیعی از جمعیت را مجذوب خویش ساخته و هم به یک قرن و دو قرن محدود نیست و در طول زمان ادامه و گسترش دارد و هم تا اعماق و ژرفای دل ها و باطن ها پیش رفته است.

و سر این شدت جذب این است که علی علیه السلام رنگ خدایی داشت و مرد الهی بود که اگر چنین نبود، همانند سایر قهرمان های علمی، فلسفی و تاریخی فراموش می شد. امام درباره ی خود می فرماید: «فردا، روزهای مرا می بینید و خصایص شناخته نشده ی من برایتان آشکار

می گردد و پس از تهی شدن جای من و ایستادن دیگری به جای من، مرا خواهید شناخت.»
(۲۸۴)

از بزرگ ترین امتیازات شیعه این است که پایه و زیربنای اصلی آن محبت است. تشیع، مذهب عشق و شیفستگی است. و همین بود که علی علیه السلام در حالی که حدود الهی را جاری می کرد اما از محبت مجرمان نسبت به او کاسته نمی شد.

او خود می فرماید: «اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم که با من دشمن شود، هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همه ی دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت.»^(۲۸۵) از جمله آثار عشق، نیرو و قدرت عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم طاقت و ناشکیبا، متحمل و شکبیا می سازد.

انسان را از خودی و خود پرستی بیرون می برد. به همین جهت، عشق و محبت یک عامل بزرگ اخلاقی و تربیتی است، مشروط به این که خوب هدایت شود.

شایان ذکر است که عشق غیر از شهوت جنسی است. عشق، عبارت است از علاقه ی به شخص یا شیئی وقتی که به اوج شدت برسد؛ به طوری که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد. هم چنان که عشق غیر از عاطفه و مودت و رحمت است. نیروی محبت از نظر اجتماعی، نیروی عظیم و مؤثری است و بهترین اجتماع ها آن است که با نیروی محبت اداره شود. محبت، عامل بزرگی برای اثبات و ادامه ی حیات حکومت است. عشق و محبت به اولیا و نیاکان، وسیله ای برای تهذیب نفس و اصلاح اخلاق و کسب فضایل و سجایای انسانی است. بسیاری در تاریخ اسلام به جهت علاقه ی شدید به شخص رسول اکرم علیه السلام تربیت و هدایت یافتند. ابوذر غفاری و بلال حبشی نمونه هایی از این حقیقت اند.

در قرآن نیز در باب محبت اهل بیت علیهم السلام آمده است که «بگو (ای رسول ما) از شما مزدی را درخواست نمی کنم مگر دوستی خویشاوندان نزدیکم.»^(۲۸۶) «بگو مزدی را که درخواست کردم چیزی است که سودش عاید خود شماست. مزد من جز به خدا نیست»^(۲۸۷) علی علیه السلام محبوب دل ها و معشوق انسان هاست اما رمز و سرّ جاذبه ی علی علیه السلام چیست؟ جسم

و قهرمانی و سایر فضیلت های علی علیه السلام ملاک دوستی او نیست. علی علیه السلام از آن نظر محبوب است که پیوند الهی دارد. چون دل ما، علی را آیت بزرگ حق و مظهر صفات او می یابد به او عشق می ورزد.

علی علیه السلام در دوران حیاتش به ویژه دوره ی چهارسال و نه ماهه ی خلافتش از دو نیروی فوق العاده ی جاذبه و دافعه برخوردار بود. دافعه ی علی علیه السلام نیز همانند جاذبه اش قوی بود. علی، مردی دشمن ساز بود؛ در راه خدا می کوشید و از سرزنش سرزنش گری بیم نداشت. ^(۲۸۸) وقتی پیامبر او را به فرماندهی لشگری به یمن فرستاد، در برگشتن، نزدیک مکه برای ملاقات با پیامبر، یکی را به جای خویش گذاشت و خود به زیارت رسول الله شتافت. لشگر وارد مکه شد در حالی که لباس ها و حله های نو را به تن کرده بودند.

علی علیه السلام به این عمل اعتراض نمود و آن ها را به خاطر عمل خودسرانه مورد عتاب قرار داد و لباس ها را از تن آن ها خارج ساخت. لشگر از قاطعیت علی علیه السلام ناراحت شدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند. حضرت فرمود: «مردم، از علی شکوه نکنید که به خدا سوگند او در راه خدا شدیدتر از این است که کسی درباره ی وی شکایت کند». ^(۲۸۹)

علی علیه السلام در دوران خلافتش، سه دسته ی ناکتین (اصحاب جمل)، قاسطین (اصحاب صفین) و مارقین (اصحاب نهروان و خوارج) را از خود طرد کرد و خود فرمود: «پس چون به امر خلافت قیام کردم، طایفه ای تقض بیعت کردند؛ جمعیتی از دین بیرون رفتند؛ جمعیتی از اول سرکشی و طغیان کردند.» ^(۲۹۰) ناکتین، پول پرست و صاحب مطامع و تبعیض و قاسطین، گرفتار تقلب و نفاق و سیاست زدگی، و مارقین، اسیر عصبیت و خشکه مقدسی و جهالت بودند.

خوارج و مارقین، شورشیان بر علی علیه السلام بودند که در جریان حکمیت، در آخرین روزهای جنگ صفین ظاهر شدند و پس از فریب عمرو عاص به عنوان جریان سیاسی در نهروان گرد هم آمدند و سپس به عنوان فرقه ی اعتقادی ظهور یافتند و بر کافر شمردن مرتکبان کبائر و

مرکب داشتن حقیقت ایمان از اعتقاد و عمل و وجوب بلا شرط شورش بر والی ستمگر فتوا دادند. این گروه پس از یک قرن و نیم در اوایل تأسیس دولت عباسی در اثر تهورّ جنون آمیز منقرض شدند.

امیرالمؤمنین به خوارج آزادی داد، مخالفان خود را زندان نکرد، شلاق نزد و سهمیه ی آن ها را از بیت المال قطع نکرد. حتی در اظهار عقیده، آن ها را آزاد گذاشت. ولی اصحابش را جهت مناظره و ارایه ی استدلال به طرف خوارج گسیل می داد و خود نیز با آن ها به بحث می پرداخت. این رفتار علوی در حالی بود که خوارج در نماز جماعت به علی اقتدا نمی کردند و او را کافر می پنداشتند و گاهی نیز ایشان را آزار می دادند.

خوارج که منتظر توبه ی علی علیه السلام و اظهار ندامت او نسبت به پذیرش حکمیت بودند، کم کم از توبه ی آن حضرت مأیوس شدند و دست به قیام و شورش زدند. امنیت راه ها را سلب کردند و غارت گری و آشوب را پیشه ی خود ساختند. علی علیه السلام در مقابل قیام مسلحانه ی آن ها و اخلال به امنیّت اجتماعی ایستاد و در کنار نهروان به نصیحت آن ها پرداخت و اتمام حجّت کرد. برخی از آن ها پذیرفتند و پاره ی دیگری در جنگ با علی علیه السلام کشته شدند. شایان ذکر است که روحیه ی خوارج ترکیبی از زشتی ها و زیبایی ها بود.

روحیه ی مبارزه گری، فداکاری در راه عقیده، عبادت پیشگی، پایبندی به احکام اسلام از ویژگی های مثبت این فرقه است؛ هم چنان که ظاهر گرایی و غفلت از عمق و باطن احکام اسلام، جهل و نادانی، تنگ نظری و کوتاه دید بودن از ویژگی های منفی آن ها بود که سبب شد به راحتی از سیاست قرآن بر نیزه کردن و جریان حکمیّت و تفسیر غلط از «**لا حکم الا لله**» در انحراف و اعوجاج قرار گیرند. و در مظلومیّت علی علیه السلام همین بس، که مرتب از منافقان زیرک و زاهدان احمق آزار دید.

۲- سیمای برادری از منظر امام علی علیه السلام

«در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود؛ چون دنیا در چشم او بی ارزش می نمود و از شکم بارگی دور بود؛ پس آن چه را نمی یافت آرزو نمی کرد و آن چه را می یافت زیاده روی نداشت. در بیش تر عمرش ساکت بود؛ اما گاهی که لب به سخن می گشود بر دیگر سخن وران برتری داشت و تشنگی پرسش کنندگان را فرو می نشاند.

به ظاهر ناتوان و مستضعف می نمود، اما در برخورد جدی، چونان شیر بیشه می خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می آمد. تا پیش قاضی نمی رفت، دلیلی مطرح نمی کرد. و کسی را که عذری داشت، سرزنش نمی کرد. تا آن که عذر او را می شنید. از درد شکوه نمی کرد، مگر پس از تندرستی و بهبودی.

آن چه عمل می کرد می گفت و بدان چه عمل نمی کرد چیزی نمی گفت اگر در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند، در سکوت مغلوب نمی گردید و بر شنیدن بیش تر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می گرفت، می اندیشید که کدام یک با خواسته ی نفس نزدیک تر است با آن مخالفت می کرد.

پس بر شما باد روی آوردن به این گونه از ارزش های اخلاقی و با یک دیگر در کسب آن ها رقابت کنید. و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش های اخلاقی بهتر از رها کردن همه است.»^(۲۹۱) امیر کلام علیه السلام با توصیف سیمای برادر ایمانی خویش، تابلویی زیبا از یک انسان تربیت یافته را ترسیم می کند تا راه یافتگان طریقت را آگاه سازد؛ زیرا رسیدن به قلّه ی علی علیه السلام که همچون سایه به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می کرد و از دریای معارف او بهره می برد و نور وحی را مشاهده و شمیم نبوت را استشمام می کرد^(۲۹۲) صعب و دشوار است.

علی علیه السلام که هم چون ماه در میان تاریکی ها، تشنگان حقیقت را از نور حق بهره مند می سازد.^(۲۹۳) چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجودش جاری است و کس را یارای

وصول به عمق افکار بلند او نیست. ^(۲۹۴) چگونه می توان به فضای او دست یافت در حالی که او با عمق و یقین از بصیرت برخوردار بود و لحظه ای در حق تردید نداشت و حقیقت برای او مشتبه نگشت. ^(۲۹۵) پیش رو و پیش گام در میدان عمل بود و پیش از امر و نهی دیگران، خود عمل می کرد. ^(۲۹۶)

حال که نمی توان به قلّه ی رفیع علی علیه السلام دست یافت، می توان هم چون برادرش، ابوذر یا مقداد یا هر شخص دیگری ^(۲۹۷) به اوصاف زیبای مذکور در این کلام نزدیک شد.

واژه ی برادری، مفهوم عاطفی را با خود می کشد و شور و هیجان در دل ایجاد می کند. و علی علیه السلام چه زیبا، از برادر و اوصاف او سخن می راند. هم چنان که به دوست دارانش توصیه می کند که «بر تو باد به برادری با افراد راست گو و درست کار و ازدیاد آن ها؛ چرا که آنان در هنگام آسودگی یار یرتوآن و در پیش آمدهای ناگوار سپری محکم هستند.» ^(۲۹۸)

«کسی که میلی در زیاد کردن برادران نداشته باشد، به زیان هایی مبتلا خواهد شد.» ^(۲۹۹) امام در دوست یابی نیز قصد الهی را بر قصد دنیوی مقدم می دارد و می فرماید: «آن کس که برای خدا با کسی برادری نماید، سود برد. و آن کس که برای مقاصد دنیوی، طرح برادری و دوستی ریزد محروم گردد.» ^(۳۰۰)

مهم ترین وظیفه ی برادران، مدد رساندن به یک دیگر است. و به تعبیر امام صادق علیه السلام: «خداوند، یار مؤمن است مادام که او یار مددکار برادر خود باشد.» ^(۳۰۱) «کسی که نیاز برادر مؤمنش را برآورد، خداوند در روز قیامت صد هزار حاجت او را برآورده می سازد؛ راستی چه خبر مسرت بخشی از آثار رحمت بی پایان الهی.» ^(۳۰۲)

پس ای برادر، حال که از سودمندی مؤانست و خدمت به برادر ایمانی جویا شدی و شوق و انگیزه ی دوست یابی در تو آشکار گشت، پس بی گذار به آب نزن و در بایستی ها و نبایستی های انتخاب برادر از راه نمایان دینی درس گیر و شتاب زده عمل نکن و پیش از

گزینش، آزمایش کن. و چنان چه از بوته ی آزمایش به سلامت بیرون آمد و پاکی وجود و روحش و طهارت رفتارش بر تو آشکار گشت، او را همراهی کن.

همان گونه که راه نمایان معصوم و با بصیرت فرمودند: «همواره در گزینش برادران، آزمون را مقدم دارید؛ زیرا این آزمون، معیاری است که نیکان و بدان را از یکدیگر جدا می کند.»^(۳۰۲)

«در گزینش برادران آزمایش را مقدم دار و سعی بی دریغ در شناخت او بنما و گرنه تنگناها تو را به نزدیکی با اشرار مجبور می سازد.»^(۳۰۳)

«برادران خویش را به دو چیز امتحان کنید اگر در آن ها وجود داشت، انتخاب نمایید؛ و گرنه از آن ها دوری گزینید: برپا داشتن نماز پنج گانه در اوّل وقت و نیکی کردن به برادران در هنگام سختی و آسانی.»^(۳۰۴)

«بهترین برادران تو کسی است که تو را به هدایت دلالت نماید و برایت پرهیزکاری را کسب نماید و تو را از پیروی هوا و هوس باز دارد.»^(۳۰۵)

«بهترین برادران آن است که تو را با راست گفتاری خود به راستی و با اعمال نیک خود به کردار نیک تشویق کند و برانگیزد.»^(۳۰۶)

«بهترین برادران تو کسی است که در راه اطاعت خدا یاریت برساند و از نافرمانی های او بازت دارد و تو را به کسب خشنودی او فرمان دهد.»^(۳۰۷)

اینک روشن گشت که ملاک و میزان اصلی در برادری، پیوندهای عقیدتی است که دل ها را به یک دیگر گره می زند. و اهل ایمان را در یک حیات اجتماعی قرار می دهد؛ زیرا حضرت فرمود: «**كان لي فيما مضى اخ في الله**»؛ مرا برادری بود در راه خدا.

پس ای برادران مؤمن از تاریخ اسلام درس بگیرید، که چگونه با قطع پیوندهای عقیدتی، اختلاف و نزاع پدید آمد و دنیاگرایی و مال دوستی و سایر رذایل به جای ایثار و فداکاری و محبت و صفا و صمیمیت نشست و سقیفه، جولان گاه غفلت و من سالاری قرار گرفت.

برادرانی که پیوند ایمانی را گسستند و در دوران ابوبکر و عمر به کینه توزی و حاشیه نشاندن علی دست زدند و در عصر عثمان به مال اندوزی و مقام پرستی گرفتار شدند. و در خلافت علی علیه السلام با آن همه سابقه ی مجاهدت در جنگ جمل و صفین و نهروان به خون ریزی یک دیگر اشتغال یافتند.

و در نهایت ولایت را به خلافت و خلافت را به سلطنت بنی امیه و بنی عباس تبدیل کردند و تنها نامی از اسلام باقی گذاشتند.

ای عزیز که با این سطور، ما را همراهی می کنی، بدان که برادری که علی علیه السلام از آن دم می زند، در هر دیاری یافت نمی شود. این برادر اهل ظاهر نیست بلکه باطنی است که با زحمت و تلاش یافتنی است. مطیع خدا و رسول و نسبت به قیامت هراس ناک است. چون یاد خدا می کند، دل او دچار ترس و لرز می گردد و با تلاوت قرآن بر ایمانش می افزاید به خدای توانا و دانا توکل می جوید و با حضور قلب، نماز به پا می دارد و با روزی خدا انفاق می کند. ^(۳۰۸)

علی علیه السلام بزرگی برادرش را در این می دید که دنیا در نظرش کوچک بود؛ زیرا این برادر، گذر زمان را می نگریست و شتاب عمر را احساس می کرد و مرگ را نظاره گر بود. پشت کردن دنیا و جلو آمدن آخرت را مشاهده می کرد. ^(۳۰۹)

«آگاه باشید شما در ایام امید و آرزو هستید و از پی آن مرگ است. پس کسی که در روزهای آرزوی خویش پیش از رسیدن مرگش کار کند مرگ به او زیبایی نمی رساند.» ^(۳۱۰)

خوشا به حال برادری که بداند این زندگانی دنیا اسباب سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست و دار آخرت، حیات جاوید و نعمتش بی رنج و زوال است. ^(۳۱۱) پس ای برادر، دلت را از دنیا بیرون بر و به یاد قیامت باش پیش از آن که بدن تو را بیرون برند؛ زیرا تو در دنیا آزمایش می شوی و برای آخرت آفریده شده ای. ^(۳۱۲)

نکته ی قابل توجه این که دنیا از واژه های مشترک لفظی است که گرفتار بیش از یک معناست؛ گاهی به معنای حقایق و موجودات دنیوی است که مذمت پیشوایان اسلام نسبت به دنیا، به این معنا نیست. زمین و آسمان و بشر و غیره مذموم نیستند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دنیا (حقایق دنیوی) برای راستان، سرای راستی است و برای کسی که حقیقت آن را دریابد، سرای عافیت است.

و برای کسی که از آن برای آخرتش توشه بگیرد، سرای توان گری است و برای پند پذیران، سرای پند و اندرز است. دنیا سجده گاه دوستان خدا و مصلاّی فرشتگان خداست. محلّ نزول وحی خدا و بازار سوداسرای اولیای خداست که در آن کسب رحمت کنند و بهشت را سود برند.»^(۳۱۳) معنای دیگر دنیا که مورد مذمت امامان شیعه است و خداوند و پیامبرش، مردم را از آن پرهیز داده است، همانا دل بستن به غیر خداست که منشأ غفلت از خدا گردد. پس آنان که دنیا را جای استقرار، نه گذرگاه می دانند^(۳۱۴) گرفتار دنیازدگی اند.

دنیا گرایان، به تعبیر امام علی علیه السلام زیاد می خورند، زیاد می خندند، زیاد می خوانند، زیاد خشمگین می شوند، کم تر راضی می شوند، اهل عذرخواهی نیستند، عذر دیگران را نمی پذیرند، در معصیت شجاع و جسورند، محاسبه ی نفس ندارند، کم تر فکر می کنند، زیاد سخن می گویند، کم تر می ترسند، اهل شکر نیستند، در بلاها صبر ندارند، مردم را به دیده ی حقارت می بینند، دائم از بدی های مردم سخن می گویند، خوبی ها را مخفی می کنند، هر چه دلشان بخواهد می گویند، آن چه ندارند ادعا می کنند.^(۳۱۵)

برادری که علی علیه السلام آن را توصیف می کند، همواره از فرمان شکم بیرون است، چیزی که نمی یابد درخواست نمی کند و اگر بیابد در آن زیاده روی نمی کند.

در حدیث معراج آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثمره ی گرسنگی را از حق تعالی پرسید. و حضرت حق جل و علا فرمود: حکمت و نگه داشتن دل و نزدیک شدن به من و خوف از خدا و کم زحمت دادن به مردم و باک نداشتن در گفتن حق از ثمرات گرسنگی است.

پس ای برادر، کم خوری از منافع جسمی و روحی و نیز منافع فردی و اجتماعی برخوردار است منشأ اصلاح انسان، سلامتی معده، صفای دل و رفع بیماری می باشد.^(۳۱۶) به همین دلیل، مؤمنان، طعام خود را به یتیم، مسکین و اسیر می بخشند^(۳۱۷) و از لقمه ی حرام پرهیز می کنند.^(۳۱۸)

روش عملی حضرت در خوراک نیز بر این شیوه بوده است که با تقوا ریاضت می کرد تا در لغزش گاه ها و یرت گاه های لغزنده استوار بماند. اگر می خواست به عسل مصفاً و مغز گندم و جامه های ابریشم دست یابد، برای او آسان بود؛ ولی هیچ گاه هوا و هوس بر او چیره نمی شد؛ به حساب آن که شاید در یمامه یا حجاز بینوایی، به دست یابی قرص نانی امید نداشته باشد. و هرگز مزه ی سیری را نچشیده باشد.^(۳۱۹)

و فرمود: آیا به همین می توانم بسنده کنم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند، ولی با مردم در سختی های روزگارشان مشارکت نداشته باشم؟ یا در ناخوشی های زندگی الگوشان نباشم؟ مرا نیافریده اند که خوردن غذاهای لذیذ و دل پذیر مشغولم بدارد؛ چونان چهارپایان به آخور بسته ای که مقصد و مقصودی جز نشخوار علف ندارند و یا همانند چهارپایان رها شده در چراگاه که به دنبال یافتن چیزی و انباشتن شکم اند آیا سزاوار است که چون چرندگان پر بچرند و بیارمند و مانند گله ی گوسفندان بعد از چرا و پر خوردن به آغل رو کند، و علی نیز از آن چه توشه ی اوست بخورد و بخشبد؟ پس چشم او روشن که از پس سالیان دراز همانند چهارپایان رها گشته و گوسفندان گله را الگو گرفته است.^(۳۲۰)

برادر علی علیه السلام بیش تر روزگارش خاموش بود؛ سخن نمی گفت و اگر هم به حرف در می آمد بر گویندگان غلبه می کرد و تشنگی دانش پژوهان را با بیان حکیمانه فرو می نشاند. امیر کلام چه زیبا در نهج البلاغه فرمود که باید زبان خود را نگاه داشت و بی جالب به سخن نگشود؛ زیرا زبان با صاحب خود سرکش است، اگر عناناش رها گردد او را در مهلکه اندازد.

زبان مؤمن پشت دل اوست و دل منافق پشت زبان او. مؤمن چون بخواهد سخنی بگوید. در آن اندیشه و تأمل می کند و اگر نیکو و صلاح بود بیان می کند و اگر بد و ناروا بود می پوشاند. و منافق آن چه به زبانش برسد می گوید و نمی داند کدام سخن برای او سود دارد و کدام زیان. رسول خدا ﷺ فرمود: ایمان بنده مستقیم و استوار نیست تا این که دل او استوار باشد و دل او استوار نیست تا این که زبانش استوار باشد. (۳۲۱)

پس ای برادر، اندیشه کن که هیچ نگهبانی بالاتر از خاموشی نیست؛ خاموشی، بوستان فکر و منشأ روشنایی اندیشه است (۳۲۳) و شاخه ای از جهاد با نفس است. و جبران سکوت آسان تر از جبران کلام است. (۳۲۴)

برادری که علی علیه السلام از آن سخن می راند، به ظاهر ناتوان بود و دیگران نیز او را ناتوان می شمردند؛ اما در هنگام حادثه، شیر بیشه و مار بیابان بود. علت این ظهور در این است که این انسان به توصیه ی قرآن عمل می کرد و با کبر و ناز و نخوت و غرور بر زمین گام بر نمی داشت. (۳۲۵) چگونه غرور و تکبر نماید در حالی که این برادر در هنگام شب به نماز می ایستد و سجده می رود و صحنه ی خوف ناک روز قیامت و حساب رسی حضرت حق و عذاب جهنم را به یاد می آورد.

پس شجاعت در برابر دشمن و نهراسیدن از خطرها و زیر بار ذلت نرفتن با ذلول و نرم بودن در برابر دوست در برادر علی علیه السلام جمع می شود.

ویژگی دیگر برادر علی این است که اگر با کسی نزاع و کشمکش داشت، برای اثبات حق خویش حجّت و دلیلی نمی آورد؛ مگر آن گاه که پیشِ داوری حضور یابد.

و این نشانه ی خردورزی اوست که از کشمکش های لفظی در مقابل افراد پرهیز می کند و آن را لغو و بیهوده می شمارد و سعه ی صدر و منش والای خود را در این راستا به کار می گیرد.

ای برادر، قرآن نیز از مجادله پرهیز داده است^(۳۲۶) و پیشوایان دین فرمودند که: «هیچ قومی گم راه نشد مگر این که به بحث و جدل تکیه کرد.» و «بحث و جدال کردن در دین، یقین را تباه می کند.»^(۳۲۷) البته خداوند متعال، پیامبرش را امر فرمود که «خلق را به حکمت و برهان و موعظه ی نیکو به راه خدا دعوت کن و به بهترین طریق مناظره کن که البته خدا عاقبت کسی که از راه گم راه شده و آن که هدایت یافته، بهتر می داند.»^(۳۲۸) سرّ دیگر طرح نکردن دلیل در غیر مواقع ضروری، فلسفه ی رازداری و حفظ اسرار است که تنها در ادای شهادت، ضرورت پیدا می کند.

سیمای دیگر برادر علی علیه السلام در گوش فرا دادن به عذر دیگران و سرزنش نکردن آن هاست. و این روش مردانی است که از شرح صدر و حوصله ی کافی برخوردارند و هدایت و ارشاد و تکامل دیگران را مهم تر از توبیخ و سرزنش می دانند.

تربیت یافتگان مکتب علوی باید این گونه مکارم اخلاق و سجایای نیک را در دل و رفتار پیروانند و نسبت به ضعف، اغماض بیش تری نشان دهند. امیر کلام در جای دیگری می فرماید: «اگر برادرت از تو پیوند برید، خود را به او پیوند ده و اگر از تو دوری کرد، با او مهربان باش و به او نزدیک شو. اگر گناهی کرد عذرش را بپذیر؛ چندان که گویی تو غلام اویی و او ولی نعمت توست.»^(۳۲۹) پس از میان ملامت جاهلانه، عناد آمیز، عجولانه و سازنده باید قسم اخیر را گزینش کرد و از قضاوت های عجولانه پرهیز نمود.

برادر علی علیه السلام از دردهایش شکوه نمی کرد مگر آن گاه که بهبودی یافته بود. بلا و درد برای مؤمن، شیرین و با ارزش است؛ زیرا مراتب قرب الهی را فراهم می کند، علاوه بر این که شکوه از ناملايمات، اطرافیان را مکدر می سازد.

چنان بود که آن چه می گفت انجام می داد چیزی را که نمی خواست انجام دهد، به زبان نمی آورد. اگر در گفتن بر او چیره می شدند، هرگز در سکوت بر او چیره نمی گردیدند. در شنیدن حریص تر بود تا سخن گفتن.

اگر ناگهانی دو کار برای او پیش می‌آمد، می‌نگریست که کدام یک از آن به خواهش نفس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌نمود تا گرفتار هوای نفس و شیطان نگردد؛ زیرا که نفس اماره، انسان را به اعمال زشت و ناروا سفارش می‌کند. و البته تبعیت از هوا و هوس و نفس اماره چیزی جز گم‌راهی را به ارمغان نمی‌آورد. خداوند برای رهایی از شیطان، تمسک به قرآن و وحی را مطرح کرده است. (۳۳۰)

پس ای برادران و خواهران عزیز، بر شما باد که این صفات و خُلق و خوی‌های مثبت و خوب را فراگیرید و بدان‌ها رغبت داشته باشید و اگر به کسب همه‌ی آن‌ها توانایی ندارید، بدانید فراگرفتن اندک، بهتر از ترک بسیار است.

۳- علی علیه السلام و اوصاف پارسایان

خطبه ی متقین که به نام خطبه ی همّام شناخته شده است، در منابع روایی و تاریخی از جمله امالی شیخ صدوق و تحف العقول ابن شعبه ی حرانی و نهج البلاغه ی سید رضی ثبت گردیده است. مخاطب این خطبه، همّام بن شریح از اصحاب عابد، شیعه و دوست دار امیرالمؤمنین است.

داستان و شأن صدور این خطبه آن است که روزی حضرت هنگام خروج از منزل با گروهی برخورد کرد و از آن ها پرس و جو کرد. آن ها در جواب گفتند از شیعیان شما هستیم. امام فرمود: من در چهره ی شما نشانی از شیعه گری نمی بینم. آنان شرم سارانه از امام پرسیدند: نشان شیعیان شما چیست؟ و همّام که در جمع آنان بود از امام درخواست کرد که پارسایان را به گونه ای برایم توصیف کن که گویی آنان را نظاره می کنم. امام در جواب فرمود: ﴿اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^(۳۳۱) تقوای الهی پیشه کنید و نیکوکاری نمایید. که همانا خداوند با اهل تقوا و افراد نیکوکار است. همّام از پاسخ امام قانع نشد و او را سوگند داد که نشانه های پارسایان را بازگوید. و امام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ی مذکور را قرائت کرد.^(۳۳۲)

خطبه ی امام علی علیه السلام درباره ی پارسایان به بخش های ذیل قابل تقسیم است:

بخش اول: امام علیه السلام در بخش آغازین این خطبه، از بی نیازی خداوند نسبت به اطاعت مردم و ایمن بودن او از معصیت آن ها سخن می گوید و در استدلال آن می فرماید: «نه معصیت گناه کاران زبانی به او می رساند و نه اطاعت فرمان برداران سودی».

و سرّ این استدلال این است که اصولاً در جهان آفرینش، رقیبی برای خداوند وجود ندارد و همه ی موجودات، حتی شیطان، کارگزار خداوندند. اسلام، بر خلاف تفکر آیین زرتشت که اهریمن را رقیب خدا می پندارد، شیطان را بخشی از ممکنات می داند که جملگی در تدبیر تکوینی الهی می گنجند.

و اگر شیطان در مقابل پیامبران قرار دارد، در عالم تشریح و هدایت و ضلالت تمایز پیدا می‌کند. و در عالم تکوین و تدبیر الهی، همه به یک سان در قدرت و سیطره ی الهی قرار دارند.

سپس امام می‌فرماید: «پس معیشت مردم را بین آن‌ها تقسیم کرد و هر کس را در دنیا در موضع خود قرار داد». این تقسیم رزق و معیشت مردم توسط حق تعالی به علم الهی مربوط است؛ یعنی خداوند می‌داند چه کسی را باید به مقام نبوت نایل کرد و چه شخصی را در جامعه ی عرفی خود رها کند.

نکته ی مهم این است که تقدیر و مشیت الهی، مستلزم جبر نیست؛ یعنی حق تعالی هیچ‌گاه اوضاع معیشتی مردم را به گونه ای مقدر نمی‌کند که با هدف آفرینش که کمال اختیاری است، منافات داشته باشد؛ زیرا در تقدیر و برنامه ی الهی، اختیار انسان نیز نهفته است.

بخش دوم: امام علی علیه السلام در این بخش به بیان اوصاف پارسایان می‌پردازد و پس از بیان کلی اهل فضیلت بودن پارسایان، صفات ذیل را به ترتیب بیان می‌کند:

۱. منطق و سخن اهل تقوا، صواب است. حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: «ایمان کسی مستقیم نمی‌شود، مگر این که دل او راست شود و دل کسی استقامت نمی‌پذیرد مگر این که زبان او استقامت بپذیرد». ^(۳۳۳) سخن راست گفتن نه تنها از نظر روانی منشأ سلامت روحی است، بلکه شخص از حیث اجتماعی نیز از آسیب‌های جامعه شناختی در امان است.

۲. لباس پارسایان، اعتدال و روش آن‌ها فروتنی است. لباس در این فقره از کلام امام هم می‌تواند معنای اعتباری داشته باشد؛ یعنی شیوه ی آن‌ها اعتدال است و هم معنای حقیقی منظور باشد؛ یعنی در لباس پوشیدن، معتدل هستند و از جامه‌های فاخر پرهیز می‌کنند.

تواضع نیز روش عملی آن‌ها است و در زمین با تکبر راه نمی‌روند؛ زیرا انسان با این حالت، نه توان شکافتن زمین را دارد و نه در بلندی به کوه‌ها خواهد رسید. ^(۳۳۴)

۳. چشم را از حرام های الهی می بندند. پارسایان به اولین مرتبه ی تقوا که پرهیز از محرّمات است، پای بندند. و سرّ بستن چشم از محرّمات این است که اصولاً انسان ها با دیدن طمع کار می شوند و ذهن را اسیر هوس می سازند. شایان ذکر است که مراد حضرت از بستن چشم، نه تنها چشم ظاهری بلکه بستن چشم باطنی از غفلت ها و انحراف ها و محرّمات معنوی نیز هست.

قرآن نیز به پیامبر خطاب می کند: «به مؤمنان بگو که چشمانشان را بپوشند و دامنشان را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه تر است و خداوند به آن چه می کند، آگاه است.»^(۳۳۵)

۴. اهل تقوا، گوششان را فقط به علم نافع می سپارند. پارسایان در شناخت علم نافع هم باید مصداق علم را با خود بسنجند و اگر دیدند، آن ها را به صفات زشتی چون غرور و عجب گرفتار می کند، از آن علم، گرچه عرفان باشد، پرهیز کنند.

و هم آن را نسبت به نیازهای جامعه در نظر بگیرند و اگر دیدند مورد نیاز جامعه نیست یا در حد کفایت تأمین شده است، باز وقت خود را در یادگیری آن صرف نکنند. در ادعیه ی اسلامی، فراوان توصیه شده است که از خداوند، علم نافع را طلب کنید و از علم غیر نافع به حق تعالی پناه ببرید.

۵. و در روزگار سختی و گشایش، حالشان یک سان است. و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتی به اندازه ی برهم زدن چشم، در بدن ها قرار نمی گرفت؛ از شوق دیدار بهشت و از ترس عذاب جهنم.

انسان ها به طور عمده چنان اند که پاره ای از امور نسبت به آن ها دشوار است و پاره ای دیگر، آسان؛ هم چنان که خداوند سبحان می فرماید:

«انسان حریص و آزمند آفریده شده است؛ آن گاه که شری به او می رسد، نالان است و آن گاه که خیری به او روی می کند، آن را از دیگران دریغ می کند؛ مگر نماز گزاران.»^(۳۳۶)

اما پارسایان به قدری در اطاعت خداوند و پرهیز از معصیت تلاش می کنند و به اوج قرب الهی دست می یابند که دشواری ها و آسایش ها برای آن ها یک سان است.

۶. اگر اجل و مرگ، مقدر الهی نبود، ارواح متقیان در بدن هایشان، لحظه ای استقرار پیدا نمی کرد و از شوق ثواب و خوف عقاب، بدن را رها می ساخت.

یعنی همان گونه که بدن ها در برابر امراض و بیماری ها مقاومت می کنند و روح را نگه می دارند، بدن های افراد متقی چنین است که ارواح خود را آن گاه که به بهشت شوق پیدا می کنند، حفظ می کند و تقدیر الهی نیز چنین است که بدن و روح، یک دیگر را حفظ نمایند تا این که به طور طبیعی یا غیر طبیعی مانند حوادث غیر مترقبه از یک دیگر جدا گردند.

۷. خالق، آن چنان در دل آن ها بزرگ است که غیر او در دیدگانشان کوچک می نماید. حقارت و صغارت دنیا و بزرگی و جلالت حق تعالی در نزد اهل تقوا، مقوله ای است که ریشه ی اصلی پارسایی را تشکیل می دهد و اصولاً هر کس که دنیا در دیدگانش بزرگ باشد و در دلش به عظمت نشسته باشد، آن را بر خدا ترجیح خواهد داد و به سوی آن خواهد شتافت و بنده ی آن خواهد گشت. (۳۳۷)

شایان ذکر است که تحقیر دنیا از دیدگاه اخلاق اسلامی به معنایی نیست که صوفیان نادان آن را تعقیب می کنند و عزلت و گوشه نشینی را بر حضور اجتماعی ترجیح می دهند. دوری از دنیا به معنای طرد فیزیکی و مادی نیست؛ بلکه به معنای جبران غفلت هاست.

نی قماش و نقره و میزان و زن چیست دنیا از خدا غافل بدن نعم مال صالح خواندش رسول (۳۳۸) مال را کز بهر دین باشی حمول

به تعبیر قرآن: بدانید که زندگانی دنیا، بازی و هوس رانی و آرایش و فخرفروشی بر یک دیگر و کثرت طلبی در ثروت و فرزند است. (۳۳۹)

۸. اهل تقوا با بهشت چنان اند که گویی آن را مشاهده می کنند و در آن متنعم اند و با آتش چنان اند که گویی آن را می بینند و در آن معذب اند.

کیف اصحبت ای صحابی باصفا؟ گفت پیغمبر صباحی زید را کو نشان از باغ ایمان گر شگفت گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت شب نخفتستم ز عشق و سوزها گفت تشنه بوده ام من روزها که ز اسپر بگذرد نوک سنان^(۲۴۰) تا ز روز و شب گذرکردم چنان

۹. قلب و دل های متقیان، محزون است و دیگران از شر آنان در امان اند و بدن های آن ها لاغر و نیازهایشان اندک و نفس شان عقیف است. مؤمن چهره ای شاد و فرح ناک دارد اما دل او اندوه ناک است؛ ولی نه هم چون اندوه دنیاپرستان؛ بلکه اندوهی هم راه با شادی و نشاط؛ حزن بهشتی نه حزن جهنمی. اینان، دلبستگی به امور دنیا ندارند به همین دلیل، لاغر و کم توقع اند؛ پارسایان نسبت به ماندنی ها، دل خوش و نسبت به ناماندنی ها، زاهدند زیرا مسافرخانه بودن و زوال پذیری دنیا را می بینند.

۱۰. متقیان، روزگار کوتاه را صبر نموده و آرامش و راحتی طولانی را دنبال می کنند. و این، تجارت سودآوری است که پروردگارشان نصیب آن ها نمود. دنیا به آنان روی آورد، ولی آنان به دنیا روی نیاوردند. دنیا، طالب اسارت آن ها بود، ولی آن ها از او رها گشتند.

۱۱. پارسایان، شب ها را نشسته و قرآن را به نیکویی تلاوت می کنند. دل خویشان را با خواندن قرآن محزون می سازند و درمان درد خود را از آن بیرون می کشند. وقتی که به آیه ای می رسند که در آن تشویقی است، به آن دل می بندند و جانشان از شوق به سوی آن پر می کشد و چنان یقین دارند که گویی آن پاداش ها در برابر چشم های آن ها قرار دارد. و آن گاه که به آیه ای می رسند که خوف و هشدار سر می دهد، چنان گوش دل به آن می سپارند که گویی فریادهای جهنم در گوش آن هاست.

تمام شب را در رکوع به سر می برند. پا و کف و دست و صورت خود را بر روی زمین می گسترند. و از خداوند رهایی خویش را از آتش می خواهند.

۱۲. اهل تقوا، در روز بردبارانی دانا و نیکوکارانی با پروایند. ترس از حق تعالی آن ها را چون پیکانی تراشیده است. بیننده ای که به آن ها نظر می کند، گمان می کند که بیمارند در

حالی که بیمار نیستند و می گوید: دیوان هاند و امر بزرگی آن ها را از خود بیگانه ساخته و عقل آن ها را ربوده است.

۱۳. از اعمال اندک خویش راضی نیستند و کارهای فراوان را زیاد نمی پندارند. همیشه خویشان را متهم می سازند و از کارهای خود هراس ناک اند. وقتی یکی از آن ها را تمجید می کنند، از سخنی که به او می گویند، می ترسد.

و می گوید من به خود، از دیگران آگاه ترم و پروردگارم به من از من آگاه تر. خداوندا مرا به آن چه می گویند مؤاخذه مکن و از آن چه تصور می کنند، فراتر بنشان و آن چه را نمی دانند بر من ببخش.

۱۴. علامت دیگر پارسایان این است که در دین قوی و قدرت مندند و حزمی هم راه با نرمی و ایمانی توأم با یقین دارند. بر علم آموزی حریص اند. علم را با حلم و میانه روی را با غنا می آمیزند. در عبادت خاشع و به دنبال حلال در جست و جوی هدایت و گریزان از طمع اند.

۱۵. شخص پارسا، اعمال صالح انجام می دهد؛ در حالی که لرزان و هراسان است. هنگام شب، تمامی همتش، شکرگزاری است و هنگام صبح، تمامی تلاشش ذکر حق تعالی است.

۱۶. شخص متقی، شب را هراسان به سر می برد و شاداب صبح می نماید. از غفلتی که ورزیده، هراس ناک و از فضل و رحمتی که نصیب او شده، شادمان است.

اگر نفس او، ناخوشی نماید و سرکشی کند، خواهش نفس را اجابت ننماید. روشنی چشمش در چیزی است که زوال نمی پذیرد و زهد و بی میلی اش در چیزی است که فناپذیر است.

۱۷. حلم را با علم و قول را با عمل، آمیخته است. تو اهل تقوا را چنان بینی که لغزشش اندک، قلبش خاشع و نفسش قانع و خوراکش کم و امرش آسان و دینش محفوظ و شهوتش مرده و غیظش فرونشانده است. به نیکی او، امید می رود و از شرش، ایمنی حاصل آید.

۱۸. اگر پارسا، در میان غافلان باشد، در زمره ی ذاکران نوشته می شود و اگر در میان ذاکران باشد، از غافلان محسوب نمی گردد. از کسانی که به او ظلم نموده اند، می گذرد و به کسی که او را محروم ساخته است، عطا می کند و با کسی که از او بریده است می پیوندد. سخن زشت و رکبیک از دهان او دور است و کلامش با مردم، نرم است. زشتی او غایب و نیکی او حاضر است. خیرش به مردم رو می کند و شرش، پشت می نماید.

۱۹. تقوایبش، در زلزله ها و طوفان ها، پا برجاست و در سختی ها، صبور و در رفاه شکور است. بر آن که دوست نمی دارد، ستم نمی کند و به جهت دوستی کسی، مرتکب گناه نمی شود. قبل از حضور شهود، به حق اعتراف می کند و سپرده ها را تباه نمی سازد و یادآوری ها را فراموش نمی کند. افراد را با لقب های زشت نمی خواند و همسایه را نمی آزارد.

دیگران را به جهت مصایبشان سرکوفت نمی زند و به باطل در نمی آید و از حق گریزان نیست.

۲۰. اگر خموش بماند، خموشی اش او را محزون نمی سازد و اگر بخندد، صدایش بلند نمی شود و اگر بر او ستم رود، شکیبایی را پیشه می سازد، تا خدا برایش انتقام کشد. خود از دست خویشتن در رنج است ولی مردم از او آسوده اند. خود را برای آخرت به سختی می اندازد ولی مردم را از دست خود آسوده نهاده است.

اگر از کسی دوری می کند، از سر زهد است و اگر نزدیک می شود، از روی رفق و رحمت است. دوری اش از سر کبر و خود بزرگ بینی نیست و نزدیکی اش از روی مکر و خدیعت نیست.

راوی این خطبه می گوید: کلام امام علیه السلام که بدین جا رسید، همّام فریادی کشید و جان سپرد.

امام فرمود: به خدا سوگند که بر او از همین می ترسیدم و سپس گفت: موعظه های بلیغ با
اهلش چنین می کند.

شخصی به امام گفت: یا امیرالمؤمنین، خودت چگونه هستی؟
امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، هر اجلی زمانی دارد که از آن فراتر نمی رود و سببی دارد که
از آن در نمی گذرد. پس بر این مطلب خود، توقف کن و مثل آن چه گفتی، مگوی؛ زیرا این
سخن را شیطان بر زبانت نهاد.

۴- تربیت در مکتب علوی

تربیت، یکی از حیاتی ترین عناصر انسانی است که تمام خوبی ها و زشتی ها، سعادت ها و شقاوت ها به مصادیق آن برمی گردد. مهم این است که آدمی، راه صحیح را باز شناسد و طریقت آن را اراده نماید. امیرمؤمنان علی علیه السلام به این نکته ی مهم، چنین رهنمود داده است: «ای مردم، کسی که راه آشکار را ببیند به آب درآید و آن که بیراهه را پیش گیرد، در بیابان بی نشان افتد.» ^(۳۴۲) علی علیه السلام نسبت به گم شدگان و متحیران خطاب می کند: «پس کجا می روید؟ و کی باز می گردید؟ که علامت ها برپاست و دلیل ها هویداست، و نشانه ها برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگستگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شماست که زمام داران حق و یقین اند و پیشوایان دینند. با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند. پس همچون قرآن، نیک حرمت آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، به آنان روی آرید.» ^(۴۰)

امام علی علیه السلام در سخنان گهربار خود از مبانی، عوامل و موانع، اصول، روش ها و تربیت سخن گفته است. که به اختصار بدان ها خواهیم پرداخت.

الف: عوامل و موانع تربیت امام علیه السلام درباب موانع تربیت، دنیاپرستی و وابستگی به دنیا را مهم ترین مانع تربیت آدمی قلمداد می کند؛ زیرا دنیا و آخرت دشمن و دو راه مخالفند ^(۳۴۳). و به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله، دنیا را خوار و کوچک شمرد. ^(۳۴۴) علی علیه السلام نیز به دنیا خطاب می کرد که «ای دنیا، از من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده است گسسته، و من از چنگالت به دوری جسته ام و از ریسمان هایت رسته و از لغزشگاههایت دوری گزیده ام» ^(۳۴۵)

«ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، با خودنمایی فرا راه من آمده ای؟ یا شیفته ام شده ای؟ هرگز آن زمان که تو در دل من جای گیری فرا نرسد. هرگز، دور شو، دیگری را فریب ده، مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام که بازگشتی در آن نیست.» ^(۳۴۶)

اما آن چه در این بحث مهم است، تبیین چیستی دنیاست:

چیست دنیا؟ از خدا غافل بدن نی قماش و نقره و میزان و زن

مال را کز بهر حق باشی حَمولِ نِعَمَ مالٌ صالحٌ خواندش رسول

آب در کشتی هلاکِ کشتی است آب اندر زیرِ کشتی پُشتی است^(۳۴۷)

پس اگر تصویر صحیحی از دنیا داشته باشیم و زشتی‌ها و زیبایی‌های آن و مقدمه و مزرعه بودنش نسبت به آخرت را بشناسیم، در مسیر تربیت صحیح گام نهاده ایم. امام علی علیه السلام درباره ی دوستان خود می فرماید:

«دوستان خدا آناند که به باطن دنیا نگریستند. هنگامی که مردم ظاهر آن را دیدند، و به فردای آن پرداختند، آن گاه مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند. پس آن چه را از دنیا ترسیدند آنان را بمیراند، میراندند و آن را که دانستند به زودی رهایشان می کند، راندند. و بهره گیری فراوان دیگران را از دنیا خوار شمردند، و دست یافتنشان را بر بهره های دنیایی، از دست دادن (سعادت اخروی) خواندند»^(۳۴۸)

امام علیه السلام در یک حکمت حکیمانه مردم را به تربیت خویش توصیه می کند و مربی بودن آن ها را نسبت به خویشان گوشزد می نماید و راه تربیت را نیز رهانیدن نفس از عادت هایی که انسان بدان حریص است، معرفی می نماید.^(۳۴۹)

علاوه بر دنیاپرستی، حجاب های نفسانی نیز منشأ، بی تمایلی به تربیت است.^(۳۵۰) محیط و فرهنگ اجتماعی از ارزش ها و آداب و سنن اسلامی و دینی برخوردار نباشد، به عنوان مانعی در مسیر تربیت، تجلّی پیدا می کند. به همین دلیل، امام علیه السلام می فرماید: «در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است و پرهیز از جاهایی که در آن یاد خدا غافلند و آن جا که به یک دیگر ستم می رانند و بر طاعت خدا کم تر یاورانند»^(۳۵۱)

نوع حکومت و حاکمیت و مناسبات سیاسی نیز می تواند از موانع و زمینه های تربیت شمرده شود.

امیرالمؤمنین به همین دلیل، از اوضاع گذشته شکایت می کند و می فرماید: «خدایا، تو می دانی آن چه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز؛ خواستن

زیادت؛ بلکه می خواستیم نشانه های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم تا بندگان ستم دیده ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده ات اجرا گردد.»^(۳۵۲)

امام علی علیه السلام مناسبات اقتصادی و نوع کسب و درآمد را نیز از موانع و زمینه های تربیت و اصلاح معرفی می کند. درباره ی سلامتی کارگزاران می فرماید: «پس روزی ایشان را فراخ دار که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند، و بی نیازشان سازد تا دست به مالی که در اختیار دارند نگشایند، و حجّتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند، یا در امانت خیانت ورزیدند.»^(۳۵۳) علی علیه السلام به فرزند گرامی خود فرمود: «فرزندم، هرکس دچار فقر شود، به چهار خصلت گرفتار می شود: ضعف در یقین، نقصان در عقل، سستی در دین و کم حیایی در چهره؛ پس به خدا پناه می برم از فقر.»^(۳۵۴)

ب. اهداف تربیت مهم ترین بخشی که در نظام های تربیتی مطرح است، مقوله ی اهداف تربیتی است که حضرت علی علیه السلام در فرمایشات خود بدان پرداخته است. قبل از آن که به این بحث بپردازیم، لازم است به این پرسش اساسی پاسخ دهیم که چه کسی می خواهد به اهداف تربیتی دست یابد؟ به عبارت دیگر، انسان کیست و از چه ابعادی تشکیل شده است؟ همان گونه که حضرت فرموده است: «دانا کسی است که قدر خود را بشناسد، و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد.»^(۳۵۵)

«آن کس که به شناخت خود دست یافت، به بزرگ ترین نیک بختی و کام یابی رسید.»^(۳۵۶)
«کسی که ارزش خود را شناخت، تباه گشت.»^(۳۵۷) حقیقت انسان دارای بعد مُلکی و ملکوتی است و از استعدادهای نامتناهی برخوردار است؛ به گونه ای که می توانست اسمای حسنای الهی را بیاموزد و به فرشتگان بیاموزاند. و مقام خلیفه اللهی را بیابد.^(۳۵۸)

نهج البلاغه و سایر مجامع روایی اهداف تربیتی را در ضمن غایات بعثت و خلقت آدمی بیان کرده اند و بندگی،^(۳۵۹) خردورزی،^(۳۶۰) توجه به آخرت،^(۳۶۱) پرهیزکاری،^(۳۶۲) آزادگی،^(۳۶۳) عدالت خواهی^(۳۶۴) و... را در این راستا تبیین می نمایند.

ج. اصول تربیت روش های تربیتی که به عنوان عنصر دیگر از نظام تربیتی علوی بدان خواهیم پرداخت، از اصول تربیت علوی گرفته می شوند. بر این اساس، بیان اصول تربیت از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اصل عزّت^(۳۶۵)، اصل کرامت^(۳۶۶)، اصل اعتدال^(۳۶۷)، اصل تربیت تدریجی^(۳۶۸)، اصل تسهیل و تیسیر^(۳۶۹)، اصل زهد^(۳۷۰)، اصل تعقل^(۳۷۱)، اصل تفکر^(۳۷۲)، اصل تدبیر و عاقبت اندیشی^(۳۷۳)، نمونه ای از اصول تربیت علوی است.

د. روش های تربیت مهم ترین بحث کاربردی در نظام تربیتی، عنصر روش های تربیتی است که مهم ترین آن ها به شرح ذیل اند:

۱. روش الگوسازی: همه ی انسان ها جهت هدایت و تربیت خویش به الگو و نمونه های تربیتی نیازمندند؛ به همین دلیل، امام علی علیه السلام بر اقتدا ساختن به رسول خدا و الگو بودن و سرمشق قرار دادن راه و رسم آن حضرت تأکید می ورزیدند.^(۳۷۴)
۲. روش تشویق و تنبیه: تشویق، باعث برانگیختن و تنبیه، منشأ بیدار کردن و هشیار ساختن است. خداوند سبحان نیز ثواب را بر طاعت و کیفر را بر معصیت لازم گردانید.^(۳۷۵)
۳. روش مراقبه و محاسبه: امام علی علیه السلام می فرمایند: بندگان خدا، خود را بسنجید، پیش از آن که آن را بسنجند؛ و حساب نفس خویش را برسید، پیش از آن که به حسابتان برسند؛ پیش از آن که مرگ گلویتان را بگیرد و نفس کشیدن نتوانید.^(۳۷۶)
۴. روش امتحان و آزمایش: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ها و نامه ها و کلمات گوناگون از آزمایش الهی سخن گفته است و مخاطبان را بدان هشدار داده است.^(۳۷۷)

۵. روش محبت: «اسلام، دین خداست که آن را برای خود گزید، و به دیده ی عنایت خویش پرورید، و بهترین آفریدگان خود را مخصوص آن گردانید و ستون های آن را بر دوستی خود استوار نمود»^(۳۷۸)

۶. روش یادآوری: تذکر نعمت ها و نعمت ها در تربیت انسان ها مؤثر است و غفلت از آن ها مایه ی گم راهی است. امام می فرماید: «بدانید که آرزوهای نفسانی خرد را به غفلت وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد.

پس آرزوهای نفسانی را دروغ زن دانید که آن چه خواهد فریب است و امید بیهوده؛ و خداوند آرزو فریفته است و در خواب غفلت غنوده.^(۳۷۹) در این زمینه، یاد خدا و یاد مرگ در تربیت انسان، بسیار مفید است. فرمودند: «در بستر یاد خدا روان شوید که نیکوترین یاد، یاد خدا است»^(۳۸۰) «شما را به یاد کردن مرگ و کاستن بی خبری تان از آن سفارش می کنم. چگونه از چیزی غافلید که شما را رها نمی کند و از شما غافل نیست؟ چگونه از کسی که مهلت نمی دهد (عزرائیل) مهلت می طلبید؟ برای پند دادن به شما مردگان بسنده اند که آنان را دیدید. بر دوش ها به گورهایشان بردند، نه خود سوار بودند؛ در گورهایشان فرود آوردند، نه خود فرود آمدند. گویی آنان آباد کننده ی دنیا نبودند و گویی همیشه آخرت خانه هایشان بود و پیوسته در آن غنودند. آن چه را وطن خود گرفته بودند، از آن رمیدند، و در آن جا که از آن می رمیدند، آرمیدند. بدان چه از آن جدا شدند، سرگرم گردیدند»^(۳۸۱).

۷. روش عبرت گیری: امام می فرمایند: «عبرت گیری پیوسته، به بینایی می کشاند و بازدارندگی را ثمر می دهد»^(۳۸۲) «اگر از آن چه گذشته است عبرت گیری، آن چه را مانده است حفظ کنی»^(۳۸۳)

۸. روش موعظه: علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام توصیه می کند که «دلت را به موعظه زنده دار»^(۳۸۴) و فرمود: «به سبب موعظه، غفلت زدوده می شود»^(۳۸۵)

۹. روش بازگشتن: «توبه دل‌ها را پاک می‌سازد و گناهان را می‌شوید». ^(۳۸۶) «استغفار مقام بلند مرتبکان است و آن یک کلمه است اما شش مرحله دارد: نخست پشیمانی بر آن چه گذشت؛ دوم عزم بر ترک همیشگی بازگشت، سوم آن که حقوق ضایع شده‌ی مردم را به آنان بازگردانی؛ چنان که خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی؛ چهارم این که حق هر واجبی را که ضایع ساخته‌ای ادا کنی؛ پنجم این که گوشتی را که از حرام روییده است با اندوه‌ها آب کنی، چندان که پوست به استخوان بچسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید؛ و ششم آن که درد طاعت را به تن بچشانی، چنان که شیرینی معصیت را چشاندی.» ^(۳۸۷)

۵- علی علیه السلام و کانون جوانی

شخصیت علی علیه السلام با شخصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جوانب گوناگون علمی و عملی شباهت فراوان دارد. نهج البلاغه و مجموعه ی سخنان امیرالمؤمنین به آیات و مضامین قرآن نزدیک است و شیوایی، ارج مندی و ژرف بودن پیام علی علیه السلام و نبی (س) به اوج کمال رسیده است؛ به گونه ای که از جهت محتوا، نهج البلاغه برادر قرآن نامیده شده است. سراسر وجود علی علیه السلام تاریخ و سیرت علی، خلق و خوی علی، رنگ و بوی علی علیه السلام سخن و گفت و گوی علی برای تمام انسان ها درس، سرمشق، تعلیم و رهبری است. ^(۳۸۸) علی علیه السلام انسان کاملی است که قهرمان همه ی ارزش های انسانی است. او مردی است که شب ها با روح کلی عالم به سر می بُرد و روزها به تربیت ارواح آدمیان می پرداخت.

جوانی، گوهر گران بهایی است که به خاطر استعدادها و قابلیت شکوفایی و رشد، از ارزش و منزلت خاصی برخوردار است و بزرگان را به توصیه و آرایه ی تجربیات به جوانان واداشته است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این عرصه، کلمات حکمت آموزی را ارایه نموده است. جوانی و تندرستی را دو چیز با ارزش و منزلت معرفی می کند و می فرماید: «قدر و منزلت این دو چیز را کسی می شناسد که آن دو را از دست داده باشد.» ^(۳۸۹)

در بیان ارزش جوانی همین بس که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در قیامت از عُمر و جوانی انسان می پرسند که چگونه و در چه راهی آن را صرف نموده است.» ^(۳۹۰) علی علیه السلام به اصحاب توصیه می کند که «جوانی را قبل از پیری و سلامتی را قبل از بیماری دریابید.» ^(۳۹۱) امام در بیان دوران جوانی و غفلت برخی انسان ها می فرماید: «در ایام سلامت بدن، سرمایه ای فراهم و مهیا نساخته اند و در اوایل فرصت های زندگی و نیرومندی، درس عبرتی نگرفتند و درخشنده ترین ایام عمر را رایگان از کف دادند، آیا کسی که در جوانی اهل تن پروری بوده، می تواند در پیری جز شکستگی و ذلت انتظاری داشته باشد.» ^(۳۹۲)

پس دوران جوانی را باید دریافت و از آن دوران گران سنگ و طلایی در خویشتن شناسی و کمال یابی بهره گرفت که شرط اساسی سعادت و شقاوت یا خوش بختی و بدبختی انسان ها در دنیا و آخرت به توجّه و عدم توجّه آن ها نسبت به جوانی، بستگی دارد.

امام علی علیه السلام تربیت کنندگان و والدین و مرییان را نسبت به توجّه به عنصر زمان، هشدار می دهد و می فرماید: «فرزندان خویش را به جبر و استبداد بر آداب خود مجبور نکنید؛ زیرا آنان در زمانی غیر زمان شما آفریده شدند و زندگی می کنند.»^(۳۹۳) پس تحجّر و جمود بر آداب گذشتگان، مانع مهمی بر سر راه تربیت جوانان است؛ اما این بدان معنا نیست که دست از سنت های صحیح گذشتگان برداریم و به بهانه ی نوگرایی و تجددخواهی، ارزش های اسلامی را به حاشیه رانیم؛ بلکه باید با روش صحیح تربیتی و آگاهانه، فرزندان خویش را به ارزش های اسلامی ره نمون سازیم.

مردی به نام ابوجعفر احوال از دوستان امام صادق علیه السلام مدتی به تبلیغ مذهب تشیع و تعالیم اهل بیت علیهم السلام اشتغال داشت.

روزی به محضر مبارک امام رسید و امام از او سؤال کرد: مردم بصره را در پذیرش اهل بیت و آیین تشیع چگونه یافتی؟ عرض کرد: مردم اندکی تعالیم اهل بیت را پذیرفته اند. امام فرمود: «توجّه تبلیغی خود را به نسل جوان معطوف دار و نیروی خویش را در راه هدایت آنان به کار انداز؛ زیرا جوانان زودتر حق را می پذیرند و سریع تر به هر خیر و صلاحی می گرایند.»^(۳۹۴) به همین دلیل، امام علی علیه السلام می فرماید: «جوانی ات را قبل از پیری و سلامتت را قبل از بیماری دریاب.»^(۳۹۵) امام علی علیه السلام به جوانان توصیه های آموزنده ی بسیار دارد. از جمله:

به فرزند جوانش امام حسن علیه السلام سفارش می کند: «بنده ی غیر خود نباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»^(۳۹۶)

پرهیز از شهوت رانی و مغلوب شدن با شهوت نیز توصیه ی دیگر آن حضرت است: «کسی که مغلوب شهوت خویشتن است، ذلت و خواریش بیش از برده ی زر خرید است.»^(۳۹۷)

عزت مداری و کرامت نفس نیز سفارش دیگری است که امام علیه السلام به فرزند جوانش بیان می کند: «نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده، گرچه عمل پست، تو را به تمنیات برساند؛ زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمی کند و هرگز به جای عزت نفس از دست رفته، عوضی همانند آن نصیب نخواهد شد.»^(۳۹۸)

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: «پسرم، من در تعلیم و تربیت تو شتاب کردم پیش از آن که قلب تو سخت گردد و عقل و فکرت به چیز دیگری مشغول شود مبادرت ورزیدم تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه زحمت آزمون آن را کشیده اند و تو را از تلاش بیش تر بی نیاز ساخته اند؛ بنابراین آن چه از تجربیات آن ها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد بود.»^(۳۹۹)

مستی جوانی نیز آسیب پذیر و هلاکت بار است که جوانان باید بدان توجه نمایند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «سزاوار است انسان عاقل، خویشتن را از مستی ثروت، مستی قدرت، مستی علم و دانش، مستی تمجید و تملق، مستی جوانی مصون نگه دارد؛ زیرا هر یک از این مستی ها بادهای مسموم و پلیدی دارد که عقل را نابود می کند و آدمی را خفیف و بی ارزش می سازد.»^(۴۰۰) و راه درمان این مستی ها به تعبیر امام علی علیه السلام شناختن شرافت باطنی و گوهر انسانی است که او را از پستی های شهوت و آرزوهای باطل مصون نگاه می دارد.^(۴۰۱)

بر این اساس، امام علی علیه السلام به جوانان خطاب می کند: ای گروه جوانان، شرف انسانی و سجایای اخلاقی خود را با ادب و تربیت محافظت نمایید و سرمایه ی گران بهای دین خویش را با نیروی علم و دانش از دست برد ناپاکان و خطرات گوناگون برکنار دارید.»^(۴۰۲)

توصیه ی دیگر امام علی علیه السلام به جوانان در آیین دوست یابی است که می فرماید: «پیوند دوستی را با برادران دینی خود محکم سازید که آنان ذخایر دنیا و آخرت هستند. مگر نشنیده

اید که خداوند در قرآن شریف به تأثر گم راهان در قیامت اشاره کرده که می گویند: در این روز سخت، نه شفیع داریم و نه دوستی که در کارمان همّت گمارد.»^(۴۰۳) «کسی که دوست پاک خود را که برای خدا با وی پیوند دوستی داشته، از دست بدهد، مثل این است که شریف ترین اعضای بدن خود را از کف داده است.»^(۴۰۴) در وصیت نامه شان به امام حسن علیه السلام فرمودند: «به اتکای روابط دوستانه و رفاقت صمیمانه، حق برادرت را ضایع مکن؛ چه، در زمینه ی تزییع حقوق، روابط دوستی نابود می شود و آن کسی که حقش را تباه ساختی برای تو برادر نخواهد بود.»^(۴۰۵)

امام علیه السلام در باب عوامل انحراف جوانان هشدار می دهد و جاهل و نادانی، هواپرستی و شهوت رانی، تقلید از فاسدان و منحرفان، عصبانیت و خشم افراطی، برتری جویی، تکاثرگرایی، غرور و خودخواهی، فقدان تربیت خانوادگی و ضعف ایمان را به عنوان ریشه های انحراف جوانان بیان می کند.^(۴۰۶)

گلشن چهارم: سیاست علوی

۱- اصلاحات از دیدگاه امام علی علیه السلام

۲- پیش زمینه ی اصلاحات

در طول تاریخ اسلام، جریان های اصلاح طلب فکری و اجتماعی فراوانی بوده اند که برخی کام یاب و بعضی ناکام شده اند؛ برای نمونه، می توان به نهضت اصلاح فکری و غزالی، نهضت های اجتماعی علویان، سربداران (شیخ خلیفه و شیخ حسن)، نهضت فکری و اجتماعی اخوان الصفا، اخبارگری استرآبادی و نهضت های فکری معتزلی و اشعری که به جریان های اجتماعی بدل شد، نهضت بیدارگری سید جمال الدین و شیخ محمد عبده و رشید رضا، جنبش مشروطیت، نهضت تنباکو، نهضت شیخ محمد حسین کاشف الغطا، سیدعبدالحسین شرف الدین، سید محمدامین و از همه مهم تر، نهضت امام خمینی (ره) اشاره کرد.

تاریخ شاهد نهضت های اصلاح نما و مفسدانه نیز بوده است؛ برای نمونه، می توان به جنبش بابک خرم دین و نهضت وهابیت محمدبن عبدالوهاب که با قتل و غارت مردم بی گناه همراه بود؛ اصلاحات ارضی و انقلاب سفید پهلوی دوم، اصلاح طلبی بوریس یلتسین با حمله های ناجوان مردانه به مردم مظلوم چین؛ اصلاحات میرزا ملکم خان در ایران و سر سید احمدخان هندی در هندوستان با غرب زدگی مطلق، اشاره کرد.

در ایران، در چند سال اخیر، مقوله ی اصلاحات و اصلاح طلبی از زبان روشن فکران و فرهیختگان جامعه مطرح شده است که در واقع، برخی از آن ها اصلاح طلبی ارتجاع گرا را دنبال می کنند و خواهان تغییرات اساسی جامعه و حرکت به دوران غرب زدگی شاهنشاهی اند و عده ای اصلاح طلبان منفعت گرا و غایت اندیش که در صدد به دست آوردن اعتبارات مردمی اند؛ ولی چندان از اصلاحات راهبردی و کاربردی اطلاعی ندارند و دسته ی سوم اصلاح طلبان واقع گرایی که دل سوزانه در صدد حل مشکلات و مفسد اجتماعی اند و

اشتباهات در طول زمان را بر اثر غفلت ها، سوء مدیریت ها و سوء تدبیرها گوشزد می کنند و خواهان اصلاحات اقتصادی، قضایی، اداری و امنیتی اند.

۳- چیستی اصلاح طلبی

اصلاح در لغت به معنای سامان بخشیدن و نقطه ی مقابل فساد به معنای نا به سامانی ایجاد کردن است. اصلاح و فساد از واژه های زوج متضادی است که در قرآن به کار رفته است.

متعلق اصلاح در قرآن، رابطه ی میان دو فرد (اصلاح ذات البین)، محیط خانوادگی و محیط اجتماعی است:

اصلاحات درباره ی یتیمان: «از تو درباره ی یتیمان سؤال می کنند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید (مانعی ندارد). آن ها برادر شما هستند، خداوند مفسدان را از مصلحان باز می شناسد» (۴۰۷).

اصلاحات در زمین: «...و در زمین بعد از آن که اصلاح شده است، فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید». (۴۰۸) «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید؛ زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است». (۴۰۹)

اصلاحات با تمسک به کتاب و عبادت: «و آن ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند، و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند گرفت)؛ زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد». (۴۱۰)

منافقان و اصلاحات مفسدانه: «و هنگامی که به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم، آگاه باشید اینان همان مفسدانند ولی نمی فهمند». (۴۱۱)

بهبود خواهی یا اصلاح طلبی (reformism)، در اصلاحات علوم سیاسی جدید، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش های ملایم و بدون شتاب است؛ بدین معنا که اندیشه ی قهر انقلابی را کنار گذاشته و خواستار دگرگونی آرام آرام نهادهای اجتماعی از راه های دموکراتیک شده است. حزب کارگر انگلستان یا حزب سوسیالیست آلمان همین شیوه را پذیرفته اند.

بهبود خواهی، از نظر کلی، در برابر ارتجاع و محافظه کاری از سویی، و انقلاب خواهی از سوی دیگر قرار می گیرد.^(۴۱۲) اصلاح دینی، جنبش مذهبی در اروپای غربی در قرن شانزدهم به عنوان نهضتی برای اصلاح مذهب کاتولیک شروع شد و به نهضت پروتستان انجامید.^(۴۱۳) انقلاب خواهی (revolutionism) هر گونه کردار، روش، نظریه یا نگره ای است که خواهان و پشتیبان تغییر اساسی و کامل در وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی باشد. انقلاب خواهان ضد ارتجاع اند؛ هم چنین بهبود خواهان را به سازش کاران با نظام موجود و سستی در عمل متهم می کنند؛^(۴۱۴) بنابراین، انقلاب عبارت است از تغییر ناگهانی که در هر نظم اجتماعی، نهادی و سیاسی مستقر، تحت تأثیر نیروهای معمولاً متشکل و برتر از نیروهای حافظ نظم موجود، نه در جهت جا به جایی افراد، بلکه برای ایجاد نظام جدید به وقوع می پیوندد.^(۴۱۵) ارتجاع یا گذشته گرایی، در لغت، به معنای بازگشت است و از این رو می توان آن را گذشته پرستی و گذشته خواهی نیز نامید.

این اصطلاح، نامی است یا صنعتی برای کسان، گروه ها، حزب ها، حکومت ها یا طبقه هایی که مخالف هر گونه دگرگونی در روابط و بنیاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی هستند و یا خواستار خنثا شدن بعضی دگرگونی ها و بازگشت به گذشته اند. ارتجاع و پیش رفت خواهی در هر جامعه نسبی است و وابسته به مرحله و وضع تاریخ آن جامعه است؛^(۴۱۶) به عبارت دیگر، ارتجاع و واپس گرایی، دفاع از نظام کهنه و فرسوده و رو به زوال و مخالف با پیش رفت، و ترقی اجتماعی و نوآوری است؛ همراه با آیینی در تفکر که گرایش به گذشته دارد و خواستار احیای آن است.^(۴۱۷)

در برابر ارتجاع یا گذشته گرایی، محافظه کاری، بهبود خواهی و انقلاب خواهی قرار می گیرد.^(۴۱۸)

محافظه کاری (conservatism) مجموعه ای از اندیشه ها و نگرش های سیاسی است که نهادهای کهن و ریشه دار را از آن چه نو و نیازموده است، ارزش مندتر می شمرد. از این

رو، محافظه کاری بر اهمیت قانون و نظم، پیوستگی، سنت، احتیاط و نوآوری و اهمیت فرا داده های اجتماعی تکیه می کند و منکر امان نابودی مطلق بشر از روی زمین است؛ زیرا ذات بشری را ناقص می داند. محافظه کاری در سنت سیاسی انگلستان پایگاه قوی و مشخصی دارد.^(۴۱۹)

مردم باوری (populism)، بزرگ داشت مفهوم مردم یا خلق است تا حد مفهومی مقدس و باور به این که هدف های سیاسی را باید به خواست و نیروی مردم، جدا از حزب ها و نهادهای موجود پیش برد. مردم باورها خواست مردم را عین حق و اخلاق می دانند و این خواست را برتر از همه ی سنجه ها و ساز و کارها (مکانیسم های) اجتماعی می شناسند و بر آنند که می باید میان مردم و حکومت رابطه ی مستقیم وجود داشته باشد.^(۴۲۰)

تا این جا روشن شد که نخست: اصلاحات در علوم سیاسی تنها به عرصه ی اجتماعیات راه پیدا می کند و امور فردی و معنوی را شامل نمی شود. دوم، تعریف اصلاحات در علوم سیاسی معاصر با تعریف اصطلاحی قرآنی تفاوت دارد. در قرآن، اصلاح در مقابل افساد به کار می رود؛ یعنی سامان بخشیدن و حرکت کردن در مسیر هدف صحیح؛ در مقابل نا به سامانی و در مسیر انحراف و اعوجاج. اما در اصطلاح علوم سیاسی، اصلاحات به معنای تغییرات تدریجی و بدون شتاب با روش های ملایم، ولی انقلاب به معنای تغییرات دفعی و زیر بنایی با روش قهرآمیز یا مسالمت آمیز و بدون خون ریزی و توسل به اسلحه است.

انقلابی کسی است که با نظم مستقر مخالف است و قوانین و مقررات حاکم را برحق و مشروع نمی داند و در صدد درهم شکستن نظام قانونی است و در صورت لزوم، می خواهد نظام و حقانیت جدیدی را جانشین نظام موجود کند. این امر نه از طریق انفرادی، بلکه با بسیج همه ی مردم امکان پذیر است.^(۴۲۱)

گرچه در اصلاحات، تغییر زندگی اجتماعی با روش ملایم و مسالمت آمیز قید شده است، ولی در این که آیا اصلاحات در صدد تغییرات مبنایی و بنیادی و زیر بنایی است یا این که

تحولات رو بنایی و سطحی را در نظر دارد، در تعاریف، اختلاف دیده می شود. برخی از اصلاح طلبان خواهان تغییرات زیربنایی هستند؛ یعنی در این هدف با انقلابیون، تمایزی ندارند ولی تنها در روش جدا می شوند و روش تدریجی و مسالمت آمیز را بر روش دفعی و قهرآمیز ترجیح می دهند و عده ای نیز طالب تغییرات سطحی و رو بنایی هستند.

هربرت مارکوزه، نماینده ی فکری سوسیالیسم انقلابی و کارل پوپر، نماینده ی اصلاح اجتماعی هستند و سال ها است که این دو نظریه ی اجتماعی در تضاد جدی به سر می برند و ظاهراً تضاد آن ها در روش تغییرات نمایان تر است تا در هدف از تغییرات.

عصر حاضر در امر اصلاحات با پرسش های متعددی روبه روست. در درس آموزی از مکتب امیرالمؤمنین به ناچار باید به این پرسش ها دقت عمیقی بکنیم؛ برای نمونه، می توان پرسش های ذیل را مطرح ساخت:

آیا از منظر امام علی علیه السلام، اصلاح گرایی در مقابل انقلاب گرایی قرار می گیرد؟

آیا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اصولاً به تغییرات اجتماعی معتقد بوده است یا ترقی اجتماعی و نوآوری را بر نمی تابید؟

در تغییرات اجتماعی چه هدفی را دنبال می نمود؟

روش مسالمت آمیز را به کار می گرفت یا از روش قهرآمیز نیز بهره می برد؟

چه شرایطی را برای اصلاحات در عرصه ی اجتماع لازم می دانست؟

آیا اصلاحات را تنها در عرصه ی اجتماعیات می پذیرد یا امور فردی و اخلاقی و معنوی

را نیز نیازمند اصلاحات می داند؟

دایره ی اصلاحات اجتماعی از دیدگاه امام علی علیه السلام کدام است؟

آیا اصلاحات فرهنگی را مقدم می داند یا اصلاحات اقتصادی و سیاسی را؟

متولی اصلاحات چه کسی است؛ دولت یا ملت؟

آیا حضرت علی علیه السلام اصلاحات قانون را نیز می پذیرد یا تنها اصلاحات را در عرصه ی
اجرائیات و مجریان مطرح می کند؟

اصلاح گران واقعی همواره علی علیه السلام را در جای جای عرصه های سیاسی، الگوی خویش
قرار می دهند؛ چرا که حکومت پنج ساله ی امیرمؤمنان، با تمام فرازها و نشیب های خود،
بهترین الگو برای زمان داران نظام اسلامی است؛ نظامی که هدف غایی خویش را حاکمیت
دین در تمام شئون سیاسی و اجتماعی می داند.

۴- وظایف اصلاح گران از دیدگاه امام علی علیه السلام

در شرایطی که جامعه گرفتار اختلال و ناموزونی و بی نظمی اجتماعی قرار گیرد، مصالحان اجتماعی جهت فساد زدایی و اصلاح طلبی بر می خیزند؛ اما وظیفه ی داعیان اصلاح گری چیست و چه باید بکنند؟ درس ها و آموزه های امیرمؤمنان به شرح ذیل ارایه می گردد:

۱. جدا کردن فساد از اصلاح اصلاح گرایان باید توجه داشته باشند، فساد و اصلاح جمع ناپذیرند. و آنان که در صدد اصلاح جامعه هستند، نباید در زوایایی از برنامه ها و مراحل اجرایی فساد اندیشی کنند که «لا صلاح مع افساد»^(۴۲۲).

۲. مشورت با مشاوران امین در اصلاحات فردی و اجتماعی باید با مشاوران امین مشورت کرد. «صلاح الرأي بنصح المستشير»^(۴۲۳) البته از میان مشاوران امین، مشورت با دانشمندان در امر اصلاحات اولویت دارد. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: با دانشمندان زیاد به گفت و گو بنشین و با حکما و اندیشمندان نیز بسیار به بحث پرداز.

این گفت و گو و بحث ها باید درباره ی اموری باشد که به وسیله ی آن وضع کشور را اصلاح می کند^(۴۲۴).

۳. اصلاح فردی مصلحان اجتماعی قبل از هر چیز باید به فکر اصلاح فردی خویش باشند؛ زیرا کسی که از اصلاح نفس خویش ناتوان باشد، از اصلاح امور اجتماعی ناتوان تر است؛ «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ إِصْلَاحِ نَفْسِهِ» و «كَيْفَ يَصْلِحُ غَيْرَهُ مَنْ لَا يَصْلِحُ نَفْسَهُ».

حضرت علی علیه السلام در کنار توصیه به اصلاح فردی، راه کارها و موانع این ارزش انسانی را بیان می کند:

پرهیز از دنیاگرایان: «ينبغي لمن اراد اصلاح نفسه و احراز دینه ان يجتنب مخالطة ابناء الدنيا».

هم نشینی و مصاحبت با صاحبان خرد: «اکثر الصواب و الصلاح في صحبة اولي النهي و الالباب».

تلاش و مجاهدت: «لا تترك الاجتهاد في اصلاح نفسك فانه لا يعينك الا الجِدَّ». کسب علوم اصلاح زا: «خير العلم ما اصلحت به رشادك. الزم العلم بك عاد لك علي صلاح دينك و ابان لك عن فساد خير العلم باصلاحك».

عمل صالح: «خير عملك ما اصلحت به يومك و شره ما استفسدت به قومك».

زهد و پرهیز از مطامع دنیوی و غفلت از خدا: «الزهد مفتاح الصلاح».

صداقت: «من صدق اصلح ديانته».

تعقل و ورزی: «بالعقل صلاح كل امر».

۴. اصلاح نیت ها مفسد و کمبودهای اجتماعی به نوع رفتار و اعمال افراد جامعه بر می گردد. بر این اساس اصلاح جامعه به اصلاح وضعیت نفسانی و روانی و اخلاقی افراد جامعه بستگی دارد. و این نوع اصلاحات نیز با تصحیح نیت ها و انگیزه ها تحقق پذیر است. امام مصلحان در این زمینه می فرماید: «و اگر مردم آن گاه که بلاها نازل می شود و نعمت ها را از آن ها سلب می کند، با صدق نیت در پیش گاه خداوند تضرع کنند و با قلب های پرمحبت نسبت به پروردگار از او درخواست (عفو و کمک) نمایند، مسلماً آن چه از دستشان رفته است باز خواهد گشت و هر مفسده ای را برایشان اصلاح خواهد نمود»^(۴۲۵).

۵. تقدیم اصلاح دینی و معنوی اصلاح دینی و معنوی نیز نزد امیرمؤمنان از اولویت بیش تری برخوردار است. حضرت در این باره می فرماید: «مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی کنند مگر این که خداوند آنان را دچار امری زیان بارتر از آن خواهد کرد»^(۴۲۶).

هنگامی که مردم برای اصلاح وضعیت دنیوی و امور جمعی خود، دین و دین داری را کنار می گذارند و از فضایل معنوی فاصله می گیرند، به مشکلات و مصایبی افزون تر مبتلا می شوند. حضرت به مصقله ی بن هبیره ی الشیبانی تأکید می کند:

«وَلَا تُصَلِّحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ»^(۴۲۷) دنیای خود را با نابودی دینت آباد مکن.

مولای متقیان در جریان اصلاح معنوی و دینی، بشریت سنتی و مدرن را به تقوای الهی توصیه می کند و تقوا و ترس از خدا را داروی بیماری های قلوب، بینایی دل ها، شفای آلام جسمانی و صلاح و مرحم زخم های جان ها معرفی می نماید.^(۴۲۸)

و نیز می فرماید: کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد نمود و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند، خدا امر دنیایش را اصلاح خواهد کرد و کسی که از درون جانش واعظی داشته باشد، خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد»^(۴۲۹). حضرت از بین بردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد را از مصادیق بارز فساد می داند.^(۴۳۰) و از سخنان و کردارهایی که باعث فساد دین و آخرتند، پرهیز می دهد.^(۴۳۱) بر این اساس، اجتهاد و تلاش را در اصلاح معاد توصیه می کند^(۴۳۲) و اطاعت الهی را کلید تمام گره ها و صلاح تمام فسادها معرفی می نماید.^(۴۳۳)

۶. اصلاح فرهنگی با امر به معروف و نهی از منکر حضرت علی علیه السلام به اصلاح فرهنگی توده ی مردم نیز تأکید می ورزد و روش این نوع اصلاح را امر به معروف و نهی از منکر معرفی می کند و می فرماید: خداوند، ایمان را به خاطر تطهیر دل از شرک واجب فرمود. امر به معروف را به خاطر اصلاح توده ی مردم و نهی از منکر را برای بازداشتن بی خردان لازم شمرد.^(۴۳۴) حضرت تلاش در اصلاح جمهور را کمال سعادت جامعه معرفی می کند^(۴۳۵) و نیازمندی مردم به اصلاح گران فرهنگی را بیش از طلا و نقره می داند.^(۴۳۶)

امیر مؤمنان به مردم هشدار می دهد که با مفسد آشکار شده نمی توان به دار قدس و جوار رحمت الهی دست یافت. هیئات که خدای را درباره ی بهشت جاویدانش نمی توان فریفت و جز با اطاعتش نمی توان رضایتش را به دست آورد.

نفرین خدا بر آنان باد که امر به معروف می کنند و خود آن را ترک می نمایند و نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می شوند.^(۴۳۷)

۷. اصلاح همراه با عفو و مدارا حضرت علی علیه السلام، اصلاح همراه با عفو و مدارا را از وظایف حکومت می داند و حق مردم نیازمند می داند که حاکمان به صلاح آنان رسیدگی کنند. امام علیه السلام می فرماید: هر یک از نیازمندان به مقدار اصلاح کارشان بر والی حق دارند و هرگز والی از ادای آن چه خداوند او را ملزم به آن ساخته خارج نخواهد شد جز با اهتمام و استعانت از خداوند و مهیا ساختن خود بر ملازمت حق و شکیبایی و استقامت در برابر آن؛ خواه بر او سبک باشد یا سنگین. ^(۴۳۸)

آن گاه که حکومت دست تو است، عفو و مدارا کن تا عاقبت برای تو خوب باشد. هر نعمتی که به تو داد نیکودار و هیچ نعمتی از نعمت ها را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمت هایی که خدا به تو داده در تو دیده شود. ^(۴۳۹) حضرت به بیان عمل کرد خود می پردازد و می فرماید: من قصدی جز اصلاح تا حد توانایی ندارم و موفقیت من تنها به لطف خدا است و توفیق را جز از خدا نمی جویم. بر او توکل کردم و به او بازگشتم. ^(۴۴۰) من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی ترسند و نه خیانت می کنند و نه فساد به راه می اندازند. ^(۴۴۱)

حضرت به حاکمان اسلامی توصیه می کند که افراد شایسته را به امور حکومتی بگمارند و برای شناخت آن ها می فرماید: «بدان افراد شایسته را با آن چه خداوند بر زبان بندگانش جاری می سازد می توان شناخت». ^(۴۴۲)

۸. اصلاح نظام اقتصادی حضرت علی علیه السلام در فرمایشات خود به اصلاحات اقتصادی تأکید نموده و نقش نظام اقتصادی و روابط مالی و کیفیت اخذ مالیات و خراج از مردم و حد و حدود آن در صلاح و فساد اجتماعی را گوشزد نموده است.

امام علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر سفارش می کند که به عمران و آبادی شهرها، قصبان، روستاها و قریه ها بپردازد و خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیرد؛ اما به گونه ای که صلاح مالیات دهندگان منظور باشد؛ زیرا در بهبودی وضع مالیات و حال مالیات دهندگان، بهبودی حال دیگران نیز نهفته است. و نیز در همین نامه توصیه می کند که حقوق کافی به کارمندان

پرداخت شود؛ زیرا در اصلاح خویش تقویت و از خیانت بی نیاز می شوند. در ضمن این کار حجتی در برابر آن هایی است که از دستورات سرپیچی می کنند و یا در امانت خیانت می ورزند. نکته ی معنوی که حضرت از آن گزارش می دهد این است که فساد در نیت به زوال برکت می انجامد.^(۴۴۳) بنا بر این، رابطه ی مالی مردم با دولت نقش مهمی در صلاح و فساد جامعه دارد.

۹. اصلاح نظام سیاسی حجم قابل توجهی از فرمایشات حضرت علی علیه السلام به صلاح و فساد سیاسی اختصاصی دارد. صلاح و فساد رعیت و توده ی مردم را به صلاح و فساد والیان و زمام داران مستند می سازد. و اینک به گوهر کلمات آن امام همام گوش فرا دهیم.

رعیت هرگز اصلاح نمی شود، جز با اصلاح شدن والیان و زمام داران و زمام داران اصلاح نمی گردند جز با رو به راه بودن رعایا. پس آن گاه که رعیت حق حکومت را ادا کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد.^(۴۴۴)

حضرت در همین خطبه مردم و حاکمان را به رعایت نصیحت بر یک دیگر و اطاعت فرامین الهی سفارش می دهد.

حضرت، ملک و سلطنت دنیا را پست و ناچیز می شمارد و احیای دین و صلح و مسالمت شهرها و عملی کردن قوانین و مقررات الهی و امنیت انسان های ستم دیده را وظیفه ی مهم حکومت بیان می کند.^(۴۴۵)

هرگز سنت پسندیده ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور رعیت به وسیله ی آن اصلاح می گردد نقص مسکن و نیز سنت و روشی که به سنت های گذشته زیان وارد می سازد احداث ننماید.^(۴۴۶)

از بدترین حالات زمام داران در پیش گاه صالحان این است که گمان برده شود آن ها فریفته ی تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جویی به خود گرفته است.

من از این ناراحت‌م که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می‌برم. **مِنْ بِحَمْدِ اللَّهِ** چیزی نیستم و اگر (فرضاً) دوست هم می‌داشتم، به خاطر خضوع در برابر ذات و عظمت و کبریای خدا، که از همه کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است، آن را ترک گفتم. ^(۴۴۷)

حضرت علی، یکی از فسادهای سیاسی را تفرقه‌ی مسلمانان در امر حق و اتحاد دشمن در باطل و اطاعت دشمن از پیشوای خود و نافرمانی مسلمانان از رهبر خود معرفی می‌کند. ^(۴۴۸)

توصیه‌ی حضرت به آزمایش کردن کارمندان و به کار وا داشتن آن‌ها از روی میل نه استبداد؛ زیرا به جور و خیانت می‌انجامد. ^(۴۴۹)

۵- راه‌ها و روش‌های اصلاحات اجتماعی

امام علی^{علیه السلام} راه‌ها و روش‌هایی را برای اجرای اصلاحات در جامعه معرفی می‌نماید. این

راه‌ها عبارتند از:

نصیحت و ارشاد^(۴۵۰)؛ تغافل و مدارا^(۴۵۱)؛ قهر و غلظت^(۴۵۲)؛ اعتدال و انصاف^(۴۵۳)؛

۶- اصلاحات عملی و نظری امام علی علیه السلام

برای کشف اصلاحات علوی باید به سیره و کلام امیرالمؤمنین بنگریم تا ساحت های مختلف اصلاحات عملی و نظری آن حضرت را کشف نماییم.

۱. یکی از اصلاحات امام علی علیه السلام، خدمات اجتماعی آن بزرگوار است که برای نمونه می توان به موارد ذیل توجه کرد:

یک. نیکوکاری، نسبت به فقیران و مستمندان و یتیمان و عطای دست رنج خود به ستم دیدگان، از شاخص ترین خدمات اجتماعی آن حضرت است.

دو. درخت کاری و کشاورزی و احیای زمین ها: مردی گوید: در خدمت امیرالمؤمنین یک وَسَق (حدود ۱۸۰ کیلوگرم) هسته ی خرما دیدم. از او حکمت گردآوری این هسته های خرما را پرسیدم. آن حضرت فرمود: این ها یکصد هزار درخت خرما است؛ اگر خدا بخواهد. آن مرد گوید: حضرت همه ی آن ها را کاشت و تمام هسته ها بدون استثنا رویید و همه ی آن ها را وقف کرد. ^(۴۵۴)

سه. حفر قنات و تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی و وقف آن برای مستمندان و افراد محتاج. ^(۴۵۵)

۲. عبادت و بندگی امام علیه السلام ریشه ی اصلی اصلاحات علوی است که در زندگی ایشان مشهود است. عبادت علوی همانند بندگی غلامان و تاجران نبود؛ بلکه هم چون عبادت آزاد مردان بود. فرمود: «الهي ما عبدتك خوفاً من عقابك ولا طمعاً في ثوابك ولكن وجدتك اهلاً للعباده فعبدتك» ^(۴۵۶)

در شیفتگی علی علیه السلام به خدایش همین بس که فرمود: اگر مرا با دشمنانت عقاب نمایی و بین من و دوستان و اولیایت جدایی افکنی، بر عذاب تو صبر می ورزم؛ اما چگونه فراق و جدایی تو را تحمل نمایم؟! ^(۴۵۷)

امام سجاد علیه السلام می فرماید: چه کسی می تواند همانند علی علیه السلام عبادت کند. ^(۴۵۸)

ابو الدرداء گوید: شبی، حضرت را دیدم که ناله و اندوه سر می دهد و با صدای بلند می گرید و خدا را می خواند تا آن گاه که صدای او خاموش شد. حدس زدم که خواب بر او غلبه کرده است. هنگام نماز صبح، تصمیم گرفتم او را بیدار کنم؛ دیدم چون چوب خشکی بی حرکت است؛ با خود گفتم به خدا قسم، علی از دنیا رفته است.

به طرف خانه ی علی رفتم و در را کوبیدم، فاطمه صدا زد: ابو الدرداء! بر علی علیه السلام چه گذشت؟ داستان را برای او نقل کردم. فرمود: ابو الدرداء! به خدا قسم، این حالت غشوه ی علی است که از خوف خدا پیدا شده است. آبی آوردم و بر صورتش پاشیدم تا به هوش آمد. گریستن مرا نگریست. پرسید: ابو الدرداء چرا گریه می کنی؟ گفتم: از حالتی که بر سر خود آورده ای می گریم.

حضرت فرمود: چگونه چنین نکنم، در حالی که روز قیامت مرا در مقابل محکمه ی الهی صدا می زنند. ملائکه ی غضب الهی در آن روز مرا در بر می گیرند و مأموران جهنم مرا با خشم می رانند و دوستانم از من دوری می جویند؟! ابو الدرداء گوید: به خدا قسم! حالت عبادت و خشیت را در احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز امیرالمؤمنین علیه السلام ندیدم. ^(۴۵۹)

۳. اصلاحات اعتقادی و معرفتی، سومین نوع از اصلاحات علوی است که توسط حضرت علی علیه السلام انجام گرفت. روزی مرد اعرابی در جنگ جمل از معنای وحدت الهی پرسش کرد. امام فرمود: ای اعرابی! اعتقاد به این که خداوند واحد است، چهار معنا می تواند داشته باشد؛ دو معنای آن بر خداوند، قابل صدق نیست و دو معنای دیگر آن، بر حق تعالی صادق است. اما آن دو معنایی که بر خداوند صدق نمی کند، عبارت است از:

واحد عددی: زیرا خداوند آن واحدی نیست که دومی داشته باشد (یا بتوان دومی برای او فرض کرد) و در مقوله ی اعداد قرار گیرد. آیا توجه نمی کنی که هر کسی بگوید خداوند سومی سه تاست کافر شده است؟

وحدت نوعی: معنای دیگر از واحد، واحد نوعی از جنس و سنخ انسان‌ها است که به کارگیری آن، بر خداوند جایز نیست؛ زیرا نوعی تشبیه است و خداوند منزّه از آن است که با مخلوقات خویش شباهت داشته باشد.

اما دو معنایی که قابل صدق بر خداوند است، یکی آن است که گفته شود مراد از واحد این است که خداوند در امور مشابه، شبیه و نظیری ندارد و معنای دیگر یگانگی خداوند این است که حق تعالی در وجود، عقل و وهم تقسیم پذیر نیست. (۴۶۰)

امام علی^{علیه السلام} در نهج البلاغه می فرماید:

«الْأَحَدُ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ» (۴۶۱)؛ احد بودن خداوند داخل اعداد نیست؛ وحدت او وحدت عددی نیست.

«لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ» (۴۶۲) «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنِ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ» (۴۶۳) «بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلِيَّ أَنْ لَا شَبَّهَ لَهُ» (۴۶۴) یعنی هیچ گونه همانندی، مماثلت، مشابهت و مجانست با سایر موجودات و مخلوقات ندارد.

«یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته و جلّ عن ملائمة کیفیاته»؛ (۴۶۵) ای کسی که به ذاتش، تنها ذاتش دلالت دارد و از مجانست و مشابهت با مخلوقاتش منزّه است و از هم راهی کیفیات دور است.

امام علی^{علیه السلام} در وصف خداوند فرمود: «قَرَبَ فَنَأَى وَ عَلَا فَدَنَا وَ ظَهَرَ فَبَطَنَ وَ بَطَنَ فَعَلَنَ وَ دَانَ وَ لَمْ يُدَنَّ» (۴۶۶)؛ نزدیک است و در عین حال دور، بلند مرتبه است و در عین حال نزدیک، آشکار است و پنهان، و پنهان است و آشکار. و نیز می فرماید:

«پروردگارم به امتداد و مکان، یا جنبش و سکون، یا قیام به نحو برخاستن، یا به آمد و رفت توصیف نشود. او خود به لطافت، لطف بخشیده است؛ بنابراین به لطف موصوف نشود؛ چنان که عظمت عظیم به اوست؛ پس به عظمت توصیف نمی شود و بزرگی هر بزرگی به

اوست؛ پس خود به بزرگی منسوب نشود. جلالت هر جلیل از اوست؛ پس به غلظت و درشتی توصیف نشود. رأفت موجود در هر دل سوزی، از اوست؛ پس خود به رقت و تأثر موصوف نشود. او مؤمن است اما نه به واسطه ی عبادت. آگاه است، اما نه با پی گیری و تلاش و تجسس.

گوینده است، اما نه با لفظ. در اشیا است، بدون آمیختگی. و خارج از چیزهاست، بدون جدایی و گسستگی. فراتر از هر چیزی است؛ پس نتوان گفت چیزی بر فراز اوست. درون هر چیز است، نه چون چیزی در ظرفی و بیرون هر چیز است، نه مانند چیزی که خارج از دیگری باشد».^(۴۶۷)

«اوست که با سلطنت و عظمتش بر موجودات ظهور و غلبه دارد و با علم و دانشش در بطن آن ها نفوذ دارد».^(۴۶۸)

«اول است و او را آغازی نیست و بقای او سپری ناشدنی است....

پیداست و نگویند از چه عیان است و نهان است و نگویند در چه پنهان است».^(۴۶۹)

«گفته ی ما که إنا لله - ما از خداییم - اقرار ماست به بندگی و گفته ی ما که إنا إليه

راجعون - به سوی او باز می گردیم - اقرار است به تباهی و ناپایندگی».^(۴۷۰)

بنابراین، نزدیکی خداوند بدون پیوستگی، دوری او بدون جدایی، وحدتش بدون عدد، علمش بی حد، معلومیتش بی اکتناه و شناخت پذیری او بدون محسوس و موهوم بودن است.^(۴۷۱) معیت او بدون هم مکانی، غیریتش بدون جدایی، فاعلیتش بدون حرکت و ابزار، آفرینش جهانش بدون اندیشه، اراده اش بدون همت و حرکت نفس، رحمتش بدون اتصاف به دل سوزی، وجودش بدون حرکت و سکون، عزتش بدون ذلت است.^(۴۷۲)

شایان ذکر است که امام علیه السلام گرچه از محدودیت دستگاه های ادراکی بشر نسبت به خداشناسی خبر می دهد و می فرماید: حواس به او نتواند رسید و او را با مردمان نتوان

سنجید^(۴۷۳) و وهم آدمی توان دریافت او را ندارد^(۴۷۴) و وهم ها بدو احاطه ندارند بلکه برای آن ها در دیگر آفریده ها جلوه می کند.^(۴۷۵)

لیکن در خطبه ها و کلمات و حکمت های ارزش مندی به انواع شیوه های معرفت خداوند تمسک می جوید. از معرفت آفاقی بهره می گیرد و می فرماید: «الدَّالُّ عَلَيَّ وَجُودِهِ بِخَلْقِهِ»^(۴۷۶) یعنی آن که مخلوقاتش بر وجودش دلالت کنند. «وظَهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحَدَتْهَا آثَارُ صَفْتِهِ وَ أَعْلَامُ حِكْمَتِهِ فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ»^(۴۷۷) یعنی هر چه آفریده او را برهانی است بر قدرت و حکمت او، نشانی بر تدبیر او، پس آن چه آفریده است، حجت و دلیل بر اوست.

امام علیه السلام برای اثبات نظم و اتقان صنع و حکمت الهی به خلقت آسمان ها، زمین، مورچه، طاووس، خفاش و سایر مخلوقات تمسک می جوید.^(۴۷۸)

شیوه ی دیگر خدانشناسی امام علیه السلام، معرفت نفس است و می فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛^(۴۷۹) آن که خود را شناخت، خدایش را شناخت.

شیوه ی سوم امام علیه السلام در خدانشناسی، شیوه ی صدیقین است که معرفت ذات حق با ذات او به گونه ی شهود یا تأمل در وجود و به دنبال آن شناخت ممکنات است. همان گونه که می فرماید: «یامن دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته».^(۴۸۰)

امام علیه السلام به شدت با تشبیه گرایی، تجسیم گرایی، توصیف حق تعالی به داشتن مکان و حرکت، قابلیت رؤیت، تعطیل گرایی مخالفت نموده^(۴۸۱) و شیوه های فوق را جای گزین می نماید.

بحث دیگری که در زمان امام علیه السلام رواج داشت، مسئله ی قضا و قدر بود. روزی پیرمردی در بازگشت از جنگ صفین، به حضرت علی علیه السلام خطاب کرد: یا امیرالمؤمنین! ما را خبر ده که آیا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهی بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و روح را بیافرید، هیچ گامی ننهادیم، مگر به قضا و قدر الهی. پیرمرد گفت: مگر این رنج ها را خدای در حساب داشته باشد که هیچ مزدی در این رنج ها نیافتیم. امام فرمود: ای مرد! چنین سخنی مگوی؛ بلکه شما را پاداشی بزرگ است، هم در رفتن به شام و هم در بازگشت و هنگام برگشتن. و در هیچ حال، مضطر نبودید و به اکراهتان نبردند.

پیرمرد پرسید: چگونه مضطر نبودیم که قضا و قدر ما را به جبر می برد؟

امام علیه السلام فرمود: این چه سخنی است؟ پنداشتی قضای لازم و قدر حتم (بدون اختیار و سبب است) که اگر چنین می بود، ثواب و عقاب و وعده و وعید باطل می شد و امر و نهی نمی کردند و خداوند متعال هیچ گناه کاری را ملامت نمی فرمود و هیچ نیکوکاری را ستایش نمی کرد و نیکوکار به مدح کردن اولی نبود از بد کار، و بد کار به نکوهش اولی نبود از نیکوکار.

این سخن بت پرستان است و لشکریان شیطان و گواهان دروغ گوی و کوردلانی که راه صواب نشناسند. آنان قدریه ی این امت اند و مجوس آن ها. خدا به کار نیک امر کرد و مختار فرمود و از کار زشت نهی کرد و بیم داد. تکلیف آسان کرد و هر کس فرمان برد، مجبور نبود. پیغمبران را بی فایده نفرستاد و آسمان و زمین و آن چه را میان آن دو است بیهوده نیافرید. این گمان کسانی است که کافر شدند؛ وای به حال کافران از آتش!

پیرمرد پرسید: پس آن قضا و قدر که ما بی آن دو سیر نکردیم چیست؟ فرمود: آن

خداست و حکم وی و این آیه را خواند «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» ^(۴۸۲)

عقیده ی دیگری که امام علیه السلام به اصلاح آن پرداخت و مردم را از حقیقت آن آشکار

ساخت، مسئله ی مرگ باوری است.

امیرالمؤمنین، سیمای مرگ را به زیبایی توصیف کرد و سیر صعودی و تکاملی خواند. و این توانایی علی علیه السلام زاینده ی معرفت شهودی او به حقیقت معاد بود؛ همان گونه که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»؛ اگر پرده کنار رود، بر یقین من نمی افزاید.

حضرت مرگ را آغاز سفر اخروی بیان می کند و مردم را به این حرکت آغازین هشدار می دهد و همواره آن ها را متذکر می شود که توشه ی آخرت کم است و راه طولانی و سفر دور. پس ایمان و عمل صالح و تقوای الهی پیشه کنید که زاد و توشه ی آخرت شماست. حضرت تعجب می کند که چگونه مردم، مرگ را فراموش می کنند در حالی که مردگان را می بینند. (۴۸۳)

نبوت و پیامبر شناسی نیز از مباحث مهم اعتقادی است که امیر کلام بدان پرداخته است و نگارنده در بحث قلمرو دین در سنت علوی آن را تبیین نموده است.

۴. عدالت خواهی و حق طلبی و امر به معروف و نهی از منکر، تأکید بر اخلاقی زیستن مردم و اصرار بر اصول اخلاقی مانند برابری همگان در برابر حکومت و قوانین، پرهیز از ستم گری، صداقت، پای بندی به عهد و پیمان، هدف خواهی، هم آهنگی وسیله وهدف از شیوه ها و رفتارهای اصلاح طلبی امام علی علیه السلام است که در سرتاسر کتاب جامعه ی علوی بدان پرداخته ایم و از تکرار آن صرف نظر می کنیم.

۷- مدیریت زمان داران از منظر علی (ع)

یکی از پرحکمت ترین نامه های امام علی علیه السلام که در بردارنده ی جامع ترین دستور و آیین نامه برای جهان داری، سیاست، مدیریت و اصول اساسی حاکم و حاکمیت اسلامی است، نامه ی حضرت به مالک بن حارث اشتر نخعی است ^(۴۸۴)، آن گاه که تصدی و حاکمیت مصر را بدو سپرد. نگارنده، در صدد است تا سیمایی خلاصه گونه از این اساس نامه ی مهم را برای خوانندگان عزیز نمایان سازد. نکته ی زیبای اخلاقی در این نامه این است که حضرت خود را عبدالله و امیرالمؤمنین لقب می دهد.

یعنی کسی که حاکم و والی مؤمنان است بنده ی خداست. و بر اهل سلوک پنهان نیست که توجه به بندگی، انسان را از طغیان و ستم گری می رهااند. قبل از ورود به محتوای نامه، توجه خوانندگان، به نکات ذیل لازم است:

سیاست و مدیریت از مهم ترین دغدغه های انسان های پیشین و پسین است که در اهداف عالی مادی و معنوی انسان تأثیر به سزایی دارند. بر این اساس، عالمان اسلامی در فلسفه، فقه و اخلاق به مباحث مربوط به سیاست مُدُن و حکمت عملی پرداخته اند و علاوه بر گزاره های اعتقادی عبادی به گزاره های معاملاتی اعم از عقود و ایقاعات و گزاره های سیاسی نیز اشتغال داشته اند.

کتاب های فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ماوردی مانند *السیاسة المدنیة*، آراء اهل *المدینة الفاضلة*، اخلاق ناصری، احکام السلطانیة و صدها کتاب دیگر نیز در این راستا نگاشته شده است.

کتاب و سنت که دو منبع مهم اسلام به شمار می روند و در جهت هدایت انسان ها نازل و صادر شده اند، در بردارنده ی پاره ای از مسایل مهم سیاسی و مدیریتی هستند ولی بی شک باید عقل و تجربه را نیز در فهم این آموزه ها و کشف نیازها در *منطقة الفراغ* به کار گرفت.

دستوراتی که امیرالمؤمنین در این فرمان ارزش مند مقرر ساخته است، به همه ی انسان ها ناظر است و ملیت، نژاد، رنگ، صنف و مانند این ها در دستورات این فرمان نقشی ندارند. دلیل بر این ادعا این است که امام در نامه به مالک اشتر از واژه های ناس، رعیت، نظیر لک فی الخلق، عامه، کل امری عباد الله که دلالت بر عموم مردم و انسان ها دارند، استفاده می کند؛ پس همه ی انسان ها در همه ی جوامع و در همه ی اعصار و مکان ها و قرون مشمول این فرمان مبارک هستند.

در فرمان امام علی علیه السلام به مالک اشتر، اهداف، احکام، اخلاق، روش های مدیریتی و ویژگی های سلبی و اثباتی حاکم و کارگزاران بیان شده است.

نکته ی آموزنده ی مهم در این نامه این است که امام، نامه ی شریف را از توصیه به تقوای الهی و تقوای سیاسی که از مصادیق بارز نظارت درونی است، شروع می کند؛ زیرا اگر نظارت درونی مفقود گردد، نظارت بیرونی نیز کارگر نیفتد.

و اینک گزارش توصیف گونه از این فرمان الهی را برای خوانندگان عزیز بیان می کنیم.

۱- اهداف اساسی حکومت

حضرت در طلّیعه ی نامه چهار هدف ذیل را به عنوان اهداف اساسی حکومت ذکر می کند: تأمین بودجه ها از طریق مالیات جهت مصرف عمومی؛ مقابله با دشمنان و فتنه گران؛ سامان دادن به ملّت و مردم سرزمین؛ عمران و آبادانی شهرها در عرصه ها و نیازهای مختلف.

۹- تعهدات درونی حاکمان

حضرت، مسؤلان جامعه ی اسلامی را به توصیه های اخلاقی و نظارت های درونی هشدار می دهد و از خطرهای نفس پرهیز می دارد که کلید نگه داری انسان از انحراف ها، فضایل اخلاقی است. آن توصیه ها عبارتند از:

۱. تقوا و پرهیزکاری و تسلیم در برابر اوامر و نواهی خداوند و پیروی از قرآن که تنها راه خوش بختی، اطاعت خداوند و عامل مهم بدبختی، گناه و سرکشی است.
۲. یاری کردن خداوند با دست و زبان و قلب، چرا که خداوند یاری کننده ی کسی است که به یاری حق بشتابد.
۳. بیداری و هشیاری از فتنه های نفس اماره و شهوات نفسانی.
۴. توجه به تغییر و تحوّل در زمین و حکومت و این که اشخاص همواره حاکم بر زمین نیستند.

۱۰- معیار قرار دادن مردم در داوری

حضرت به مالک خطاب می‌کند: «مردم بدان گونه بر تو می‌نگرند، که تو نسبت به دولت‌های پیشین». یعنی مردم نسبت به حکومت و حاکمیت تو داوری خواهند کرد و خداوند، این گفته‌ها را بر زبان بندگانش جاری ساخته است و با این داوری‌های مردم می‌توان انسان‌های صالح را شناخت.

حال که چنین است پس به جای ذخیره‌ی مال و کسب‌عنوان، در ذخیره‌ی عمل صالح کوشا باش و زمام هوای نفس را به دست گیر و بر حرص خویش مسلط باش و از حرام‌ها خودداری کن؛ خلاصه‌ی سخن این که درس‌امیرمؤمنان این است که حاکمان با توجه به تغییرحکومت‌ها و حاکمان و تحوّل‌سرزمین‌ها، داوری مردم، باید عمل صالح و مبارزه با هوای نفس و دوری از محرّمات را پیشه‌ی خود سازند و نسبت به مردم و رعیت با مهر و محبّت رفتار کنند و نسبت به آن‌ها درنده و خون‌خوار نباشند و این رابطه‌ی عاطفی را باید نسبت به مسلمانان و غیرمسلمانان رعایت کنند؛ زیرا انسان‌ها از حیث انسان بودن از حقوق و ارزش‌های ویژه‌ای برخوردارند. ضرورت رابطه‌ی عاطفی حکم می‌کند که نسبت به انسان‌ها عفو و گذشت داشت؛ زیرا آن‌ها نیز مانند حاکمان گرفتار لغزش می‌شوند.

امام در ذیل این بخش از نامه تصریح می‌کند که خلاف این توصیه عمل کردن، اعلام جنگ با خداست. و مالک را به این نکته آگاه می‌سازد که اگر تو مافوق مردم هستی، امام تو نیز مافوق تو است و خداوند نیز مافوق امام تو. پس از عفو پشیمان مشو و نسبت به مجازات کاری که راه حل دارد، شتاب مکن. و مگو من فرمان روایم و هر آن چه بگویم آن‌کنند؛ زیرا این پندار، قلب انسان را تباه و ایمان را ضعیف می‌سازد و آدمی را به پرت‌گاه سقوط می‌کشاند.

امام علی علیه السلام علاوه بر بیان آسیب‌های رذایل اخلاقی، به درمان دردها نیز اشاره می‌کند و می‌فرماید: هرگاه در سایه‌ی حکومت، گرفتار کبر و عجب شدی، به عظمت مُلک خدا

بنگر و عجز خود را یاد کن که منشأ کاهش غرور و خودبینی می شود. انسان گرفتار بزرگ بینی به رقابت خدا برخاسته و در جبروت به دو تشبیه ساخته است و البته خداوند، هر جبار و مستکبری را خوار و ذلیل خواهد کرد. بی انصافی و حق کُشی که ظلم بزرگی است، محاربه با خدا بوده و مایه ی بدفرجامی آدمی است.

البته راه توبه برای حاکمان منحرف باز است که در غیر این صورت، ظلم، عامل زوال نعمت است و خدا در کنار مظلوم، مقابل ستمگران خواهد ایستاد. پس باید حاکمان سه عنصر حق، عدالت و رضایت مردم را پیشه ی خود سازند؛ به ویژه رضایت عامه و توده ی مردم از رضایت خواص مهم تر است؛ زیرا خواص افراد پرخرج، گریزان از عدل و انصاف، طماع، پرچانه، ناسپاس، عذر ناپذیر، ناملایم و عجول اند ولی عامه ی مردم، قانع، کم توقع، هم دم دولت، تشنه ی عدالت و انصاف، سپاس گر، عذر پذیر، متحمل و صبورند. پس ای مالک از عیب جویی مردم پرهیز و پرده پوشی کن؛ اسرار دیگران را بیوشان و در تصدیق سخن چین شتاب مکن و از انتقام جویی و تصفیه ی حساب ها پرهیز کن.

۱۱- ویژگی های مشاوران حاکم

حاکم باید در مشورت های خود از برخی مشاوران پرهیز نماید:

۱. بخیل: حاکم نباید در صرف مال در راه خدا و مصالح مسلمین دریغ ورزد و بداند که مشاور بخیل، حاکم را از بذل و بخشش باز می دارد.
۲. ترسو: ویژگی مهم حاکم، شجاعت و نهراسیدن است. مشاور ترسو، روحیه ی شهامت و شجاعت را در حاکم تضعیف می کند.
۳. حریص: حرص و ثروت اندوزی از صفات سلبی حاکم است و مشاور حریص، روح حرص را در حاکم پرورانده و او را به ذلت انحراف می کشاند.

۱۲- مشخصه های وزیران حاکم

حاکم در انتخاب وزیران و معاونان خود، باید نسبت به صفات سلبی و ایجابی آن ها توجه نماید و از گزینش هر شخصی پرهیز نماید. امام علی علیه السلام در این زاویه بحث به نکات ذیل تصریح می کند:

۱. جلوگیری از حضور مهره های مؤثر در رژیم طاغوتی: «بدترین وزیران تو آن هایند که برای جنایت کاران پیشین وزارت نموده و یا شریک جنایاتشان بوده اند؛ پس نباید اینان از یاران نزدیک تو باشند؛ زیرا این ها همکار تبه کاران و برادرخوانده ی ظالمان اند.»

۲. به کارگیری افراد صالح و شایسته: «تو می توانی به جای آن ها، افراد شایسته ای را که آگاهی و کارآیی لازم را داشته و جرایم و گناهان و انحراف های پیشینیان را نداشته باشند، بیابی که با ستم کاران و گنه کاران معاونت نکرده باشند. این ها با خرج کم تری بهترین خدمت را می کنند و با عواطف بیش تری با تو برخورد می نمایند و به دیگران کمتر دل می بندند. پس اینان را برای محافل سرّی و جلسات ویژه برگزین، و از اینان، کسی را بهای بیشتری بده که حق را، گرچه تلخ باشد، به صراحت با تو بگوید و از کم ترین هم کاری با تو، در کاری که خدا آن را برای اولیای خود نمی پسندد، خودداری نماید؛ گرچه آن کار بر وفق میل تو باشد. با افراد پرهیزکار و صادق نزدیک شو، و آنان را به گونه ای عادت ده که با تمجید و تعریف بی جا و کارهایی که انجام نداده ای فریبت ندهند؛ زیرا این تملق گویی ها، وسیله ی عجب و غرور است.»

۱۳- سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دولت

نظام‌های سیاسی در اوضاع و احوال اجتماعی و سیاست‌گذاری‌ها گرفتار آسیب‌ها و خطراتی است که با خطوط‌مشی خود، باید از آن‌ها پرهیز کنند. امام علی علیه‌السلام در این زمینه، به مواردی اشاره می‌کند:

۱. یک‌سان‌نگریستن به نیکوکار و بدکردار از آفت‌های مدیریت است و موجب دل‌سردی نیکوکاران و تشویق بدکاران می‌گردد.
۲. کسب حُسن ظنّ مَلّت نسبت به دولت، به وسیله‌ی احسان و نیکوکاری و تخفیف دادن در پرداخت‌ها و پرهیز از تحمیل‌های بی‌مورد.
۳. نقض نکردن سنّت‌های شایسته که امت بدان عمل می‌کند و عامل وحدت و مصلحت آن است.
۴. ابداع نکردن سنّت‌های ناشایسته.
۵. بحث و مذاکره کردن با دانشمندان و حکیمان جهت تثبیت مصالح شهرها و قوام بخشی اصول پایداری ملت.

۱۴- عناصر اجتماعی حکومت

امام علیه السلام، جامعه را به گروه‌ها و طبقه‌ها و قشرهایی چون ارتش و سپاه، منشیان و دبیران، قضات و دادرسان، مأموران اجرایی دولت، کارمندان مالی دولت، تجار و کارگران و کشاورزان و توده‌ی مردم مستضعف تقسیم می‌کند و سایر طبقات از جمله معلمان، دانش‌آموزان و دیگر اصناف را نیز در این طبقات می‌گنجد. نکته‌ی مهم جامعه‌شناختی که امام بدان اشاره می‌کند، ارتباط و انسجام این گروه‌ها و طبقات با یک دیگر و جدا ناپذیری آن‌هاست.

و امام با توجه به این هم‌بستگی، برای هر یک احکام و حدودی را که در شریعت اسلامی برای آن‌ها مقرر گشته، بیان می‌کند. و مخاطبان خود را نسبت به ویژگی‌های این طبقات آگاه می‌سازد.

نیروهای مسلح: این طبقه دژ ملت و آبروی دولت و عزت دین و پشتوانه‌ی امنیت‌اند. خداوند متعال، پشتوانه‌ی مالی سپاه را از درآمدهای عمومی معین ساخته است تا به وسیله‌ی آن با دشمنان بجنگند.

قضات، کارمندان و نویسندگان: پایداری سپاه و بودجه‌ی آن‌ها به این سه طبقه بستگی دارد؛ زیرا این‌ها معاهدات را استوار می‌کنند و درآمدها را گردآوری نموده و در امور جزئی و کلی، مورد اعتماد و امانت‌اند.

تجار، کسبه و صاحبان حرفه و صنعت: ساماندهی امور فوق‌نیز به صاحبان حرفه و صنعت و کاسبان و تاجران بستگی تام دارد که برای کسب درآمد در بازارها گرد آمده و از دست رنج خویش آنان را اداره می‌کنند.

تهی‌دستان و نیازمندان: خداوند متعال، برای طبقه‌ی پایین جامعه نیز دولت را در اعانه و مدد رسانی آن‌ها مکلف ساخته است. پس هر یک از این طبقات بر دولت، حقی دارند که

اصلاح حکومت به ادای این حق است و ادای این تکلیف از طرف دولت جز با اراده و همت و یاری جستن از خداوند و تصمیم به ملازمت حق و صبر بر آن تحقق نمی یابد.

۱۵- ویژگی های سپاه اسلام و وظیفه ی دولت اسلامی

وظیفه ی دولت نسبت به تشکیل سپاه اسلام و انتخاب فرمان دهان این است که:

۱. گزینش فرمان دهی که خالص تر، خیراندیش تر برای خدا، پیامبر و امام باشد و پاک دامن تر و خردمند ترین افراد بوده و از خشم پرهیز نماید و عذریذیر باشد. خشونت او را تحریک نکند و ناتوانی او را به عقب نکشاند با جوان مردان شرافت مند و مردان شجاع و سلحشور سخاوت مند نزدیک و صمیمی باشد.

۲. ضرورت رسیدگی به مشکلات فرمان دهان و تفحص و تفقد از آن ها همان گونه که پدر و مادر از فرزندانشان تفقد می کنند. و حقیر نشمردن لطف و عنایتی که بدیشان می نمایی هرچند کوچک باشد؛ زیرا این لطف موجب دل گرمی و صداقت و حُسن ظنّ بیش تر در خدمت گذاری می شود و عدم غفلت از دل جویی در باره ی مسایل کوچک در کارهای بزرگ مؤثر است.

۳. فرمان دهان سپاه کسانی باشند که بتوانند از امکانات موجود جهت رفع مشکلات زیردستان استفاده نمایند و از محبت به آن ها برخوردار باشند؛ زیرا محبت با سپاه، سبب جذب قلوب آن ها می گردد.

۴. بهترین روشنایی چشم حاکمان، گسترش عدالت در سطح کشور و جذب قلوب ملت است و این حاصل نگردد مگر با آرامش و صفای دل های آنان و خیرخواهی آنان صورت پذیرد مگر با این که در اطراف مسئولان باشند و دولت بر دوش آنان سنگینی نکند؛ زیرا در این صورت، به سر رسیدن دوران آن ها را انتظار کشند. پس باید حاکم خواسته های ایشان را برآورد و همواره آنان را ستایش نماید و از رنجی که تحمل کرده اند، یاد کند.

۵. شناختن ارزش عمل تمام افراد و پرهیز از شخصیت باوری و واقعیت نگری در ارزش یابی ها و پایین نیاموردن ارزش هر کس که در آن رتبه است و بزرگ نشمردن کارهای کوچک

افراد با شخصیت و حقیر نشمردن کارهای بزرگ افراد گم نام از وظایف مهم کارگزاران نظام است.

۱۶- وظیفه ی دولت و شرایط قضاات

امام علی علیه السلام نسبت به شرایط قضاات در محاکم اسلامی و تعهد و مسئولیت حکومت در برابر قاضیان، توصیه ها و نکات ارزش مندی ذکر می کند که به شرح ذیل ارایه می گردد:

۱. محور حکومت و حل اختلاف، حاکمیت الهی، سنت پیامبر و اولی الامر است؛ پس باید حاکمان کارهای سنگین و امور مشتبه را به خدا و پیامبرش واگذارند و در امور مشاجره آمیز با ارجاع به خداوند، آیات روشن و صریح کتاب را فراگیرند و از سنت پیامبر پیروی نمایند.
۲. باید قضاوت به بهترین افراد و کسانی واگذار شود که در این کار عاجز نیستند؛ و در برخورد با طرفین دعوی لجاجت نمی کنند؛ در اشتباه و لغزش کاری اصرار نمی ورزند؛ و در بازگشت به حق انعطاف دارند؛ و گرفتار طمع نیستند؛ در جست و جوی حق کنج کاوند و به شناخت ناقص اکتفا نمی کنند؛ در موارد شبهه احتیاط می نمایند؛ تنها بر اساس دلایل کافی حکم می کنند؛ و از مراجعات مکرر شاکیان خسته نمی شوند؛ در کشف یک موضوع پرتحمّل ترین افرادند و با شناخت حق با قاطعیت حکم می کنند؛ چاپلوسی ها آنان را مغرور نمی نماید و فریب کاری ها آنان را منحرف نمی سازد.
۳. باید حاکم اسلامی، همواره کیفیت قضاوت قضاات را نظاره کند و به اندازه ی کافی آن ها را تأمین نماید که بهانه ی احتیاج به مردم را نداشته باشند و به شخصیت او حرمت بگذارد تا مجال طمع ورزی را از دیگران بگیرد.

۱۷- وظیفه ی دولت و گزینش و بازرسی کارمندان

در فرمان شریف امام علیه السلام به مالک اشتر، نحوه ی گزینش صحیح کارمندان، بازرسی دقیق آن ها، تأمین نیازمندی های آن ها و تصفیه ی عناصر ناصالح به خوبی بیان شده است که به شرح ذیل بیان می گردد:

۱. گزینش مسئولان و کارگزاران و کار آن ها را با دقت در نظر داشته باش و با آزمون صحیح آن ها را به کار گمار (نه با نظر شخصی و خود محوری) زیرا آن ها از ستم و خیانت به دور نیستند.

۲. افراد با تجربه و با حیا و از خاندان صالح و پیش گام در اسلام به کار گرفته شود؛ زیرا اینان از نظر اخلاق برجسته ترین و قابل اعتمادترین و کمتر در فکر طمع کاری اند و در عواقب کارها باریک بین ترند.

۳. باید دولت اسلامی به حدّ کافی، مخارج آن ها را تأمین کند؛ زیرا این کار سبب اصلاح آن ها می گردد و آن ها را از تصرف در اموالی که زیر دستشان است، بی نیاز می سازد و حجّت را بر آنان تمام می کند.

۴. نظارت افراد صادق و وفادار و مراقبت پنهانی آن ها بر کارگزاران باعث رعایت امانت و مدارا با مردم می شود.

۵. اگر بازرسان به اتفاق از خیانت معاونان خبر دادند، باید خائنان مورد تنبیه قرار گیرند و مؤاخذه شوند و خوار گردند و خیانتشان آشکار گردد.

۱۸- وظیفه‌ی دولت در امور دارایی و مالیاتی

امیرالمؤمنین در باره‌ی ضرورت مالیات و معیار اخذ آن و رعایت مصلحت مردم و پرهیز از ثروت اندوزی و استثمار به نکات ذیل توصیه می‌فرماید:

۱. توجه دولت به مصلحت پرداخت کنندگان مالیات در گرفتن آن.

۲. اندیشیدن در باب عمران و آبادانی کشور بیش از توجه برگرفتن مالیات؛ چرا که تأمین مالیات به آبادانی کشور بستگی دارد و گرفتن مالیات از مردم بدون آباد ساختن کشور مستلزم تخریب کشور و نابودی حکومت است.

۳. تخفیف دادن به پرداخت کنندگان مالیات هنگام آفت، بی‌آبی، خشک‌سالی، رطوبت زمین و مانند این‌ها.

۴. این رفتار دولت سبب رضایت و تمجید و خشنودی مردم و احساس گسترش عدالت در کشور است و این امور، ذخیره‌ی دولت خواهد بود. و بدان که خرابی زمین حاصل فقر و تنگ‌دستی مردم است. و فقر و تهی‌دستی مردم، نتیجه‌ی افزون‌طلبی حاکمان و پندار باطل آن‌ها به ماندن و کم‌تر بهره‌گرفتن از عبرت‌ها است.

۱۹- وظیفه ی دولت در امور اداری

امام، نه مطلب مهم در مسائل اداری، منشی گری و نویسندگان دفتری و ضابطین دوایر دولتی به شرح ذیل بیان می فرماید:

۱. انتخاب کارمندان اداری از میان صالح ترین افراد مخلص و مؤمن جهت حفظ اسرار دولت و دل سوزی مردم.

۲. متخلّق بودن آن ها به اخلاق اسلامی جهت جلوگیری از فریب پست و مقام و باز نداشتن از تعهدات میان خدا و خلق.

۳. کارمندان دولت اسلامی باید درد دل مردم را به مسئولان مافوق برسانند تا در جریان امور قرار گیرند.

۴. جواب صحیح را از مسئولان گرفته و به مردم منتقل نمایند.

۵. در عقد قراردادهای سودمند، قوی بوده و در لغو قراردادهای زیان بار عاجز نباشند.

۶. به قدر و منزلت خویش در امور جاهل نباشند.

۷. در انتخاب آن ها به حُسن ظن و اطمینان شخصی اکتفا نشود و از شیوه ی هم کاری های آن ها با صالحان پیشین مورد آزمون قرار گیرند و آن که در میان مردم بر حُسن عمل و امانت بیش تر معروف است، گزینش شود.

۸. کسانی را انتخاب کن که از مسئولیت خطیر خود عاجز نباشند و کار زیاد، آنان را پریشان نسازد.

۹. بی تفاوت نبودن مسئولان نسبت به مدیران امور اداری و دفتری.

۲۰- دولت و تجارت و صنعت

نقش تجارت و صنعت و نیروهای تولید کننده و حمایت دولت از صنایع و بازار و آفات و احکام تجارت از مسائل مهم فرمان شریف امیرالمؤمنین به مالک اشتر است:

۱. توجه دولت به سفارشات تاجران و صنعت گران که منبع تولید و وسیله ی درآمدند و فراهم کننده ی سرمایه ها از مناطق دور و نزدیک و خشکی و دریا و بیابان و کوهستانند.
۲. این طایفه، مردمی سر به راه و اهل سازش اند؛ وحشی و شورشى نیستند. و به همین دلیل تفقد و پرسش از کار این ها بر دولت لازم است.
۳. برخی از این طبقات، گرفتار سخت گیری های زننده، لجاجت های زشت، احتکار نیازمندی های مردم، نرخ گذاری به اجحاف اند که برای توده ی مردم زیان بار و برای دولت موجب سرشکستگی هستند؛ پس باید دولت از این رفتار زشت جلوگیری کند و محتکران را تنبیه و مجازات عادلانه نماید.

۲۱- دولت و طبقات ناتوان

۱. دولت اسلامی باید به فقیر و مستمند و گرفتار و دردمند و عاجز، به ویژه آبرومندان از آن‌ها، رسیدگی کند و حال آن‌ها را رعایت نماید و سهم آن‌ها را از بیت‌المال مقرر سازد. غرور و نخوت، دولت را از این وظیفه‌ی مهم مانع نسازد و گرفتار غفلت نشود و روی بر آن‌ها ترش ننماید و برای رسیدگی به کار آن‌ها از افراد مطمئن، خدا ترس و متواضع مدد گیرد، تا حال و اوضاع آن‌ها را گزارش نمایند.

۲. عهده‌داری دولت نسبت به یتیمان و سال‌خوردگان که اهل تکدی نیستند و راه چاره‌ای ندارند نیز از وظایف سنگین حاکمان است که منشأ سعادت آن‌ها می‌گردد.

۳. حاکم اسلامی باید برای حاجت‌مندان بخشی از اوقات خود را اختصاص دهد و با آنان در مجمع عمومی بنشیند و با خضوع با آن‌ها رفتار کند و سپاهیان و معاونان و پاسداران و مأموران را از جمع آن‌ها دور سازد تا آن‌ها بدون پروا صحبت کنند.

۲۲- وظایف مستقیم حاکم اسلامی

برخی از امور هستند که حاکم اسلامی به ناچار باید مستقیم بدان‌ها مبادرت ورزد:

۱. پذیرفتن کارگزارانی که مسئولان دفتری حاکم از آن‌ها ناتوانند.
۲. پاسخ گفتن به حوایج مردم، حوایجی که بر حاکم عرضه شده و معاونان از انجام آن‌ها طفره می‌روند.
۳. انجام کارهای مخصوص هر روز در همان روز.
۴. خلوت کردن با خدا که بهترین اوقات و بزرگ‌ترین بهره‌هاست.
۵. انجام فرایض خاص الهی.
۶. تسلیم جسم و جان حاکم در شب و روز به خداوند متعال.
۷. هرگاه به نماز با مردم می‌ایستد به گونه‌ای باشد که موجب نفرت مردم و تضييع نماز نگردد.
۸. نباید دوری حاکم از مردم به درازا کشد که منشأ جدایی خواهد شد و کم‌اطلاعی و مضیقه را فراهم می‌آورد و مسائل کوچک را بزرگ و مسائل بزرگ را کوچک و زشت را زیبا و زیبا را زشت و حق و باطل را مختلط می‌پندارد.
۹. دولت را یاران و نزدیکانی است که به تبعیض، سوءاستفاده، تجاوز و کمی انصاف در معاشرت آلوده‌اند؛ باید ریشه‌ی این گونه اعمال‌کننده شود و علل آن‌ها از میان برداشته شود.
۱۰. مبادا حاکمان اسلامی، زمینی به اطرافیان و حامیان خود واگذار کنند و یا این‌ها به هم سایگانشان زیان برسانند و هزینه‌ای را بر مردم تحمیل کنند که منشأ رسوایی حاکمان در دنیا و آخرت خواهد شد. حاکم باید پای بند به حق باشد؛ گرچه آن حق نسبت به نزدیکان و یاران و آشنایان زیان‌بار باشد.
۱۱. اگر رعیت بپندارند که بدان‌ها ستم شده است، باید عذر حاکم متوجه آن‌ها گردد و بدگمانی آن‌ها برطرف شود.

۱۲. صلح دشمن که رضای خدا در آن باشد، در نگردد؛ زیرا صلح مایه ی راحتی سپاه، آرامش حاکم و امنیت کشور است و از دشمن پس از صلحش باید برحذر بود؛ چراکه دشمن، بسیاری اوقات برای غافل گیر کردن نزدیک می شود. پس حاکم باید دوراندیش باشد و خوش بینی را متهم نماید. اما حاکم باید بر پیمان خود وفادار باشد و از پیمان شکنی پرهیزد. و از پیمان های مبهم دوری نماید.

۱۳. پرهیز از ریختن خون به ناحق و جلوگیری از خون ریزی نامشروع.

۱۴. پرهیز از خود پسندی، چاپلوسی و دل بستن به آن چه بر آن تکیه دارد.

۱۵. احتراز از منت نهادن بر رعیت به جهت احسانی که حاکم اسلامی نموده است و دوری جستن از وعده های تخلف پذیر.

۱۶. شتاب نکردن در کارها، پیش از وقت آن ها.

۱۷. لجاجت نکردن در چیزهای مبهم و ضعف نشان ندادن در چیزهای واضح.

۱۸. قرار دادن هر چیز در جای خود و اقدام به موقع هر کاری.

۱۹. پرهیز از افزون طلبی، نخوت، غرور، تندى، خشم، زخم زبان ها که ناشی از قدرت حاکمان است و انداختن آن ها به ورطه ی هلاکت.

۲۰. نظر کردن به حکومت های عدالت گستر پیشین، سنت های ارزش مند، آثار پیامبران، تکالیف موجود در قرآن و پیروی از آن ها.

امام علی علیه السلام در پایان این نامه ی ارزش مند به مالک اشتر دعا می کند و رحمت واسعه و رضایت و سعادت و شهادت را از خداوند سبحان مسئلت می جوید.

۲۳ - سیره ی اداری امام علی علیه السلام

جامعه ی اسلامی با مشاهده ی روزهای تیره و زوال درخشش عظمت امت اسلامی در عهد خلافت و بی عدالتی ها و ثروت پرستی ها و مقام خواهی ها، نیازمندی به علی علیه السلام را درک کرد و این شناخت و معرفت، مردم را به سوی خانه ی او کشاند. اصرار فراوان مردم و تأکید آن ها بر اهلّیت و شایستگی، او را به پذیرش حکومت مکلف ساخت، و روی کرد خود را نسبت به پذیرش حکومت بیان کرد: «ای مردم، مرا در این کار رغبتی نیست و بدان نیازی ندارم.»^(۴۸۵) «از من دست بردارید و دیگری را بطلبید؛ زیرا ما به استقبال چیزی می رویم که چهره ها و رنگ های گوناگون دارد. نه دل ها را در برابر آن طاقت شکیبایی است و نه عقل ها را تاب تحمّل. سراسر آفاق را ابری سیاه فرو پوشانده و راه های روشن ناشناخته مانده است.»^(۴۸۶)

مراد علی علیه السلام این نیست که خلافت، حق او نیست که بارها در خطبه ها و نامه ها بدان تصریح کرده است؛ بلکه علی علیه السلام از اوضاع تخریب شده ی زمان خود ابراز نگرانی می کند. «با شور و اشتیاق فراوانی دور علی علیه السلام را گرفتند، علی دستش را می بست و نگه می داشت و مردم، دست او را باز می کردند و می کشیدند.

کودکان شادمانه و پیران لنگان و لرزان، و بیماران با درد و رنج فراوان و دوشیزگان بی نقاب سوی او می شتافتند.»^(۴۸۷) و علی علیه السلام به جهت گرفتن حقّ ضعیف از قوی و حقّ مظلوم از ظالم و اصلاح بلاد و احیای دین، حاکمیت را پذیرفت^(۴۸۸) و برنامه ی حکومتی خویش را بدون زمزمه و سرزنش دیگران با قاطعیّت و مطابق قرآن و سنت نبوی ارایه کرد^(۴۸۹) و فرمود: «به خدا سوگند، اگر چیزی را که عثمان بخشیده نزد کسی بیابم، آن را به صاحبش باز می گردانم؛ هر چند آن را کابین زنان یا بهای کنیزان کرده باشند.»^(۴۹۰)

و دستور داد تمام اموال متعلّق به بیت المال را از خانه ی عثمان بیرون آورده، به بیت المال بسپارند و تنها اموال شخصی او را برای ورثه بگذارند^(۴۹۱) و امام علیه السلام در تمام قلمرو

جغرافیایی حکومت اسلام، از شمال تا حوالی قسطنطنیه و گرجستان و دریای خزر و از سمت شمال غربی تا حوالی اروپا و از جانب شمال شرقی تا نیشابور و مرو و از جنوب به یمن و از غرب به سرزمین مصر و از شرق به سجستان و در جنوب شرقی عمان، با همین شیوه و اسلوب حکومت کرد و عدل علوی را در سرزمین های حجاز، عراق، ایران، شام، مصر، یمن، عمان و بین النهرین گستراند. (۴۹۲)

امام در ابتدا، شهر مدینه را مرکز خلافت قرار داد؛ ولی پس از یک سال یعنی در سال ۳۶ هجری به کوفه منتقل شد. و این حرکت استراتژیکی جهت آسودگی خاطر از جانب شام بود. و با نصب کارگزاران و استان داران، توزیع قدرت سیاسی را تحقق می بخشید. کارگزاران امام به سه دسته استان داران، که در مناطق بزرگ و حساس انتخاب می شدند؛ و فرمان داران، که در مناطق کوچک تر برگزیده می شدند؛ و جمع آوران صدقات و ناظران بر بازار تقسیم می شدند. امام علیه السلام در امر حکومت کاملاً به سازمان دهی در امور و انتظام بخشیدن در کارها معتقد بود.

از این رو تشکیلات و ارکان حکومت علوی را به چهار بخش، دیوان مالیه (اقتصاد و دارایی)، دیوان عدالت و قضا، دیوان ارتش و سپاه و دیوان آموزش و تعلیم و تربیت تقسیم کرده است.

دیوان بیت المال و مالیه، اولین دیوانی است که در اسلام شکل گرفت و به امور مالی و اقتصادی جامعه رسیدگی می کرد و نسبت به بهره برداری و مصرف زکات، صدقات، غنایم، خمس، جزیه، خراج برنامه ریزی می کرد.

در زمان خلفای پیشین، سیستم مالی تغییر کرد. ولی امام به شیوه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به تقسیم عادلانه و مساوی اموال در میان مسلمانان دست زد. و هرگونه فضل و برتری را منتفی ساخت. در سیره ی مالی علوی، افراد خاص و طبقه ی ممتاز مفهومی نداشت.

به همین جهت، امام را به جهت سیاست تساوی در عطا مورد عتاب قرار دادند و امام با آن ها مخالفت کرد^(۴۹۳) و کارگزارانش را از بی عدالتی و اختصاص دادن اموال برای خویش و خویشاوندان نهی می کرد.^(۴۹۴) پس سیره نظری و عملی علی علیه السلام در برنامه ریزی اقتصادی و مالی، لغو هرگونه امتیازات نژادی و طبقاتی بود. امام بر عمل کرد کارگزاران و عاملان خراج و صدقات، نظارت دقیق داشت و آن ها را به آداب معینی توصیه می کرد.^(۴۹۵)

امام علیه السلام دلیل عمده فقر را نابرابری و تبعیض اقتصادی می دانست؛ بر این اساس، به شدت از تراکم ثروت پرهیز می کرد و از ضایع شدن حقوق دیگران ممانعت می نمود.^(۴۹۶) راه های انباشت ثروت در زمان حضرت علی علیه السلام عبارت بودند از: احتکار، ربا، کم فروشی، غبن در معامله که امام از همه ی آن ها جلوگیری نمود.^(۴۹۷)

اجرای قوانین مربوط به مالیات، زکات، خمس، انفاق در راه خدا و... نیز در جلوگیری از نابرابری اقتصادی مفید بود؛ اما هیچ گاه حضرت، از حقوق صاحبان خراج و مالیات دهندگان غفلت نکرد و همیشه نسبت به حقوق طبیعی آن ها توصیه می کرد.^(۴۹۸)

دیوان قضا و نهاد دادگستری که در جلوگیری از عصیان و آشوب و برقراری صلح و امنیت، نقش مؤثری دارد و از دیگر نهادهای حکومت علوی است که به تعبیر وی، ترازوی عدالت الهی و ابزار ستاندن حق مظلوم از ظالم و ضعیف از قوی است.^(۴۹۹)

در محکمه ی علوی، ضعیف و قوی، سفید و سیاه، عرب و عجم از یک موقعیت برخوردار بودند. حتی علی علیه السلام به عنوان حاکم مسلمین با سایر مردم مساوی بود؛ زیرا حکومت با کفر دوام دارد، ولی با بی عدالتی پایدار نیست.^(۵۰۰) امام در نامه هایش در باب اوصاف قاضی و شرایط قضاوت توصیه های مهمی به کارگزاران نمود.^(۵۰۱) حضرت نسبت به مجرم، تعزیر، زندان و حدود الهی را روا می دانست؛ ولی از شکنجه و آزار رساندن خارج از چارچوب احکام الهی پرهیز داشت.

دیوان سپاه و تعلیم و تربیت نیز از دیگر نهادهای حکومت علوی است که برای حفظ استقلال ارضی و مقابله با تجاوز بیگانگان و آموزش معارف دین برای همگان ترتیب یافت. نکته‌ی قابل توجه این که، امام در دوران حکومت علوی از شرایط و ویژگی‌ها و وظایف کارگزاران و نحوه‌ی عزل و نصب آن‌ها و کیفیت رابطه‌ی آن‌ها با مردم و حاکم اسلامی سخن گفته است که بیشتر می‌توان در فرمان امام به مالک اشتر این حقایق را جست‌وجو کرد.

اصول اداری از نگاه حضرت امیر المؤمنین عبارتند از:

۱. اصل سعه‌ی صدر: «ابزار و وسیله ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است». (۵۰۲) «داد و انصاف مردم را از خود بدهید و در برآوردن حاجت‌های آنان شکیبایی ورزید که شما خزانه داران مردم و کیلان امت و سفیران پیشوایانید». (۵۰۳) امام جلوه‌های سعه صدر را گشاده رویی، نرم خویی و با عطف و محبت برخورد کردن با مردم معرفی نموده است. (۵۰۴)
۲. اصل مدارا: «هر کس با ملایمت عمل کند، موفق گردد». (۵۰۵) «هر گاه زمام دار شدی باید رفق و ملایمت ورزی». (۵۰۶)
۳. اصل عدالت: «باید برای تو پسندیده‌ترین کارها میانه‌ترینشان در حق، شامل‌ترینشان در عدل و فراگیرترینشان در جلب خشنودی مردم باشد». (۵۰۷)
۴. اصل میانه روی: «انحراف به راست و چپ گم راهی است و راه مستقیم و میانه، جاده‌ی وسیع حق است. کتاب باقی ابدی و آثار نبوت بر این راه پرتوافکن است و از همین راه است پیش رفت سنت؛ و به سوی همین مقصد است گردیدن عاقبت». (۵۰۸)
۵. اصل آینده‌نگری: «بهترین دلیل زیادی عقل، حسن تدبیر است». (۵۰۹) «کسی که بدون دقت در عاقبت کار دست به اقدام زند، خود را در معرض گرفتاری‌ها قرار می‌دهد». (۵۱۰)
۶. اصل مشورت: «هیچ خردمندی از مشورت بی‌نیاز نمی‌شود». (۵۱۱) «البته با اشخاص ترسو، حریص، دروغ‌گو، جاهل، احمق نباید مشورت کرد». (۵۱۲)

۷. اصل پرهیز از شتاب زدگی و سستی: «پرهیز از کارهایی که وقت انجام دادنشان نرسیده است و از اهمال‌گری در کارهایی که وقت انجام دادنشان فرا رسیده است و از لجاجت کردن در اموری که مبهم است و از سستی نمودن در کارها، آن هنگام که راه عمل روشن شده است. پس هر امری را در جای خویش قرارده و هر کاری را به موقع خود به انجام رسان.»^(۵۱۳)

۸. اصل نفی سلطه: «مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم؛ از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول است.»^(۵۱۴)

۹. اصل پای بندی به عهد و پیمان: «همانا وفا، هم زاد راستی است و من هیچ سپری نگه دارنده تر از وفا سراغ ندارم. آن که می داند او را چگونه بازگشت گاهی است بی وفایی نکند. ما در روزگاری به سر می بریم که بیش تر مردم آن بی وفایی را زیرکی دانند و نادان، آن مردم را چاره اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد؛ چرا چنین می پندارند؟»^(۵۱۵) «وفاداری، پناه و دژ سروری است.»^(۵۱۶)

۱۰. اصل مساوات: «به او فرمان داد تا با مردمان به نرمی رفتار کند و همه را به یک چشم بنگرد و خویش و بیگانه را در حق برابر شمارد.»^(۵۱۷) «و همه را به یک چشم نگاه کن تا بزرگان در تبعیض تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند.»^(۵۱۸)

۱۱. اصل برپا داشتن حق: «هر که به حق عمل کند، نجات یابد و رستگار شود.» «همانا برترین مردم در نظر خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوب تر از باطل باشد؛ گرچه از نفع و قدر او بکاهد و برایش مشکلاتی پیش آرد و باطل برای او منافی فراهم سازد و برایش رتبت و زیادتی به بار آورد.»^(۵۱۹)

۱۲. اصل خرد ورزی و درایت: «پیشوا و رهبر به قلبی اندیشمند و زبانی گویا و دلی که بر اقامه ی حق استوار باشد نیازمند است.»^(۵۲۰)

۱۳. اصل علم و آگاهی: «ای مردم، سزاوارترین مردمان به خلافت، قوی ترین آنان بدان و داناترینشان به دستورات خداوند است.» (۵۲۱)

۱۴. اصل توانایی و قوت: «ای مردم، سزاوارترین اشخاص برای حکومت کسی است که بدان توانا تر باشد.» (۵۲۲)

۱۵. اصل زهد: «برای تو بسنده است رسول خدا ﷺ را مقتدا گردانی و راه نمای شناخت بدی و عیب های دنیا و بسیاری خواری و زشتی های فراوانش بدانی که چگونه دل بستگی های آن از او گرفته شده و برای غیر او گسترده شده است؛ از نوش آن نخورد و از زیورهایش بهره نبرد.» (۵۲۳)

۱۶. اصل مردمی بودن: رسول خدا می فرماید: «مردم، خانواده و عیال خدایند، پس محبوب ترین مردمان نزد خدا کسانی اند که به عیال خدا خدمت کنند و سود برسانند.» (۵۲۴)

امیرالمؤمنین در نامه ای به عثمان بن حنیف، والی بصره، فرمود: «آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی نمونه ای برایشان نشوم؟» (۵۲۵)

۱۷. اصل بهره برداری از فرصت ها: «فرصت ها هم چون عبور ابرها می گذرد؛ پس فرصت های نیک را غنیمت بشمارید.» (۵۲۶)

۱۸. اصل ارزش یابی و تشویق و تنبیه: «مبادا که نیکوکار و بدکار در نزدت یک سان باشند، که آن رغبت نیکوکار را در نیکی کم کند و بدکردار را به بدی وادار نماید؛ و درباره ی هر یک از آنان، آن را عهده دار باش که او بر عهده ی خود گرفت.» (۵۲۷)

۱۹. اصل دقت در گزینش: «سپس در کارگیری کارگزارانت دقت کن و پس از آزمودن به کارشان گمار و به میل خود و بی مشورت دیگران و از سرخودکامگی مسئولیتی به آنان مسپار که به میل خود عمل کردن و به رأی دیگران ننگریستن، ستم گری و خیانت است.» (۵۲۸)

۲۰. اصل رعایت اهلیت ها: « اندوه من آن است که نابخردان و نابکاران، فرمان کار این امت به دست گیرند و مال خدای را دولت باد آورده ی خویش شمارند و آن را دست به دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گیرند و به خدمت خویش گمارند با صالحان در پیکار باشند و فاسقان را یار.» (۵۲۹)

۲۱. اصل حساب رسی: « شخصی را به جای خود به عنوان جانشین قرارده و خود به همراه گروهی از یاران تمام سرزمین سواد (عراق) را منطقه به منطقه بگردید و از چگونگی رفتار و اعمال کارگزاران جويا شوید و سیره ی آنان را مورد بررسی و پی گیری قرار دهید.» (۵۲۰)

۲۴ - مواضع سیاسی امام علی عَلَيْهِ السَّلَام

جامعه ی مدینه النبی در شرایط سال یازدهم هجری، آخرین سال حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، مرکب از سه گروه بود: مهاجرانی که از مکه هجرت کرده بودند؛ بومیان مدینه یعنی قبایل اوس و خزرج؛ یهودیان که مشتمل بر سه طایفه ی بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه بودند.

پیامبر اسلام جهت پیش رفت اسلام با یهودیان پیمانی بسته و بین مهاجر و انصار نیز عقد اخوت برقرار نمود. ^(۵۲۱) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آخرین گام جهت برقراری وحدت اسلامی به دستور حق تعالی در حجه ی الوداع پاسخ مثبت داد و در روز هجدهم ماه ذیالحجه ی به ابلاغ پیام الهی اقدام نمود. «ای رسول آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل گردید ابلاغ نما.» ^(۵۲۲) و پیامبر، دست علی را بالا گرفت و در خطبه ای فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر نیستم؟ همگی پاسخ مثبت دادند. حضرت فرمود: پس آن کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. خداوندا یاری کن یاری کننده ی او را و دشمن بدار دشمنش را. ای مردم، من بر شما پیشی می گیرم و شما در روز قیامت بر من وارد می شوید و چون وارد شدید، از شما از ثقلین سؤال می کنم؛ پس بنگرید چگونه پس از من در مورد این دو، عمل می کنید. مردم گفتند: این دو ثقل اکبر کدامند ای رسول خدا؟

حضرت فرمود: ثقل بزرگ تر، کتاب خداست که گوشه ی آن به دست خداست و گوشه ی دیگر آن به دست شما. پس به آن چنگ زنید و گم راه نشوید و آن را تغییر ندهید. و ثقل دیگر، عترت و اهل بیت است. ^(۵۲۳) ولی پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عده ای از مردم در آغاز توطئه ها در سقیفه اجتماع کردند و در مسئله ی خلافت و رهبری به نزاع برخاستند و تعصب های قومی و قبیله ای که در روح عرب ریشه ی عمیقی داشت، به ظهور پیوست. نزاع مهاجرین و انصار از یک طرف و خزرج از طرف دیگر.

اولین توطئه و نزاع عرب ها با حاکمیت ابوبکر پایان یافت. وی بر فراز منبر رفت و به مردم خطاب کرد: حاکم بر شما شدم در حالی که بهترین شما نیستم. ^(۵۳۴) این واقعه در حالی اتفاق افتاد که علی علیه السلام و اصحاب خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تغسیل و تکفین پیامبر اشتغال داشتند. علی علیه السلام در برابر این انحراف، واکنش سریع نشان نداد و حتی پیشنهاد ابوسفیان مبنی بر بیعت با او و کنار زدن ابوبکر را رد کرد؛ چون نیت ابوسفیان ایجاد اختلاف و فتنه انگیزی بود. ^(۵۳۵) ولی علی با ابوبکر هم بیعت نکرد تا این که با زور از خانه بیرونش آوردند.

آن گاه علی، مبارزه در مقابل انحراف مسلمین و حاکمیت جدید را آغاز کرد و با زهرا (س) منزل مهاجرین و انصار می رفت.

مخالفان علی علیه السلام از جمله عمر، مصرانه تلاش می کردند تا از علی علیه السلام بیعت بگیرند. بدین جهت، به حریم خانه ی فاطمه سلام الله علیها هجوم آوردند. از این رو، ابوبکر هنگام مرگ با اظهار تأسف گفت: «ای کاش خانه ی فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جست و جو نکرده بودم و مردم را به داخل آن نفرستاده بودم.» ^(۵۳۶)

برخورد کینه توزانه ی ابوبکر و عمر با علی به گونه ای بود که باعث خشم فاطمه گردید؛ خشمی که مانع پذیرش او نسبت به دل جویی های آن ها شد. به همین دلیل تا زمان رحلتش با آن ها صحبت نکرد ^(۵۳۷) و از علی علیه السلام خواست تا جنازه اش را شبانه دفن کند. دوران خلافت ابوبکر و سپس عمر و عثمان، دوران انزوای سیاسی علی علیه السلام است؛ با این که آن ها می دانستند که علی علیه السلام بر ایشان رجحان دارد.

«قسم به خداوند هر آینه خلافت را پسر ابی قحافه به صورت پیراهن شخصی خود درآورد و آن را به تن خود کشید و حال آن که او به روشنی می دانست که نسبت من به خلافت همانند محور آهنین سنگ زیرین آسیا نسبت به آسیاست. سیل از دامن من سرازیر می شود و هیچ صاحب بال و پری نمی تواند بر بلندای من اوج بگیرد.»

پس من لباس خود را در برابر چنین حادثه ای رها کردم و دل به خلافت نسپردم و به فکر فرو رفتم که آیا با دستی که آن را به سرعت از بیخ قطع کرده بودند، خلافت را به چنگ خود درآورم یا شجاعانه بر ظلمت کوری صبر کنم که پیر در آن فرتوت و کودک در آن پیر می شد و مؤمن به سختی در آن رنج می کشید تا وقتی که خدا را ملاقات کند. پس دیدم که صبر کردن بر این تاریکی کور عاقلانه تر است، پس لب فرو بستم و صبر کردم همانند کسی که در چشمش خاشاک و در گلویش استخوان است، می دیدم که میراث من غارت شده است.» (۵۳۸)

پس علی علیه السلام در دوران خلافت ابوبکر صبر پیشه کرد.

عمر در دوران خلافتش با شتاب زدگی، تصمیم می گرفت و مرتب گرفتار لغزش ها و تناقض ها می شد و علی علیه السلام موضعش در برابر این انحراف ها این بود که خطاهایش را به او گوشزد می کرد. حضرت در این باره می فرماید: «ملاقات با او رنج آور بود و لغزش های او بسیار و عذر خواهی اش هم بسیار بود.

پس مصاحبت با او چون سوار شدن بر شتر سرکشی بود که اگر مهارش را سخت نگاه می داشتی، بینی شتر پاره می شد و اگر رهایش می ساختی و به حال خود واگذار می کردی، به پرت گاه می افتاد. (۵۳۹) موضع علی علیه السلام در خلافت عمر و به دنبال او عثمان، موضع اثباتی بود؛ یعنی تلاش می کرد تا آنان را از انحراف های دینی و سیاسی و اجتماعی متنبه سازد. به ویژه دوران عثمان که علاوه بر انحراف های سیاسی گرفتار رانت خواری، فساد مالی و اقتصادی بود.

یکی از اولین موضع گیری های علی علیه السلام با عثمان، مسئله ی قصاص عبدالله بن عمر بود که هرزمان را در حالی که اقرار به اسلام کرد، کشته بود و عثمان گفت من این حقوق را به عمر بخشیدم، و مسئله ی قصاص وی را مسکوت گذاشت.

و علی علیه السلام رسماً خواهان قصاص وی شد. (۵۴۰) در مقابل تبعید ابوذر به ربه و مالک به شام نیز موضع گیری نشان داد و به ابوذر خطاب کرد: «ای اباذر، اعتراض و خشم تو برای

خدا بود، از جانب کسی که برای او در خشم شده ای امیدوار باش. این ها برای این از تو می ترسند که تو دنیای آن ها را از بین ببری و تو برای این از آن ها می ترسی که مبادا دین تو را از بین ببرند؛ تو هم آن چه آن ها برای آن می ترسند به خودشان واگذار و آن چه تو برای آن ها می ترسی نگاه دار و از ایشان بگریز. چه قدر آن ها نیازمندند به آن چه که تو از آن بازشان داشتی و چه بی نیازی تو از آن چه آن ها تو را از آن منع کردند.»^(۵۴۱) انحراف های اجتماعی به ویژه انحراف اقتصادی عثمان، علی رغم نصیحت های مکرر علی علیه السلام، افزایش یافت و باعث قتل او گردید. و مردم تنها نامزد خلافت را علی دانستند.^(۵۴۲)

علی علیه السلام در این باره می فرماید: «تا این که از عثمان انتقام گرفتید و بر او وارد شدید؛ وی را کشتید و پس از آن به سوی من آمدید تا این که با من بیعت کنید؛ پس، از این کار امتناع ورزیدم و دست خود را پس کشیدم. سپس با من منازعه و مجادله نمودید و دست را گشودید ولی من آن را جمع کردم. شما دست مرا کشیدید و من آن را جمع کردم. آن قدر بر من ازدحام نمودید که گمان کردم قصد کشتن هم دیگر یا مرا دارید.»^(۵۴۳) هجمه ی مردم به علی علیه السلام سبب شد که حسن و حسین در زیر دست و پا قرار گیرند و لباس علی علیه السلام پاره گردد.^(۵۴۴) سرانجام، علی علیه السلام با اصرار فراوان همگان، خلافت را پذیرفت ولی تصریح کرد که موضع سیاسی و اجتماعی من بر طبق قرآن و سنت نبوی است.

و به همین دلیل طلحه و زبیر که برای شریک شدن در خلافت با علی علیه السلام بیعت کرده بودند،^(۵۴۵) در مقابل علی ایستادند.

ابن ابی الحدید گوید: «روز شنبه هجدهم ماه ذی الحجه ی، فردای روز بیعت، علی علیه السلام به مسجد آمد و برنامه ی سیاسی و حکومتی خویش را که بر عدالت اجتماعی و اقتصادی استوار بود، برای مردم ترسیم کرد.»^(۵۴۶) و انتقاد بی پرده از خلفای پیشین، احیای سنت های رسول خدا در جامعه، قاطعیت در اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی، لغو امتیازات غیر عادلانه را به صراحت بیان کرد و البته از فتنه هایی در آینده هشدار داد.

علی علیه السلام جهت اجرای برنامه ی خود، زمام داران عثمان را در ایالات مختلف عزل نمود و افراد صالح و متدین را گماشت. ^(۵۴۷) ولی علی علیه السلام با مشکلاتی از جمله اشرافیت، اختلافات نژادی، آشفتگی اوضاع داخلی، دنیازدگی، نفاق و جهل مردم روبه رو بود؛ بنابراین در خطبه هایش، مردم را به معارف اسلامی آگاه می ساخت و عوام را نسبت به جهل ها و کاستی ها مطلع می نمود. اما خواص منحرف از جمله ناکثین، قاسطین و مارقین، علی علیه السلام را در تنگناهای سیاسی و اجتماعی قرار می دادند؛ ولی هیچ گاه علی علیه السلام عدالت را فدای مصالح سیاسی و اجتماعی خویش نکرد.

جریان ناکثین به رهبری طلحه و زبیر و عایشه با شعار خون خواهی عثمان (ولی در واقع جهت غصب خلافت) در آغاز حکومت علی علیه السلام ظاهر گشت؛ به جرم این که چرا علی علیه السلام حاکمیت بصره و کوفه را به طلحه و زبیر نبخشید. ^(۵۴۸) علی علیه السلام با این که از قصد توطئه و شورش آن ها باخبر بود که به بهانه ی عمره، قصد خروج از مدینه را داشتند، با آن ها مخالفت نکرد زیرا علی علیه السلام کسی را قبل از وقوع عملی مؤاخذه نمی کرد. ^(۵۴۹) امیر مؤمنان علیه السلام حاکمیت را به طلحه و زبیر تفویض نکرد؛ زیرا قدرت طلبی افراطی با فرهنگ سیاسی علوی سازگاری نداشت. این دو آن قدر قدرت طلب بودند که حتی وقت اقامه ی نماز جهت امامت، به منازعه می پرداختند. ^(۵۵۰)

به هر حال، علی علیه السلام درمقابل دشمنانش ایستاد ولی پیش دستی نکرد و حتی درعقب انداختن جنگ تلاش می کرد تا شاید عده ای هدایت یابند و از تاریکی و ظلمت به روشنایی دست یازند. ^(۵۵۱) مخالفان علی علیه السلام به سرعت در جنگ جمل شکست خوردند و موضع علی علیه السلام در قبال اصحاب جمل از جنگ با عفو عمومی و کنترل اوضاع همراه بود. ولی جنگ جمل، کینه ها و حس انتقام جویی را زنده کرد و دست آویزی برای معاویه جهت مخالفت با علی علیه السلام را مهیا کرد و بستر فتنه ی جدی تری یعنی حضور قاسطین و بی بهرگان از انصاف و عدالت را آماده ساخت؛ زیرا معاویه بر شام حاکم بود.

شام از آغاز گرایشش به اسلام با خاندان ابوسفیان در ارتباط بود و اسلام را از زبان آن‌ها شناخت؛ بنابراین تا آخرین نفس، معاویه را بر ضد علی علیه السلام همراهی کردند و معاویه با شعار خون خواهی عثمان، جنگ صفین را تحقق بخشید.

امام جهت مبارزه با معاویه، مرکز حکومت را به کوفه تغییر داد تا به شام نزدیک شود و با نامه‌ها و خطبه‌های خویش بر صحت و درستی حکومت و خلافت خویش و عدم دخالت وی در کشتن عثمان و ابراز عدم سزاواری معاویه در جهت تصدّی رهبری جامعه مردم را آگاه ساخت ^(۵۵۲) و از طرف دیگر سپاه را به طرف شام گسیل داد.

درگیری به سمت توفیق سپاه علی علیه السلام پیش رفت که نقشه‌ی عمروعاص اجرا شد و مسئله‌ی حکمیّت تحقق یافت و تفرقه، سپاه علی علیه السلام را در برگرفت و علی علیه السلام را نیز در پذیرش حکمیّت مجبور ساخت و علی علیه السلام نیز نمایندگی ابوموسی اشعری را از روی اکراه پذیرفت و همین، سبب تحقق جریان‌ی به نام مارقین و خوارج شد.

اولین واکنش رسمی امام در مقابل خوارج، فرستادن عبدالله بن عباس به عنوان نماینده‌ی خود جهت بحث و مناظره با آن‌ها بود؛ ^(۵۵۳) ولی خوارج نپذیرفتند و برای جنگ با امام خود را آماده کردند و امام در مقابل آن‌ها ایستاد و علی رغم اهانت‌های متعدد به وی در مجامع عمومی، تنها به دلیل قتل شیعیانش با آن‌ها مقابله کرد؛ ولی قبل از جنگ نهروان، با آن‌ها به بحث و مناظره پرداخت و سپس با غیر مهتدیان به جنگ برخاست و فرمود: «ای مردم، من چشم فتنه و فساد را کور کردم و غیر از من کسی جرأت دفع آن فتنه و فساد را نداشت در حالی که تاریکی در آن موج زده و سختی آن رو به فزونی نهاده بود.» ^(۵۵۴)

۲۵- علی علیه السلام؛ قاطعیت یا تساهل؟

پرسش مهمی که در دوران معاصر، ذهن مردم ما را مشغول ساخته است، مسئله ی تساهل و قاطعیت است و این که آیا در اجرای احکام الهی باید گرفتار تولرانس و تساهل شد یا این که باید زمام داران، قاطعیت و جدیت را سیاست خویش سازند. آنان که مدعی پیروی علی علیه السلام و سیره و سنت علوی اند، بر این مطلب واقفند که علی علیه السلام قاطعیت را بر مصلحت سنجی و منفعت طلبی مقدم می داشت و اینک نمونه هایی از این سنت علوی بهرا بر می شماریم:

۱. قدامه بن مظعون، شراب آشامیده بود و عمر، تصمیم بر اجرای حد اسلام گرفت. قدامه با استناد به آیه ی نودوسوم مائده، ^(۵۵۵) عمر بن خطاب را قانع کرد که حد را از وی ساقط کند. عمر، علی رغم این که استدلال او را پذیرفت، از حضرت علی علیه السلام نیز مطلب را جویا شد. و حضرت فرمود: «قدامه و هر کس دیگر، این حرام را مرتکب شود، از اهل آیه ی شریفه نیست؛ زیرا کسانی که ایمان آورده عمل صالح را انجام می دهند، حرام خدا را حلال نمی شمارند. پس قدامه را برگردان و بگو از آن چه گفته، توبه کند و پس از توبه بر گفته اش، حد الهی را بر عملش اقامه کن و اگر از تو سربچی کند او را بکش؛ زیرا به واسطه ی حلال شمردن حرام الهی از دین خارج شده و خونس مباح گردیده است.» ^(۵۵۶)
 ۲. وقتی عمر بن خطاب با شش ضربت چاقوی ابولؤلؤ به بستر مرگ گرفتار شد، عبیدالله پسر عمر، هرمان، سردار ایرانی تازه مسلمان و دختر خردسال ابولؤلؤ را کشت؛ در حالی که هنوز عمر زنده بود. استدلال عبیدالله این بود که در خلوت، هرمان را دیدم که بر کشتن پدرم، ابولؤلؤ را ترغیب می کند. عمر وصیت کرد که اگر از دنیا رفتم، برای تأیید سخنان پسر، گواهی بخواهید، اگر نیاورد، عبیدالله را به جرم قتل هرمان بکشید.
- دوره ی حاکمیت عثمان فرا رسید، ولی عثمان، علی رغم وصیت عمر و حکم الهی تصریح کرد که من از گناه عبیدالله بن عمر گذشتم، ولی علی علیه السلام بر کشتن عبیدالله اصرار ورزید.

عثمان گفت من خون بهای او را می پردازم. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با این عمل کرد عثمان به شدت مخالفت کرد و به عبیدالله بن عمر خطاب کرد: «اگر دستم به تو رسد، تو را به قصاص خون هرمان خواهم کشت». و عثمان نیز عبیدالله را مخفیانه به کوفه روانه کرد. ^(۵۵۷)

۳. تاریخ، شاهد بی وفایی عثمان نسبت به وعده ها و پیمان های آغاز خلافتش بود؛ نه به کتاب خدا و سنت پیامبر توجهی کرد و نه به سیره ی ابوبکر و عمر وفادار ماند. در آغاز خلافتش، مروان بن حکم و پدرش حکم بن ابی العاص را که تبعیدشدگان پیامبر و ابوبکر و عمر بودند، به مدینه فراخواند و پیراهنی از پارچه ی گران بها به آن ها هدیه کرد. و مردم به ویژه اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نگران ساخت.

دخترش ام ابان را به مروان بن حکم داد. دختر دیگرش، عایشه را به همسری حارث بن حکم و یک پنجم غنایم افریقا یعنی پانصد هزار دینار طلا را به مروان و سیصد هزار درهم به حارث بن حکم و سیصد هزار درهم دیگر به پدر آن ها، حکم بن ابی العاص و صد هزار درهم نیز به سعید بن عاص بخشید. ولید بن عقبه، فرمان دار کوفه، صد هزار سکه از عبدالله بن مسعود که خزانه دار و کارگزار بیت المال دولت عثمان بود، قرض گرفت و پرداخت نکرد و عثمان در نامه ای به عبدالله بن مسعود نوشت: «تو خزانه دار مایی و بسم الله الرحمن الرحیم؛ پس برای آن چه ولید از اموال ستانده کاری به وی نداشته باش.»

عبدالله بن مسعود، کلید خزانه را بر زمین انداخت و فریاد زد، من گمان می کردم خزانه دار مسلمانانم. این سنت زشت و ناپسند ادامه یافت به گونه ای که عثمان به ابوسفیان، دویست هزار درهم و به عبدالله بن خالد بن اسید اموی سیصد هزار درهم از بیت المال بخشید. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شدت با این رانت خواری و فساد مالی عثمان مخالفت کرد و به او هشدار داد که مردم، برای جلوگیری از این کارها برمی خیزند و میان تو و خواسته ات جدایی می اندازند. ثروت اندوزی بنی امیه در زمان عثمان در حالی بود که اصحاب خالص پیامبر، گوشه نشین شدند. و دولت جاهلیت قریش بر آن ها حاکم گردید.

ابوذر به ربنده تبعید شد و در خلوت و تنهایی کنار یگانه دخترش، سر بر بالین خاک نهاد و به زیارت پیامبرش شتافت. عبدالله بن مسعود را با خشونت از مسجد بیرون انداختند و دنده اش را شکستند. فساد مالی در شش سال آخر خلافت عثمان به اوج خود رسید و سبب شورش مردم شد. آشوب و آشفتگی، جامعه‌ی اسلامی را فرا گرفت و علی علیه السلام علی رغم مخالفت با فساد مالی و اداری عثمان، در صدد اصلاح و آرامش امور بود.

یک بار محیط را آرام کرد و با گفتار پیامبر او را هشدار داد که فرمود: «روز قیامت، پیشوای ستم گر را می آورند در حالتی که یاوری ندارد و عذرخواهی همراه او نیست؛ پس در آتش دوزخ افکنده شود و در آتش می گردد مانند گردش آسیاب؛ آن گاه در اعماق دوزخ بازداشته می شود.» اما وی درس نگرفت و در گرداب آشوب مردم غرق شد. ^(۵۵۸)

زمان داران شریف، آگاه باشند که عثمان در حالی به قتل رسید که با زبان روزه به تلاوت قرآن مشغول بود و خونس در حال مرگ بر صفحه های قرآن ریخت. و این روی داد، چیزی جز محصول عمل کرد و انحراف مالی و اداری عثمان نبود.

۴. وقتی مردم، مانند موی گردن گفتار، به دور علی علیه السلام ریختند و از هر طرف به سوی او هجوم آوردند، به گونه ای که حسن و حسین به زیر دست و پا رفتند و لباس حضرت پاره شد، ^(۵۵۹) امام علی علیه السلام، حکومت را پذیرفت و فرمود: «بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم، طبق آن چه خود می دانم رفتار خواهم نمود، نه آن چه دیگران پیش از من کردند. و به سخن گوینده و سرزنش توبیخ کننده گوش فرا نمی دهم.» ^(۵۶۰)

این سخن کسی است که دل بستگی به دنیا و حکومت ندارد و به خدا قسم می خورد که اگر حجّت با این جمعیت انبوه تمام نمی شد و عهد خداوند متعال مبنی بر مقابله ی علما با ظلم ستم گران نبود، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهانش می انداختم و آخر خلافت را به کاسه ی اول آن سیراب می کردم و دریافتید که این دنیای شما نزد من خوارتر و بی مقدارتر از عطسه ی یک بز است. ^(۵۶۱)

و نیز فرمود: «به خدا این کفش، نزد من از امارت و حکومت بر شما، محبوب تر است؛ مگر این که حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندام.»^(۵۶۲) و فرمود: «آیا به من دستور می دهید که برای حکومت بر مردم از بیداد و ستم یاری بخواهم. به خدا، هرگز چنین نکنم؛ مادامی که شب و روز در پی هم آیند و ستاره ای در آسمان درکمین ستاره ی دیگری ست. اگر این مال، مال خودم بود، آن را به یک سان میان مسلمانان تقسیم می کردم تا چه رسد به این که مال، مال خداست.»^(۵۶۳)

امام از ابتدای حکومت، تقسیم بیت المال و عطایا را به صورت عادلانه انجام داد و کسی را بر کسی مقدم نداشت و پیش کسوتان به اسلام بر تازه مسلمانان، برتری نداشتند. تمایزی میان عرب و عجم و سیاه و سفید قائل نبود و به همین دلیل، امام مورد اعتراض برخی از نور چشمان دولت عثمان به ویژه طلحه و زبیر قرار گرفت.

روزی این دو نفر نزد امام آمده، گله کردند که چرا در مسائل حکومت با ما مشورت نمی کنی و از ما کمک نمی خواهی؟ امام پاسخ داد: «آیا به من نمی گوید که شما در چه چیز حق داشته اید که شما را از آن حق باز داشته ام و یا کدام نصیب و بهره ای از بیت المال بوده که خود برداشته و به شما نداده ام و یا کدام حق و دعوی بود که یکی از مسلمانان نزد من آورده از بیان حکم آن عاجز و ناتوان بوده ام یا به آن نادان بوده و در حکم آن اشتباه کرده ام.»^(۵۶۴) ولی طلحه و زبیر به دلیل قاطعیت امام، به مقابله ی با او پرداختند و به همراهی عایشه و به بهانه ی قتل عثمان، جنگ جمل را ترتیب دادند.

عایشه فرمان دهی سپاهی را به عهده گرفت. وی در واقع به دنبال به خلافت رساندن طلحه بود؛ به همین دلیل، سعید بن عاص اموی در بین راه مکه به بصره، لشکرکشی عایشه را که دید، گفت: خون عثمان بهانه و فریبی بیش نیست و این جنگ برای رسیدن خلافت به بنی تمیم است و من خود را فدای این خواسته نمی کنم و از نیمه ی راه به مکه رفتم.^(۵۶۵) جریان ناکثین و پیمان شکنان، با قتل طلحه و زبیر و شکست عایشه به فرجام رسید.

۵. امام در مقابله با قاسطین و معاویه و قوم بنی امیه نیز قاطعیّت نشان داد و جنگ با آن ها را بدون هیچ گونه تردید پذیرا شد و فرمود: «و اما سخن در این که مرا در جنگ با اهل شام تردیدی است، به خدا یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم، مگر برای آن که می خواهم گروهی از ایشان به من ملحق گردیده و هدایت شوند، به چشم کور خود نور روشنی را هم ببینند؛ و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من، محبوب تر است از این که گم راهان را بکشم.»^(۵۶۶) امام، مخوف ترین فتنه ها را فتنه ی بنی امیه دانست و آن را فتنه ی کور و تاریک توصیف کرد.^(۵۶۷)

سرّ این سخن، این بود که معاویه به گونه ای خود را بر شامیان معرفی کرد که گویا تنها اندیشمند اسلامی اوست. به همین دلیل، وقتی نماز جمعه را روز چهارشنبه می خواند، کسی بر او اعتراض نمی کند.^(۵۶۸) امام علیه السلام با قاطعیّت در مقابل معاویه ایستاد و ضمن بیان شخصیّت ننگ بار معاویه،^(۵۶۹) تصریح کرد که اسلام، در گذشته بین ما و شما فاصله انداخت.

ما به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردیم و شما کافر شدید و شمشیری که با آن جدّ و دایی و برادرت را در یک جا (جنگ بدر) به خاک انداختم، اکنون نزد من است.»^(۵۷۰) معاویه، خواهان ابقای خود بر حکومت شام بود، ولی امام علیه السلام با قاطعیّت تمام این انتصاب را مشروع نمی دانست. علاوه بر این که از نظر سیاسی آن را غیر استراتژیک قلمداد می کرد؛ زیرا علی علیه السلام با ابقای معاویه بر حکومت شام به معاویه مشروعیّت می بخشید.

آن گاه با قدرت قوی تری در مقابل حضرت می ایستاد. به هر حال، امام، فرمان داری معاویه بر شام را نپذیرفت و فرمود: «و اما این که فرمان داری شام را از من خواستی، من کسی نیستم که آن چه را که دیروز تو را از آن بازداشتم، امروز به تو ببخشم.»^(۵۷۱) «چیزی را از من خواستی که شایسته ی آن نیستی و از سرچشمه ی آن به دوری.»^(۵۷۲)

۶. قضیه ی خوارج، نمونه ی دیگری از قاطعیّت امام علیه السلام را نشان می دهد. البته حضرت با توجه به جهل و خشکه مقدّسی اهل نهروان، با آن ها با مدارا برخورد کرد.

آگاهی و آموزش را بر جنگ با آن‌ها مقدم داشت؛ مسئله‌ی حکمیت را برای آن‌ها توضیح داد و خطای آن‌ها بر تفسیر آیه‌ی ﴿لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ را آشکار ساخت و ضرورت وجود حاکم و والی بر هر جامعه، اعم از حاکم نیکوکار و بدکار، را تبیین نمود.^(۵۷۳) سرانجام، خوارج تصمیم گرفتند از کوفه بیرون روند و مشکل دیگری بر جامعه‌ی اسلامی بیفزایند و دل علی علیه السلام را به درد دیگری مبتلا سازند.

انتقادهای سیاسی به حزب و مسلک سیاسی و اعتقادی بدل شده و برخی از اصحاب و دوست داران امام علیه السلام را به قتل رساندند. امام علیه السلام مهلت را روا ندانسته، علی رغم این که از مأمور خود، ابن عباس، شنید که پیشانی خوارج از کثرت سجده، پینه بسته و دستشان مانند پای شتر خشن و سفت شده و جامه‌ی فرسوده بر تن کرده و اراده‌ی مصمم دارند،^(۵۷۴) به سمت آنان رفت و با استدلال، مکر و نیرنگ اهل شام، به ویژه بر نیزه قرار دادن قرآن‌ها را آشکار ساخت و انحراف آن‌ها را بیان کرد.^(۵۷۵)

هشت هزار تن از خوارج با سخنان امام از تصمیم خود برگشتند. امام با قاطعیت تمام، با چهار هزار تن دیگر جنگید و همه‌ی آن‌ها را جز اندکی به قتل رساند.

۷. عبدالله بن زمعه که از اصحاب وفادار امام علی علیه السلام بود، روزی نزد حضرتش آمد و چیزی که حق او نبود از حضرت طلبید، امام فرمود: «این مال نه از آن من است و نه از آن تو؛ بلکه غنیمت مسلمانان و اندوخته‌ی شمشیرهای ایشان است.

اگر با آنان در کارزارشان شریک بوده‌ای، تو را هم مانند آنان نصیب و بهره می‌باشد و اگر نه، چیده دست‌های آنان برای دهن‌های دیگران نمی‌باشد.»^(۵۷۶) امام علیه السلام همین پاسخ را به أسامة بن زید بن حارثه، صحابی محبوب پیامبر، داد.

وقتی که به علی علیه السلام پیغام داد که عطای مرا به من بفرست. امام پاسخ داد: «این مال از آن کسی است که بر آن جهاد کرده باشد؛ لیکن مرا در مدینه مالی موجود است؛ هر چه می‌خواهی از مال خودم برای خود بردار و بگیر.»^(۵۷۷)

۸. امام علیؑ به زیاد بن ابیه، والی بصره نوشت: «به خدا سوگند، سوگندی از روی صداقت، که اگر به من گزارش رسد تو در بیت المال مسلمانان به کم یا زیاد خیانت کرده ای و بر خلاف دستور، صرف نموده ای، بر تو سخت خواهم گرفت؛ چنان سخت گرفتی که تو را کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند.» (۵۷۸)

۹. عقیل، برادر علیؑ که ده سال از او بزرگ تر بود و ضعف پیری، نابینایش ساخته بود، نزد حضرت آمد و از فقر نالید و یک من گندم بیش از سهم خود از امام خواست و بر خواسته اش اصرار ورزید.

امام با این که از وضع رقت بار برادرش آگاه بود، به دلیل مسئولیتش در برابر بیت المال مسلمین و احکام الهی، خواسته ی او را اجابت نکرد و با کلامی جان سوز فرمود: «به خدا، عقیل را در فقری جان کاه دیدم که یک من گندم از بیت المال شما مردم درخواست نمود و پسرهای او را دیدم که از شدت فقر، موهای غبارآلود و رنگ های تیره داشتند؛ گویی که رخسارشان با نیل سیاه شده بود. عقیل در خواسته اش اصرار می کرد و سخن را تکرار می نمود و من به سخنش گوش فرا می دادم. او می پنداشت که دینم را به او فروخته، از روش خویش دست برداشته، دنبال او می روم.

پس تکه آهنی را برای او گداخته کردم، نزدیک بدنش بردم تا عبرت گیرد؛ از درد آن مانند بیماری بنالید که نزدیک بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران در سوگ تو بگریند، آیا از پاره ی آهنی که آدمی آن را به بازی گداخته، ناله می کنی و مرا به سوی آتشی که خداوند آن را به خشم خود افروخته می کشانی؟! آیا تو از این رنج، ناله می کنی و من از آتش دوزخ ننالم؟!

۱۰. امام از حضور عثمان بن حنیف فرمان دار بصره، در مهمانی فارغ از تهیدستان، مطلع شد و با نامه ی ذیل او را مؤاخذه کرد: «ای پسر حنیف، به من گزارش شده که یکی از جوانان اهل بصره، تو را به مهمانی دعوت کرده و تو شتابان به آن مجلس رفتی.

خورش های رنگارنگ برایت خواسته و کاسه های بزرگ غذا به سویت آورده می شد و نمی پنداشتم که تو به مهمانی مردمی رو آوردی که نیازمندان را از در خانه برانند و توان گرشان را به خود بخوانند بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه ی کهنه و از خوراکش به دو قرص نان در روز اکتفا کرده است و البته شما بر چنین رفتاری توانا نیستید؛ ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاک دامنی و درست کاری یاری دهید.

به خدا سوگند، از دنیای شما، طلایی نیندوخته و از غنایم آن، مال فراوانی ذخیره نکرده و با کهنه جامه ای که در بردارم، جامه ی کهنه ی دیگری تدارک ننمودم. شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی دست رسی نداشته باشد و سیر شدن را به یاد ندارد و دور باد که من با شکم سیر بخوابم و در پیرامونم شکم های گرسنه و جگرهای تشنه و تفتیده سر بر بالین می گذارند. (۵۷۹)

۱۱. ام هانی، خواهر حضرت که می پنداشت امام به وی بیش از دیگران عنایت دارد، نزد حضرت شتافت. امیرمؤمنان بیست درهم از بیت المال به او داد. ام هانی از کنیز غیر عربش پرسید: چه قدر دریافت داشتی؟ کنیز پاسخ داد: بیست درهم.

ام هانی از برخورد علی ع خشم گین شد و بیرون رفت. حضرت به او فرمود: برو، خدایت بیامرزد. ما در کتاب خدا فرزندان اسماعیل را از فرزندان اسحاق برتر نیافتیم. (۵۸۰)

۱۲. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، همسر حضرت زینب و پدر پنج شهید که سه تن آن ها در کربلا و دو فرزند دیگرش در واقعه ی حرّه در مدینه به شهادت رسیدند، به سبب تنگ دستی به امیرمؤمنان رو آورد و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر صلاح می دانید، دستور دهید مقداری از بیت المال به من کمک شود. به خدا سوگند، جز فروش چهارپایی که مرا بدین سو ی و آن سو ی می برد، راهی برای تأمین مخارج زندگی ندارم.

حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند، چیزی ندارم که به تو دهم؛ مگر آن که دستور دهی عمویت به دزدی دست گشاید و ره آوردش را در اختیارت قرار دهد. (۵۸۱)

۱۳. ام عثمان، روزی نزد همسرش، امام علی علیه السلام شتافت. مقداری گل میخک در برابر امام بود. ام عثمان گفت: شاخه ای از این گل به دخترم هدیه کن تا گردن بندی سازد. حضرت یک درهم به او داد و فرمود: این که می بینی سهم همه ی مسلمانان است. صبر کن وقتی سهم مان را دریافت داشتیم، به دخترت هبه کنیم. ^(۵۸۲)

۱۴. علی بن رافع، خزانه دار بیت المال، می گوید: یکی از دختران علی علیه السلام گردن بند مرواریدی از من به عاریه گرفت تا در ایام عید قربان استفاده کند و پس از سه روز باز برگرداند. علی علیه السلام آن مروارید را بر گردن دخترش دید و به من فرمود: به مسلمانان خیانت می کنی؟ ماجرا را به حضرت باز گفتم و توضیح دادم که در صورت تلف شدن، خود، جبران خسارت را تضمین کرده ام.

حضرت فرمود: همین امروز آن را بازگردان و بکوش دیگر به چنین کرداری دست نیازی که با بازخواست و کیفر شدید روبه رو خواهی شد. سپس فرمود: اگر دخترم این گردن بند را از راهی جز عاریه ی تضمین شده گرفته بود، نخستین زن هاشمی بود که دستش به خاطر سرقت از بیت المال بریده می شد. ^(۵۸۳)

۲۶- علی علیه السلام و مبارزه با بدعت ها

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدعت ها و آموزه های ناسازگار با کتاب و سنت، به صورت گسترده ظهور کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از وفات چنین حادثه ای را پیش بینی کرده بود؛ بر این اساس وقتی از او سؤال شد که جانشینان شما چه کسانی اند؟ فرمود: کسانی که سنت مرا زنده نگه دارند. ^(۵۸۴) به علی علیه السلام فرمود: تو برای حفظ سنت من خواهی جنگید. ^(۵۸۵)

اولین بدعت که اساس همه ی بدعت های بعدی بود، مخالفت با جانشینی و خلافت امیرمؤمنان است. گروهی در سقیفه جمع شدند و خلیفه ای برگزیدند و خلیفه ی اول نیز وقت فرا رسیدن اجل، خلافت را به عقد دیگری درآورد و این دو، خلافت را چون شتر ماده پنداشته و هر یک به پستان او چسبیده و سخت آن را دوشیدند و نوشیدند.

خلیفه ی دوم نیز چون زندگانی اش به سرآمد، گروهی را نامزد کرد؛ گرچه علی علیه السلام نیز داخل جمع بود اما سایر اعضا به گونه ای انتخاب شدند تا خلیفه ی سوم گزینش شود و علی علیه السلام باز به حاشیه بنشیند و این سومین، با روی کار آمدنش، به خوردن بیت المال و نشان دادن خویشاوندان بر مناصب اجرایی و حکومتی همت گماشت. ^(۵۸۶)

منع کتابت حدیث و جمع آوری احادیث نبی صلی الله علیه و آله و سلم و سوزانیدن آن ها، بدعت دیگری است که عمر انجام داد. وی دستور داد: احادیث، جمع آوری و سوزانده شود. آن گاه به شهرهای مسلمانان نامه نوشت که هر کس نوشته ای دارد، از بین ببرد. البته ابوبکر، قبل از عمر، پانصد حدیث را از بین برد. ^(۵۸۷)

عمر، به دنبال این پی آمد اسف بار، نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را منع کرد. این روی کرد در اواخر عمر شریف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رفتار عمر هویدا بود. او در برابر دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من می خواهم چیزی بنویسم تا پس از من گم راه نشوید» ایستاد و صریحاً گفت: «حسبنا کتاب الله»؛ ^(۵۸۸) کتاب خدا کافی است و نیازی به سنت نداریم.

سومین بدعت خلفای سه گانه پس از رسول الله ﷺ که زائیده ی بدعت پیشین است، اجتهادهای در مقابل نص قرآن و سنت بود.

با حذف سنت نبوی، قرآن نیز به حاشیه نشست و اجتهادهای مخالف کتاب و سنت، مانند حذف سهم مؤلفه قلوبهم از مصارف زکات، شرعی شمردن سه طلاق در یک مجلس، غیرقانونی دانستن متعه ی حج و متعه ی نساء، حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان، تمام خواندن نماز در منی و جماعت خواندن نماز تراویح در شب های ماه رمضان و... رونق پیدا کرد. (۵۸۹)

گماردن فاسقان و منافقانی چون معاویه، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم و ولید بن عقبه، از بدترین بدعت های خلفای صدر اسلام است که منجر به روی کار آمدن بنی امیه و دشمنان نبی اکرم ﷺ شد که در اولین گام های حکومت، آن ها به ایجاد فرقه های مختلف، همت گماشتند؛ فرقه هایی که نه به دنبال راه پیامبر بودند و نه پذیرای کردار وصی او؛ گویی هر یک از آن ها امام خویش اند. (۵۹۰)

این بدعت های در دین، پی آمدهای ناگواری را برای جامعه ی اسلامی به ارمغان آورد. برجا ماندن تعدادی از آداب ظاهری و حذف گوهر و محتوای اسلام، از بدترین و تاریک ترین پی آمدهای این جریان است.

امام فرمود: «ای مردم، به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن واژگون سازند، هم چون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آن چه در درون دارد، تهی سازند.» (۵۹۱) متروک ساختن قرآن، نسبت دادن سهو و نسیان و گناه به پیامبر ﷺ، سبّ و لعن اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان علیهم السلام، ظهور حکومت های فاسد و ستم گری چون معاویه و یزید و سایر ستم گران بنی العباس، خرافات و افسانه سرایی و جعل احادیث و شیوع اسرائیلیات و تعلیم تورات به جای قرآن، نمونه هایی از پی آمدهای بدعت است.

جامعه در این دوران، گرفتار فتنه و سرگردانی گشت. همه چیز برای مردم غبارآلود شد و هیچ حقیقت روشنی برای مردم نمایان نبود. حقیقت و باطل برای مسلمانان مختلط گشته، سرگردانی و حیرت وجود آن‌ها را فرا گرفته بود. حضرت علی علیه السلام به این حقیقت خبرداد و از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گزارش داد که امت من، پس از من به زودی گرفتار فتنه می گردند. ^(۵۹۲)

امام علیه السلام پس از بیست و پنج سال مظلومیت، با اصرار فراوان مردم، بر منصب حکومت دست یافت و برای تحقق نظام عادلانه و برخورد با ظلم و بی عدالتی، به احیای سنت و مقابله با بدعت‌ها پرداخت و برای احیای سنت‌ها و ارزش‌های دینی، به شدت با جاهلیت جدید، عصر خلفای سه گانه، مبارزه نمود.

انحراف‌ها و اعوجاج‌های دوران خلفای سه گانه را برای مردم بیان کرد ^(۵۹۳) و وفاداری به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احیای سنت نبوی و ارزش‌های اصیل اسلامی را نشان داد. ^(۵۹۴) عدالت را به حدی گستراند که حتی به مطالبات نزدیکان خود، چون عقیل، اعتنا نورزید و بیش از حقشان به آن‌ها نپرداخت. ^(۵۹۵)

صریحاً فرمود: «من شما را به راه و روش پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم خواهم برد.» ^(۵۹۶) «من به خاطر هیچ کس، سنت رسول خد صلی الله علیه و آله و سلم را رها نمی‌کنم.» ^(۵۹۷) «اگر دو پایم در این لغزش گاه استوار ماند و این فتنه‌های برخاسته بخوابد، چیزهای زیادی را دگرگون می‌کنم.» ^(۵۹۸)

علی علیه السلام به خلاف خلفای پیشین، مردم را به تدوین احادیث نبوی و حفظ سند آن‌ها تشویق کرد و این سنت توسط امامان بعدی استمرار یافت. ^(۵۹۹)

روش دیگری که امیر مؤمنان علیه السلام در برابر بدعت‌ها به کار گرفت، شناساندن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او علیه السلام و نیز شخصیت خود به مردم بود، تا مردم به جای انسان‌های فاسق و منحرف، از این خاندان الگو بگیرند و هدایت و سعادت خود را دست یابند.

در وصیت خود فرمود: «خدا، چیزی را شریک او مسازید؛ محمد ﷺ، سنت او را ضایع
نمایید؛ این دو ستون را بر پا دارید و این دو چراغ را فروخته نگه دارید.»^(۶۰۰)

«هر کس از شما در بستر خود، جان سپرد در حالی که حق پروردگار خود و فرستاده ی
او و اهل بیتش را بشناسد، شهید مرده و اجر او با کردگار است.»^(۶۰۱) «ما درخت نبوتیم،
فرودآمدن گاه رسالت و جای رفت و آمد فرشتگان رحمت و کانون های دانش و چشمه
سارهای بینش. یاور و دوست ما، امید رحمت می برد و دشمن و کینه جوی ما، انتظار قهر و
سطوت.»^(۶۰۲) فرمود: «من جانشین رسول خدا ﷺ در میان شما هستم. من راه نمای شما و
نجات دهنده ی شما از گم راهی و جهنم هستم. من در میان شما چون چراغ در تاریکی
هستم. من و رسول خدا ﷺ از یک شاخه ایم. من قسمت کننده ی بهشت و جهنم و
صاحب حوض کوثر و اعرافم. اگر پرده ی حقایق از چهره ی عالم کنار رود، بر یقین من
افزوده نمی شود.»^(۶۰۳)

فعالیت دیگر علی علیه السلام در جامعه ی علوی، تصفیه سازی احادیث بود. به مردم فرمود: «در
دست شما، حق و باطل، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه است. احادیث
دروغی به پیامبر نسبت داده اند...»^(۶۰۴) برخورد با اسرائیلیات و آموزه های فرهنگی اهل
کتاب و افسانه سرایی نیز از سیاست های حضرت علی علیه السلام بود.^(۶۰۵)

۲۷- فتنه ها و فتنه زدایی ها

علی علیه السلام، دورانی را سپری کرد که با انواع فتنه ها، مکرها و توطئه ها روبه رو بود؛ فتنه هایی که حتی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور و بروز داشت. فتنه ی مخالفت قریش با جانشینی علی علیه السلام، ^(۶۰۶) فتنه ی قلم و دوات، ^(۶۰۷) فتنه ی سقیفه ی بنی ساعده، ^(۶۰۸) فتنه ی انتخاب عمر و عثمان، فتنه ی ناکثین، ^(۶۰۹) فتنه ی قاسطین، ^(۳۱۰) فتنه ی حکمیت و فریب خوردن ابوموسی اشعری از عمروعاص، ^(۶۱۱) فتنه ی مارقین و خوارج ^(۶۱۲) نمونه هایی از فتنه های دوران علوی است برای تبیین بیشتر این عنصر هولناک و بهره گیری ما در زمان معاصر به معنای لغوی فتنه و عوامل، آثار منفی آن و روش برخورد امام با فتنه را بیان می کنیم.

لغت شناسی فتنه فتنه در لغت به معنای آزمایش، فریبندگی، اضطراب اندیشه، عذاب، گم راهی، وسوسه، بیماری، آشوب، مال، اولاد، اختلاف کردن مردم در رأی و تدبیر، کفر، گداختن و در آتش انداختن سیم و زر جهت امتحان به کار رفته است. ^(۶۱۳) البته معانی مذکور را می توان به دو دسته ی معانی مفهومی فتنه و معانی مصداقی فتنه دسته بندی کرد. این واژه در قرآن به معنای سوختن، عذاب، نتیجه ی بدی که زاییده ی مخالفت با امر رسول خداست، کفر، شرک، افساد، اضلال و آزمایش و اختیار استعمال شده است. ^(۶۱۴)

اوصاف و پی آمدهای فتنه امام علی علیه السلام اوصاف گوناگونی برای فتنه ذکر می کند؛ از جمله می توان به پنهان شدن حقیقت در فتنه، ناشناخته ماندن صراط مستقیم، تخالف ظاهر و باطن آن، مخفی ماندن علت پیدایش آن و در یک کلام، آمیزش حق و باطل است. ^(۶۱۵)

امیر مؤمنان درباره ی پی آمد فتنه می فرماید: «پس اگر باطل با حق مخلوط نمی شد، بر طالبان حق پوشیده نمی ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می گشت، زبان دشمنان قطع می گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند.

نجاست شیطان که بر دوستان خود چیره می گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند یافت.» ^(۶۱۶)

پیامبر ﷺ نیز فتنه های هول ناک را به اطلاع علی عَلَيْهِ السَّلَام رساند: «ای علی، همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می شوند و در دین داری بر خدا منت می گذارند. با این حال انتظار رحمت او را دارند و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می پندارند؛ حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس های غفلت زا حلال می کنند؛ شراب را به بهانه ی این که آب انگور است و رشوه را به این بهانه که هدیه است و ربا را به این بهانه که نوعی معامله است، حلال می شمارند.» ^(۶۱۷) امام عَلَيْهِ السَّلَام به امت خود خبر داد که: «همانا بعد از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبر نباشد.» ^(۶۱۸) «گویا می بینم شخص سخت گم راهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچم های خود را در اطراف کوفه پیدا کند و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد، فتنه ی فرزند خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ شعله ور شود، روزها با چهره ی عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند...» ^(۶۱۹)

آثار منفی فتنه مهم ترین آثار منفی فتنه عبارتند از: ^(۶۲۰)

فراگیر شدن فتنه و رسیدن بلای آن حتی به نیکوکاران و عالمان؛ تسلط حاکمان ستم کار بر اثر فتنه و حاکمیت ظالم بر مظلوم و ضعیف؛ گمراهی مردم و پیدایش شک در عقاید و تخریب نشانه های دین؛ فقدان ترحم در جامعه؛ کاهش حکمت و دانش؛ پنهان ماندن حقیقت؛ از بین رفتن پیوندهای خویشاوندی؛ به ناحق ریخته شدن خون ها؛ فریب دادن مردم و گم راه کردن آن ها با تظاهر به ایمان؛ پذیرش بدعت و ترک سنت ها؛ ناشناخته ماندن معروف و شناختن منکرها؛ تفسیر و تأویل دروغین از دین؛ قلت گویندگان حق و کثرت دروغگویان؛ فراوانی جوانان بداخلاق، بیرمردان گنه کار و عالمان دورو.

شیوه های فتنه انگیزی شیوه ها و روش های فتنه انگیزی از زبان علی عَلَيْهِ السَّلَام عبارتند از:

۱. طرح شبهات و پرسش های جهت دار؛ امام علیه السلام می فرماید: «شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد.»^(۶۲۱)

۲. ترور شخصیت؛ امام علی علیه السلام در نکوهش کوفیان می فرماید: «کاسه های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید تا آن جا که قریش در حق من گفت: «بی تردید پسر ابی طالب، مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد.» خدا پدرشان را مزد دهد؛ آیا یکی از آن ها تجربه های سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد.»^(۶۲۲)

۳. سکوت شیطانی؛ «آن جا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست؛ چنان که در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود.»^(۶۲۳)

۴. تبلیغات گسترده؛ همسر عثمان و یا ام حبیبه دختر ابوسفیان، پیراهن خونین عثمان را به شام آورد. معاویه با تبلیغات گسترده، عثمان را خلیفه ی مظلوم و خود را صاحب خون او معرفی کرد و این تبلیغات بر مردم شام مؤثر افتاد.^(۶۲۴)

۵. بهره برداری ابزاری از دین و مقدسات؛ امام در واقعه ی صفین فرمود: «آن گاه که شامیان در گرماگرم جنگ و در لحظه های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ و مکر و فریب کاری قرآن ها را بر سر نیزه بلند کردند...»^(۶۲۵)

عوامل فتنه گری فتنه و فتنه گری از عوامل گوناگونی زاییده می شود که مهم ترین آن ها عوامل انسانی و عالمانه است. ریاست طلبی و دنیاپرستی طلحه و زبیر، دشمنی و حسادت قریش، هواپرستی معاویه، معیار قرار دادن افراد برای تشخیص حق و ظاهربینی، از مهم ترین علل پیدایش فتنه است که امام علی علیه السلام به آن ها اشاره کرده است.^(۶۲۶)

روش های فتنه زدایی حضرت علی علیه السلام در برابر فتنه های مختلف جامعه و فتنه زدایی از روش های گوناگونی از جمله افشاگری و شبهه زدایی، ارشاد و هدایت، تهدید و ارباب، برخورد عملی و قاطعیت بهره گرفت. به فرزندش محمد حنفیه در جنگ جمل فرمود: «اگر

کوه ها از جای کنده شوند، تو ثابت و استوار باش؛ دندان ها را بر هم بفشار؛ کاسه ی سرت را به خدا عاریت ده؛ پای بر زمین میخ کوب کن؛ به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر؛ از فراوانی دشمن چشم پیوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است.»^(۶۲۷)

امام علیه السلام در مقام افشای سران جمل فرمود: «به خدا سوگند، طلحه بن عبیدالله برای خون خواهی عثمان شورش نکرد، جز این که می ترسید خون عثمان از او مطالبه شود؛ زیرا او خود متهم به قتل عثمان است که در میان مردم از او حریص تر بر قتل عثمان یافت نمی شد؛ برای این که مردم را دچار شک و تردید کند، دست به این گونه ادعاهای دروغین زد.»^(۶۲۸)

حضرت علی علیه السلام با ارسال نامه ای به معاویه به ارشاد او پرداخت. «همانا ستم گری و دروغ پردازی، انسان را در دین و دنیا رسوا می کند و عیب او را نزد عیب جویان آشکار می سازد و تو می دانی آن چه که از دست رفت باز نمی گردد. گروهی باطل طلبیدند و خواستند با تفسیر دروغین، حکم خدا را دگرگون سازند و خدا آنان را دروغ گو خواند.

معاویه، از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوش حالتند و تأسف می خورند که چرا اعمالشان اندک است. آن روز کسانی که مهار خویش در دست شیطان دادند، سخت پشیمانند. تو ما را به داوری قرآن خواندی، در حالی که خود اهل قرآن نیستی و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم.»^(۶۲۹)

امام علیه السلام با تهدید نیز معاویه را سرزنش نموده است. «معاویه، مرا در جنگ خوانده ای، اگر راست می گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار بازدار تا بدانی پرده ی تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده و دیده ی چه کسانی پوشیده است. من ابوالحسن، کشنده ی جد و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر هستم که سیر آنان را شکافتم. امروز همان شمشیر با من است و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می کنم.»^(۶۳۰)

امام علیه السلام در برابر فتنه ها از برخورد عملی و اجرای حدود الهی کوتاهی نکرد. درباره ی ماجرای جمل فرمود: «سوگند به خدا، گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند

آن را چاره سازد. آن‌ها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند و آنان که بگریزند هرگز نتوانند خیال بازگشت کنند.»^(۶۳۱) و نیز درباره ی فتنه ی خوارج فرمود: «ای مردم، من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری نداشت؛ آن‌گاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه ی شدت خود رسید.»^(۶۳۲)

گلشن پنجم: پرسمان اندیشه علوی

۱- منشأ مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی علیه السلام توضیح دهید.

مشروعیت سیاسی در فلسفه ی سیاسی، به معنای حق حکم راندن است که پاسخی است به پرسش «چرا باید شهروندان از حاکم یا حکومت پیروی کنند؟» مشروعیت، توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت است. در این زمینه، تئوری های مختلفی از جمله نظریه ی رضایت عمومی، اراده ی عمومی، قرارداد اجتماعی، عدالت، سعادت، قهر و غلبه، وراثت و استخلاف، نظریه ی الهی و نظریه های تلفیقی دیگر مطرح شده است.

حضرت علی علیه السلام برای حقانیت و مشروعیت حکومت و خلافت خویش، از چهار طریق وصیت، لیاقت، قرابت و بیعت استفاده می کند. استدلال از طریق لیاقت و شایستگی را در خطبه ی ۲، ۳، ۱۴۲، ۱۵۴، ۲۳۹ و... و احتجاج از طریق قرابت را در جریان سقیفه ^(۶۳۳) و خطبه ی ۶۸ نهج البلاغه، استدلال از طریق وصیت پیامبر را در خطبه ی دوم، ششم، صد و هفتادم نهج البلاغه و دیگر منابع روایی و تاریخی و احتجاج از طریق بیعت ^(۶۳۴) را در نامه ی ۶ و ۵۴، خطبه ی ۱۷۳ و ۹۱ تبیین می کند.

گفتنی است، که تنها استدلال از طریق وصیت پیامبر، حقانیت و مشروعیت حکومت علوی و حاکمیت علی علیه السلام را ثابت می کند و سر عقلانی این مشروعیت نیز به لیاقت علی علیه السلام بستگی دارد و نقش بیعت و قرابت در مشروعیت جامعه شناختی و مقبولیت مردمی، کارساز است. به همین دلیل، حضرت زهرا (س)، امام حسن، امام حسین، امام رضا علیه السلام، سلمان، ابی بن کعب، ابوذر، عمار یاسر، اصبع بن نباته، قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز به مشروعیت مبتنی بر وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مشروعیت الهی، استناد و استدلال می کنند. ^(۶۳۵)

۲- علی علیه السلام چه تصویری از حکومت سیاسی داشت؟

حکومت، واسطه ای میان حاکم یا هیئت حاکم و مردم است که وضع و اجرای قوانین دولت و حقوق مردم را به عهده دارد و در تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام معاش جامعه، گام برمی دارد. از این تعریف، به خوبی استفاده می شود که حکومت داری، کاری دنیوی است و به نیازهای دنیایی مردم ارتباط پیدا می کند.

امام به اشعث بن قیس، استان دار آذربایجان می گوید: حکومت، طعمه ای در اختیار زمام دار نیست؛ بلکه امانتی بر گردن اوست که باید از آن نگهبانی کند و فردا پاسخ گوی آن باشد. حق او نیست که به استبداد و خودرأیی عمل نماید. ^(۶۲۶)

و نیز می فرماید: «زمام دار، امین خدا در زمین و برپا دارنده ی عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است.» ^(۶۲۷) «اگر حاکم بگوید، وظیفه من فرمان دادن است و بر مردم، اطاعت کردن لازم است، جامعه به فساد و دگرگونی سوق می یابد و خرابی در دین پدید می آید.» ^(۶۲۸) «امام به مالک، توصیه ی اخلاقی عملی می دهد که اگر قدرت، تو را گرفتار نخوت کرد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر.» ^(۶۲۹)

پس علی علیه السلام حکومت و رهبری، را لازم و ارزش مند معرفی می کند؛ به شرطی که هدف عدالت و جلوگیری از ظلم و فساد را دنبال کند و به عنوان امانت بدان نگریسته شود. ولی نگرش منفی علی علیه السلام نسبت به آن، زمانی است که کسی حکومت را هدف تلقی کند.

«ابن عباس در دوران خلافت علی علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، در حالی که ایشان با دست خویش، کفش کهنه ی خود را پینه می زد.

از ابن عباس پرسید: قیمت این کفش چه قدر است؟ ابن عباس پاسخ داد: هیچ. امام فرمود: ارزش این کفش کهنه، در نظر من از حکومت و امارت بر شما بیش تر است؛ مگر آن که به

وسيله ی آن عدالتی را اجرا کنم و حقی را به صاحب حقی برسانم یا ظلمی را از میان ببرم.»
(۶۴۰)

و نیز می فرماید: «خدایا، تو آگاهی که آن چه از ما صادر شده، نه برای میل و رغبت در سلطنت و حکومت بوده و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع دنیا؛ بلکه برای این بود که نشانه های دین تو را بازگردانیم و در شهرهای اصلاح و آرامش برقرار نماییم تا بندگان ستم دیده ات در امن و آسودگی بوده و احکام تو که ضایع مانده، جاری شود.»^(۶۴۱)

«به خدا که مرا نه به خلافت رغبتی بود و نه به حکومت حاجتی، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را بر عهده ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آن چه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان فرموده، نگریستم و از آن پیروی کردم و در پی سنتی که رسول خدا ﷺ نهاده است رفتم.»^(۶۴۲) شهید مطهری، در این باره می فرماید: «علی علیه السلام مانند هر مرد الهی و رجل ربانی دیگر، حکومت و رهبری را به عنوان یک پست و مقام دنیوی که اشباع کننده ی حسّ جاه طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده آل زندگی، سخت تحقیر می کنند و آن را پیشیزی نمی شمارند.

آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا، از استخوان خوکی در دست انسان خوره داری، بی مقدارتر می شمرد؛ اما همین حکومت و زعامت را برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدّس می شمارد.»^(۶۴۳)

۳- نگرش علی علیه السلام در باره ی سیاست چیست؟

تفسیر اسلامی از سیاست با سایر مکتب ها و نظام های سیاسی، کاملاً تفاوت دارد. برخی سیاست را از مردم تفکیک می کنند و استبداد را پدید می آورند و گروهی به جدایی شریعت از سیاست، فتوا می دهند و سکولاریسم را تحقق می بخشند.

سیاست علوی، نوعی نظام مردم سالاری دینی است که هم اکثریت مردم را در دخالت و تصمیم گیری سیاسی محق و مکلف می سازد و هم بر اجرای احکام الهی و تثبیت حکومت دینی اصرار می ورزد. پس سیاست علوی، حاکمیت اصول و احکام و ارزش های اسلامی است که متضمن مصالح مردم است؛ حاکمیتی که با پذیرش و خواست مردم توأم باشد. (۶۴۴)

دنیای گذشته و امروز، تفسیر دیگری را از سیاست، از برخی فیلسوفان سیاسی مانند ماکیاولی و سیاست مدارانی چون معاویه و عمروعاص به ارث برده است. آن سیاست، به معنای نیرنگ بازی و حيله گری است که در بین عوام مردم بسیار شناخته شده است.

سیاست علوی به شدت با این تفسیر مخالف بوده و از آن نهی می کند. امام علی علیه السلام از دوران و عصر خود شکایت می کند و می فرماید: «ما در زمانی قرار گرفته ایم که اکثریت مردم آن، نیرنگ را زیرکی می پندارند و نا آگاهان، این اشخاص را به نیک چاره اندیشی نسبت می دهند. اینان را چه سود؟ خدا این سیاست بازان را بکشد که نمی داند افرادی که سرد و گرم روزگار را چشیده اند، چاره ی هر چیز را می شناسند، ولی امر و نهی خداوند او را از فریب کاری باز می دارد و با آن که راه کلک بازی را آشنا و توان انجام آن را نیز دارد، آن را رها می کند؛ اما آن که درد دین ندارد، از هر فرصت سود جسته و در هر کار، راه حيله را در پیش می گیرد.» (۶۴۵)

علی علیه السلام در باره ی زیرکی یا نیرنگ بازی معاویه می فرماید: «سوگند به خدا، معاویه از من زیرک تر نیست؛ و لیکن او نیرنگ و خیانت، پیشه کرده و از فرمان خدا سرپیچی می کند. اگر مکر و نیرنگ نکوهیده نبود، من زیرک ترین مردم بودم؛ ولی هر نیرنگی، گناه است و هر

نافرمانی ای از هر کس که باشد، کفر و حق پوشی است و در روز رستاخیز، برای هر نیرنگ
بازی پرچمی است که با آن شناخته خواهد شد. و سوگند به خدا، من غافل گیر نمی شوم تا
درباره ی من نیرنگ به کار برند؛ و در دشواری گرفتار و ناتوان نمی گردم.»^(۶۴۶)

۴- اهداف حکومت از دیدگاه امام علی علیه السلام چیست؟

اهداف و آرمان های حکومت، یکی از عناصر و اجزای مهم در مباحث حکومت شناسی است که هر نظام سیاسی در صدد تحقق بخشیدن به آن هاست. امام علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه و سایر منابع اسلامی به بیان اهداف و مقاصد حکومت پرداخته است. این اهداف و مقاصد که مشتمل بر اهداف ابتدایی و متوسط و عالی است، به شرح ذیل اند:

- الف. احیای دین و شعایر و احکام و قوانین الهی و فراهم ساختن بسترهای دین داری؛ ^(۶۴۷)
- ب. نابود ساختن آثار فتنه و فساد و استقرار صلاح و صلح و پاکی؛ ^(۶۴۸)
- ج. اقامه ی آن دسته از حدود الهی که در اثر ستم حاکمان، به تعطیلی کشیده شدند؛ ^(۶۴۹)
- د. حمایت از بندگان مظلوم و ستم دیده که حقوق آن ها توسط ستم گران پای مال شده است و احیای اقامه ی حق و دفع باطل؛ ^(۶۵۰)
- ه. تحقق بخشیدن به امنیت جاده ها و جلوگیری از هرج و مرج و تأمین امنیت کشور؛ ^(۶۵۱)
- و. مبارزه کردن با دشمنان؛ ^(۶۵۲)
- ز. جمع آوری بیت المال و فراهم آوردن هزینه های دفاعی، عمرانی و انتظامی و تأمین رفاه عمومی؛ ^(۶۵۳)
- ح. بهره مندی همه ی مردم حتی کافران از مواهب مادّی و تأمین سعادت مادّی و معنوی و توجه به رشد و بالندگی مردم؛ ^(۶۵۴)
- ط. رسیدن انسان ها به مقام قرب الهی؛ ^(۶۵۵)
- ی. بهره مندی از شایستگان در امور حکومتی؛ ^(۶۵۶)
- ک. حفظ کرامت انسانی و نفی هرگونه رفتارهای غیر اخلاقی به ویژه خودکامگی و برقراری تعامل صحیح بین حکومت و مردم و کسب رضایت آن ها؛ ^(۶۵۷)

۵- روش حکومت داری امام علی علیه السلام را به اختصار توضیح دهید.

امام علیه السلام در حکومت داری خود، از شیوه های خاصی استفاده می کرد و بدین گونه نبود که تنها از اعمال قدرت در رسیدن به اهداف صحیح حکومتی بهره بگیرد؛ بلکه به روش های ذیل نیز تمسک می جست:

۱. عقلانیت و استدلال گرایی: محور اصلی حکومت علوی، حق و عدل است و معیار برقراری این محور نیز، عقل و استدلال می باشد.

امام به شخصی که در جنگ جمل گرفتار حیرت شده بود و نسبت به حقانیت طرفین نزاع که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند دچار شک و تردید گردید، فرمود: «تو دچار اشتباه شده ای. به درستی که حق و باطل توسط شخصیت مردان شناخته نمی شوند. ابتدا حق را بشناس، آن گاه اهلش را هم می شناسی، و باطل را بشناس، آنگاه اهلش را هم می شناسی.» (۶۵۸)

منطق امام در برخورد با خوارج نیز، منطق استدلال و دفع شبهات و تحکیم عقلانی بنیادهای صحیح دینی آن ها بود.

۲. مشورت با مردم و مشارکت دادن آن ها در تصمیم گیری ها: امام در موارد گوناگونی با اصحاب (۶۵۹) خود مشورت می کرد. برای نمونه در جریان جنگ جمل، جنگ صفین و عزیمت آن ها به طرف شام، با سپاه خود مشورت کرد. و در محروم کردن معاویه از حاکمیت شام نیز با افراد صالح مشورت نمود. و این شیوه برای تحقق بخشیدن به مشروعیت جامعه شناختی و مقبولیت مردمی، بسیار مؤثر است. (۶۶۰)

۳. اجرای مساوی و عادلانه و استثناناپذیر قوانین: علی علیه السلام در تقسیم بیت المال، اجرای حدود الهی و سایر حقوق و قوانین عدالت علوی را اجرا می کند و هیچ کسی حتی برادرش عقیل را از این قاعده مستثنا نمی سازد. (۶۶۱)

۴. اهمیت دادن به افکار توده ی مردم و انتقادات: وظیفه ی حکومت نسبت به مردم این است که از حقوق آنان دفاع کند و اهداف حکومت را تحقق بخشد و مردم را از موقعیت و

واقعیت های موجود مطلق سازد تا ذهنیت های منفی به حداقل برسند؛ ولی با وجود این، به انتقادهای و نظرات مخالفان نیز گوش فرا دهد و علی علیه السلام نیز به این روش حکومت داری، عمل می کرد.

۵. بهره گیری از گذشته و تاریخ عبرت آموز و استفاده از سنت های خوب گذشته: علی علیه السلام به مالک فرمود: آیین پسندیده ای را به هم مریز که بزرگان این امت، بدان رفتار نموده اند و مردم بدان وسیله به هم پیوسته اند و رعیت با یک دیگر سازش کرده اند و آیینی را قرار مده که چیزی از سنت های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده ی آن سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند. ^(۶۶۲) امام در بهره گرفتن از تاریخ عبرت آموز، به وقایع تاریخی استناد می کرد و می فرمود: «چنان در کارهایشان نگریسته و در سرگذشت هایشان اندیشیده که گویی یکی از ایشان گردیده، بلکه با آگاهی ای که از کارهایشان به دست آورده است، گویی چنان است که با نخستین تا پسینشان به سر برده است.» ^(۶۶۳)

۶. حق پرسش دادن به دیگران: سیره ی امام در حکومت داری این بوده که حق پرسش گری را برای مردم دانسته و آن ها را به سؤال کردن ترغیب می نمود. ^(۶۶۴)

۷. ارزش نهادن به عهد و پیمان ها: علی علیه السلام همیشه نسبت به وعده های خود پای بند بود؛ حتی به مالک سفارش می کند که اگر با دشمنت پیمانی نهادی و در ذمه ی خود او را امان دادی به عهد خویش وفا کن و آن چه را بر ذمه داری، ادا نما و خود را چون سپری در برابر پیمانت برپادار؛ زیرا مردم بر هیچ چیز از واجب های خداوند چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت هم داستان نباشند با همه هواهای گوناگون که دارند و رأی های مخالف یک دیگر که در میان آرند و مشرکان نیز جدای از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می شمردند؛ اگر چه زیان پایان ناگوار پیمان شکنی را بردند. پس در آن چه به عهده گرفته ای، خیانت مکن و پیمانی را که بسته ای، مشکن. ^(۶۶۵)

۸. رعایت اخلاق حسنه: امام به اخلاق نیکو، متخلق بود و کارگزارانش را نیز بدان توصیه می کرد. ^(۶۶۶) ضرار بن حمزه به اصرار معاویه، علی علیه السلام را چنین توصیف می کند: «به خدا سوگند، که دورانیش و نیرومند بود؛ سخن به فضل می گفت و به عدل، حکم می نمود، علم از اطرافش فرو می ریخت و حکمت بر زبانش جاری بود؛ از دنیا و زیورش وحشت داشت و با شب و تاریکی اش مأنوس بود.

به خدا سوگند، دارای اشک فراوان و تفکر زیاد بود و به علت بخشش فراوان دستش را خالی می کرد و از نفس خویش وحشت داشت؛ لباس های خشن و غذاهای سخت او را خوش می آمد و در میان ما همانند یکی از ما بود.

اگر از او می پرسیدیم، پاسخمان می داد و اگر نزدش می رفتیم، ابتدا سلام می نمود و اگر دعوتش می کردیم، نزدمان می آمد. با این حال، به خدا سوگند، با این نزدیکی اش به ما و قربی که به ما داشت، به علت هیبتش، با او سخن نمی گفتیم و به خاطر عظمتی که نزد ما داشت، با او ابتدا به سخن در نمی آمدیم. اگر لبخندی می زد دندان هایش همانند مروارید به رشته کشیده بود. افراد توانا نمی توانستند باطل او را طمع کنند و انسان های ضعیف از عدل او مأیوس نمی شدند.» ^(۶۶۷)

۹. روش تعلیم و آموزش: سراسر نهج البلاغه حاکی از تعلیم و آموزش علی علیه السلام به اصحابش است. حقوق آن ها و مسائل اعتقادی و اخلاقی و احکام را به آن ها آموزش می داده و دشمن و دوست را برای آن ها معرفی می کرد.

۱۰. از بین بردن فتنه ها و زمینه های آن ها: یکی از روش های حکومتی علوی، فتنه شناسی و نابود کردن فتنه ها و بسترهای آن ها بود. فتنه آن جایی تحقق می یابد که حق و باطل آمیخته گردند.

منشأ فتنه که هوس های فتنه گران و بدعت های دینی بود، مورد مخالفت شدید آن حضرت قرار می گرفت. امام می فرماید: «وقتی که فتنه ها روی می آورند، شبهه ایجاد می

کنند و زمانی که روی می گردانند، آگاهی می دهند، فتنه هم چون باده‌ها دور می زند و به برخی از شهرها برخورد می کند و از کنار برخی می گذرد.»^(۶۶۸) «از آن رو شبهه را شبهه می نامند که شباهت به حق دارد: دوستان خدا، روشنی شان در این شبهه‌ها یقین است و راه نمایشان، مسیر هدایت؛ ولی دشمنان خدا، گم راهی شان آن‌ها را به شبهه‌ها فرا می خواند و راه نمایشان کوری آن‌هاست.»^(۶۶۹)

آیا واقعاً خواص، در انحطاط یا تکامل جامعه مؤثرند و نقش اصلی را بازی می کنند؟
واژه‌ی خواص، کاربردهای مختلفی دارد. به معنای فامیل و اهل و عیال و بستگان به کار رفته و به معنای اولیای الهی و دوستان پیامبر نیز استعمال شده است. در یک جمله،^(۶۷۰) مراد از خواص، افراد و گروه‌های تأثیرگذار بر جامعه اند.^(۶۷۱) با این تعریف کلی، می توان تحصیل کردگان، مدیران، نخبگان و استادان، مرتبطان با حکومت و حاکم و سرمایه‌گذاران و... را در دایره‌ی خواص وارد نمود. خواصی که آگاه به حق و طرف دار آن هستند، در آبادانی و تکامل و بالندگی جامعه، نقش مهمی ایفا می کنند و آنانی که گرفتار جهل و سادگی و یا نیرنگ هستند و بیرو باطل اند، در انحراف و انحطاط جامعه مؤثرند. این‌ها می توانند تهدیدی علیه عدالت اجتماعی باشند.^(۶۷۲)

به همین دلیل، امام علیه السلام به مالک توصیه می کند که به منافع عامه مردم توجه کن و رضایت اکثر را مدنظر بگیر، گرچه رضایت خواص از بین برود و او را به خصلت‌های زشت اطرافیان مانند خودکامگی، چپاول‌گری، نامردی در روابط اقتصادی با دیگران آگاه می سازد.^(۶۷۳)

۶- درباره ی جریان های سیاسی مخالف حضرت علی علیه السلام توضیح دهید. ^(۶۷۴)

با نگرش جریان شناسانه می توان مخالفان حضرت علی علیه السلام را به چند گروه تقسیم کرد:

۱. ثروت اندوزان: گروهی از مخالفان امام علیه السلام، زراندوزان و مال پرستان بودند. کسانی که فکر غارت گری بیت المال و پر کردن جیب خود را در سر می پروراندند. آنان در عصر دولت عثمان از امتیازهای ویژه ای برخوردار بودند ولی در حکومت علوی، از همه ی آن ها محروم شدند و به همین جهت، در مقابل امام ایستادند.

روزی شخصی از عبدالرحمن سلمی یکی از این طایفه ی زراندوزان، سؤالی کرد و او را به خدا قسم داد که صادقانه پاسخ دهد. پرسید: تو را به خدا، غیر از این است که دشمنی تو با امام علی علیه السلام از روزی آغاز شد که او بیت المال کوفه را تقسیم کرد و به تو و خانواده ات امتیاز ویژه نداد. و عبدالرحمن پاسخ مثبت داد. ^(۶۷۵)

یزید بن خبیّه از طرف امام، به حکومت ری منصوب شد و پس از درگیری با خوارج و شکست آن ها، تمام اموال خوارج را شخصاً تصاحب کرد. امام او را دستگیر کرد و شخصی را مأمور نگه داری او تا رسیدن به مرکز نمود. یزید از خواب آن شخص سوء استفاده کرد و به طرف معاویه فرار کرد و علیه امام، قصیده ای سرود و از دشمنان سرسخت حضرت شد. ^(۶۷۶) عمروعاص نیز در گذشته از امکانات ویژه ای برخوردار بود و امام او را محروم ساخت و دشمن امام گردید.

۲. قدرت طلبان: مخالفت طلحه، زبیر، عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه با امام علی علیه السلام ریشه در قدرت طلبی های آن ها داشت. به گونه ای که حتی تحمل یک دیگر را نداشتند. طلحه و زبیر بر سر نماز جماعت، نزاع می کردند و هر کدام، خود را شایسته ی امام جماعت بودن می دانستند.

۳. منافقان: سومین جریان سیاسی مخالف، جریان نفاق است؛ جریانی که اسلام را پذیرا نبود ولی این مطلب را اظهار نمی کرد. اشعث بن قیس، عمروبن عاص، مغیره بن شعبه، نمونه

هایی از طرف داران این جریان اند.^(۶۷۷) سرچشمه ی این جریان نفاق، معاویه است که به تعبیر ابن ابی الحدید، او همیشه ملحد بوده و هرگز در کفر و الحاد شک نداشته است.^(۶۷۸)

مغیره بن شعبه در انحراف حکومت و تثبیت بنی امیه نقش زیادی داشت و از دوستان صمیمی معاویه بود. پسر او نقل می کند: هرگاه با پدرم به دیدار معاویه می رفتیم، او از هوش و ذکاوت و تدبیر معاویه سخن می گفت، تا این که شبی به خانه آمد و دیدم بسیار غم گین است و از خوردن شام امتناع کرد.

ساعتی انتظار کشیدم، غم پدرم فرو نشست. تصور کردیم از دست ما عصبانی است. از او سؤال کردیم، پدرم گفت: پسر من از نزد کافرترین و پست ترین انسان می آیم.

گفتم: آن کیست؟ گفت: معاویه. گفتم: تو که همیشه از او تعریف می کردی پس چه شده است؟ گفت: امشب من و او جلسه ای خصوصی داشتیم؛ به او پیشنهاد کردم: ای امیرالمؤمنین، عمری از تو گذشته و پیر شده ای، اگر عدالت پیشه کنی و نسبت به اقوام خود، بنی هاشم، صله ی رحم به جا آوری و به آنان توجه کنی، بهتر است و این کار تو در تاریخ خواهد ماند و ثوابش در آخرت برای تو، و در دنیا مردم از تو به نیکی یاد می کنند؛ از طرفی بنی هاشم نیز توان مقابله با تو را ندارند. معاویه گفت: هرگز، هرگز، کدام نام نیک خواهد ماند؟ ابوبکر به قدرت رسید و به عدالت رفتار کرد و با مرگش نام او نیز خاموش شد.

عمر به قدرت رسید و با آن همه تلاش همین که مُرد، نامش فراموش شد؛ ولی نام یتیم بنی هاشم را روزی پنج بار با صدای بلند فریاد می کنند «اشهد انّ محمداً رسول الله»؛ ای بی پدر کدام عمل و کدام نام بعد از نام یتیم بنی هاشم خواهد ماند. نه؛ به خدا قسم، تا نام این مرد را دفن نکنم به طوری که هرگز نامش را نبرند، امکان ندارد آرام گیرم.^(۶۷۹)

۴. حسودان: گروهی از مخالفان علی علیه السلام نه طالب قدرت و زراندوزی بودند و نه در حلقه ی منافقان (البته درجه ی اعلاى از نفاق) جای داشتند، ولی به فضایل و موقعیت امام علی علیه السلام و علاقه و عشق طرف داران او حسادت می بردند.

عایشه نمونه ی بارز این جریان است. او از وقتی که همسر پیامبر ﷺ شد، به جهت محبت فراوان پیامبر به علی و زهرا و فرزندان، به آنان رشک می برد و به این حسادت نیز، در قضیه ی جنگ جمل اعتراف کرد.^(۶۸۰)

۵. دگراندیشان: گروهی که به یک سلسله اصول اعتقادی معتقد بودند، ولی شهامت اعلام انحراف فکری خود را نداشتند، در عصر حکومت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عقاید دگراندیشان بروز کرد. سمرة بن جندب و گروهی از خوارج در این طبقه جای دارند، ابن ابی الحدید نقل می کند: «ابوصالح می گوید: به ما گفتند یکی از صحابه ی رسول خدا ﷺ به شهر آمده؛ به دیدنش رفتیم و دیدیم سمرة بن جندب است که در یک طرفش خمر بود! با تعجب پرسیدم: این چه وضعی است؟ گفت: مبتلا به نفرس است؛ یعنی به بهانه ی مرض، مشروب می خورد.»^(۶۸۱)

۶. متحجران: طایفه ی خوارج که در فصل دیگری بدان پرداخته ایم، از مخالفان آن حضرت اند که منشأ مخالفت، تحجر و جهل آن ها بود.

۷- روش های کاربردی مخالفان امام علی علیه السلام چه بود؟

مخالفان حضرت علی علیه السلام برای رسیدن به اهداف پلید خود، از شیوه های مختلفی جهت منحرف ساختن مردم استفاده می کردند: ^(۶۸۲)

۱. سانسور خبری یا حقیقت پوشی: مخالفان، هم وقایع گذشته را سانسور می کردند و نمی گذاشتند نسل جدید از نقش امیرالمؤمنین در ترویج اسلام و ایشار و رشادت های او باخبر شوند؛ هم حدیث ولایت و جریان غدیر را کتمان می کردند و هم تاریخ را تحریف می کردند و گاهی شخصیت های تاریخی را جابه جا می کردند. به عنوان مثال معاویه را محرم اسرار پیامبر و یگانه مفسر قرآن و کاتب وحی معرفی کردند. ^(۶۸۳)

۲. تبلیغات علیه امام علی علیه السلام: مهم ترین ابزار جنگ روانی مخالفان امام، تبلیغات بود. با این شیوه، شام علیه امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بسیج شدند و بدترین اوصاف زشت به علی علیه السلام نسبت داده شد. عمرو بن ثابت، سوار بر مرکب می شد و در شهرها و روستاها دور می زد و هر جا می رسید مردم را جمع می کرد و علیه امام تبلیغ می کرد و جملات زشتی درباره ی حضرت می گفت. ^(۶۸۴)

عمرو بن عبدالعزیز می گوید: در دوران نوجوانی، نزد یکی از فرزندان عقبه بن مسعود قرآن می آموختم. روزی در حالی که با بچه ها بازی می کردم، علی علیه السلام را لعن می کردیم. استاد از کنارم گذشت و داخل مسجد شد. از بچه ها جدا شده، برای درس وارد مسجد شدم. همین که استاد مرا دید، شروع به نماز خواندن کرد و به عنوان اعتراض، نمازش را طولانی کرد. وقتی نماز او تمام شد، به او گفتم، استاد چه شده است؟ گفت: پسر، درست شنیدم که تو امروز علی را لعن می کردی؟ گفتم: آری. گفت: از کجا فهمیدی بعد از این که خداوند از اصحاب بدر راضی شده است، بر آنان غضب کرده است تا لعن آنان جایز باشد؟ گفتم: استاد مگر علی علیه السلام از اهل بدر بوده است. گفت: مگر نقش آفرین بدر غیر از علی کسی دیگری

بوده است؟ سپس استادم گزارش جنگ بدر و تلاش امام علی علیه السلام در شکستن سپاه کفر را توضیح داد و من با استادم عهد کردم که دیگر علی علیه السلام را لعن نکنم.

وقتی پدرم، حاکم مدینه بود و نماز جمعه می خواند، با این که فصیح ترین مردم بود، ولی وقتی به لعن گفتن علی علیه السلام می رسید، لکنت زبان پیدا می کرد. به پدرم گفتم چرا چنین می شود؟ گفت: پسر، مردمی که پای سخن رانی ما می نشینند اگر فضایل علی علیه السلام را که پدرت می داند بدانند، هرگز از ما پیروی نمی کنند. قضیه ی پدر و استادم، سبب شد تا با خدا عهد ببندم که اگر روزی قدرت به دست من بیفتد، لعن او را بردارم و اکنون که به قدرت رسیدم باید این کار را بکنم. ^(۶۸۵)

۳. ترور شخصیت: ارایه ی تصویر نادرست از شخصیت علی علیه السلام نسل جوان را علیه او بسیج کرد. هاشم بن عتبه یکی از سرداران سپاه امام علی علیه السلام در صفین بود که جوانی در این جنگ در برابر او قرار گرفت و شروع به رجز خوانی کرد:

من بازمانده ی پادشاهان غسانم؛ متدین به دین عثمانم.

قاریان ما به ما گفته اند که علی قاتل عثمان است.

وی با ناسزاگویی علیه سپاه امام علیه السلام حمله می کرد. هاشم بن عتبه، با دیدن این صحنه برخاست و به او گفت: بعد از این دنیا حساب و کتابی وجود دارد و خداوند درباره ی حضور تو در این صحنه از تو بازخواست خواهد کرد؛ از خدا بترس.

جوان گفت: من به خاطر این با شما می جنگم که شما نماز نمی خوانید! رهبرتان نماز نمی خواند! رهبرتان، عثمان را کشته است و شما نیز او را در کشتن عثمان یاری کرده اید! هاشم گفت: تو با عثمان چه کار داری؛ عثمان را اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندانشان کشته اند. آنان اهل دین و دانش هستند و کار این دین هم به زمین نمانده است.

اما این که می گویی رهبر ما نماز نمی خواند، لازم است بدانیم بعد از رسول خدا ﷺ، رهبر ما اولین کسی بود که نماز خوانده است. او نزدیک ترین فرد به رسول خدا ﷺ و سزاوارترین فرد به اوست.

او دانشمندترین فرد امت اسلامی و آگاه ترین مردم به دین خداست. و این گروه که همراه من هستند، اهل شب زنده داری، قرآن و دعا می باشند. ای جوان، این گروه بدبخت، تو را گم راه نکنند. جوان گفت: آیا راهی برای توبه ی من وجود دارد؟ هاشم گفت: آری، توبه کن. خداوند توبه پذیر است و از کارهای زشت در می گذرد. جوان از میدان جنگ عقب نشینی کرد. سپاهیان شام به او گفتند: این عراقی تو را فریب داد؟ جوان گفت: خیر او مرا نصیحت کرد. (۶۸۶)

۴. تحریف دین: معاویه به سمره بن جندب پیشنهاد صد هزار درهم را داد تا شأن نزول آیه ی ۲۰۷ بقره ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ را تغییر دهد. و این آیه را که در لیلۃ المبیت در شأن امام علی علیه السلام، آنگاه که در شب هجرت پیامبر در بستر او خوابید نازل شد به ابن ملجم مرادی نسبت دهد. سمره بن جندب نپذیرفت تا با چهارصد هزار درهم این پیشنهاد را عملی کرد. (۶۸۷)

۵. تشویق مخالفان: تشویق خراب کاران نیز از روش های مخالفان حضرت علی علیه السلام بود. ابوبرده، پسر ابوموسی اشعری که از مخالفان سرسخت امام بود، روزی ابوالعادیه قاتل عمار یاسر را دید عمار یاسری که به فرموده ی پیامبر، معیار تشخیص حق و باطل است و گروه متجاوز او را می کشند به او گفت: تو قاتل عمار هستی؟ گفت: آری. به او گفت: دستت را بده، دستش را گرفت و بوسید و گفت: هرگز آتش به آن نرسد. (۶۸۸)

۶. جلوگیری از تثبیت مدیران: روش عدم ثبات مدیریت و تغییر روزمره ی مدیران در آسیب پذیری حکومت بسیار مؤثر است که دشمنان امام آن را به کار می بردند. برای نمونه، مخالفان علی علیه السلام به سهل بن حنیف که از طرف امام به عنوان والی شام منصوب گردید اجازه

ی ورود ندادند و یا طرف داران بنی امیّه، راه را بر عمارة بن شهاب که جهت حاکمیت کوفه از ناحیه ی امام منصوب گردید، بستند. (۶۸۹)

۷. روش جاسوسی: نقش جاسوسان در سرنگونی حکومت، کم تر از نیروهای نظامی نیست. عمارة بن عُقبه برادر ولید، از مخالفان سرسخت امام در کوفه بود، ولی اظهار به مخالفت نمی کرد و اخبار کشور و به ویژه طرف داران امام علی علیه السلام را به شام مخابره می کرد. (۶۹۰)

۸. رشوه دادن: معاویه با این شیوه، دوستان علی علیه السلام را یا به شهادت می رساند و یا آن ها را از علی علیه السلام جدا می کرد. با همین شیوه، مالک اشتر رادر منطقه ی قلزم در مسیر مصر به شهادت رساند. (۶۹۱)

۹. غارت بیت المال.

۱۰. ایجاد ناامنی و در نهایت ترور فیزیکی: امام، از روش هایی بود که دشمنان علی

علیه السلام به کار گرفتند.

۱- چرا علی عَلِيهِ السَّلَامُ بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت کرد و سکوت او تا ربع قرن طول

کشید؟

آیا امیرالمؤمنین، خلافت را حق مسلم خویش نمی دانست؟ برای ستاندن حق خود، چه اقدامی نمود؟ سکوت بیست و پنج ساله چه توجیهی دارد؟

پاسخ اجمالی این است که امام، خلافت را حق مسلم خویش می دانست. در ستاندن آن نیز اقداماتی نمود ولی به دلایلی از جمله حفظ اسلام نوپای، نگرانی از ارتداد مسلمانان، ترس از تفرقه ی آن ها، جلوگیری از خونریزی های جبران ناپذیر، فقدان اصحاب کافی و مطمئن، نامناسب بودن زمان و سفارش های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت بیست و پنج ساله را بر قیام ترجیح داد.

پاسخ تفصیلی این است که امیرالمؤمنین، پس از رحلت رسول خدا، در موارد و زمینه های مناسب، مسئله ی جانشینی پیامبر را مطرح کردند و فرمودند: «احتجّوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة»^(۶۹۲)؛ «به درخت رسالت احتجاج کردند، ولی میوه ی آن را تباه ساختند.»

مراد حضرت از ثمره، خودشان است. به سعد بن ابی وقاص، یکی از افراد شورای عمر خطاب کردند: «به خدا سوگند که شما به مقام خلافت حریص تر و در خویشاوندی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دورتر هستید و من به خلافت سزاوارتر و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک ترم. و حق مسلم خود را مطالبه می کنم، در حالی که شما میان من و حقم مانع شده اید.

امام در ادامه می فرمایند: «و قریش در امر خلافت که اختصاص به من داشت، بر دشمنی با من اتفاق کردند و حق مرا غصب نمودند.»^(۶۹۳) و نیز فرمودند: «سوگند به خدا، از زمانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت تا امروز، همواره از حق خود محروم شدم در حالی که دیگران بر من مقدم داشته شده و من تنها مانده ام.»^{(۶۹۴) (۶۹۵)}

امام علی جهت احقاق حق خود، از مهاجرین و انصار طلب یاری می کرد، شبانه به همراه فاطمه(س) و حسنین(س) به منازل آن ها می رفت و انحراف اعراب را گوشزد می نمود. ابن

قتیبه دینوری، می گوید: علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شبانه از خانه ی خود خارج می شد، در حالی که فاطمه (س) را سوار بر چهارپا می نمود. به مجالس و منازل انصار می رفت و از آن ها برای احقاق حق خود تقاضای کمک می کرد و آن ها در جواب علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دختر رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گفتند: ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم و اگر علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زودتر مراجعه می کرد، ما با او بیعت می نمودیم و علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ می گفت: آیا صحیح بود که من بدن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در گوشه ی خانه رها کنم و به فکر خلافت و گرفتن بیعت باشم؟ ^(۶۹۶)

پس علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در مقابل انحراف قریش سکوت نکرد و از حق خلافت دفاع کرد و لیکن حفظ دین اسلام، برای او مهم ترین هدف، تلقی می شد. ایشان گرفتار یک وضعیت اجتماعی شده بودند و خود را بر سر یک دو راهی می دیدند: حفظ اسلام و دست آوردهای آن و به دست آوردن مقام خلافت. و بی شک امام راه نخست را ترجیح دادند.

«ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم، باید شاهد ایجاد شکاف در اسلام و یا نابودی آن باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت چند روزه بر شما، بسی سخت تر و بزرگ تر است.» ^(۶۹۷) «بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مردم گفتم که ما اهل بیت پیامبر و وارث عترت او هستیم نه دیگران. کسی در حق ما منازعه نکند و طمع نوردد؛ زیرا بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قریش بر ما اعتراض کرد و حق ما را غصب نمود و امارات را به دیگری واگذار کرد که این موجب شد، ضعیف در حق ما طمع ورزد و ذلیل بر ما بزرگواری بفروشد، به خدا سوگند، اگر ترس از ایجاد تفرقه ی بین مسلمانان و بازگشت کفر به جامعه ی اسلامی نبود و دین تهدید به نابودی نمی شد، وضع ما غیر این بود که مشاهده می نمایید.» ^(۶۹۸)

علاوه بر مطلب فوق، امام عَلَيْهِ السَّلَام یاوری جز اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نداشت. امام عَلَيْهِ السَّلَام در مورد تنها بودن خود می فرماید: «در کار خود اندیشیدم و دیدم یاوری جز خاندان خویش ندارم؛ اقدام

نکردم و به مرگ آنان راضی نشدم. چشم های پر از خاشاک را فرو بستم و با همان گلویی که
گویا استخوان در آن گیر کرده بود، جرعه ی حوادث را نوشیدم.^(۶۹۹)»

۹- مصحف امام علی علیه السلام چه اختلافی با قرآن موجود دارد؟

آیا همان مصحف رسول الله صلی الله علیه و آله است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت کمالات گوناگون علی بن ابی طالب علیه السلام به ویژه داشتن علم وراثت و کتابت، جمع آوری قرآن را به آن حضرت سپرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود که به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علی، قرآن در میان کتاب ها و قطعه ها و برگ های کنار رخت خواب من است؛ آن ها را برداشته در یک جا گرد آورید و ضایع نکنید چنان که یهود، تورات را ضایع کردند. علی علیه السلام برگ ها را در پارچه ای زرد نهاده، در خانه اش گذاشت و مهر کرد و فرمود: ردا بر دوش نمی اندازم تا زمانی که قرآن را گرد آورم. از آن پس، امام بی آن که عبا بر دوش اندازد، با میهمانانش روبه رو می شد تا هنگامی که قرآن را جمع آوری کرد.»^(۷۰۰) این کار شش ماه طول کشید.^(۷۰۱)

امام علی علیه السلام آیات را براساس ترتیب نزول قرآن مرتب کرد و آیات منسوخ را بر ناسخ مقدم داشت و تأویل و مقصود کلی و نیز تنزیل و شأن و سبب نزول وحی را بیان نمود. در مصحف امام علیه السلام محکمت از متشابهات تفکیک شده بود و نام های کافران و مشرکان و منافقان و مؤمنان در این مصحف، بیان گردیده بود.

تمام این مطالب و برخی از تفسیرهای آیات در مصحف علی علیه السلام ذکر شده بود.^(۷۰۲) ولی سیاست مداران روزگار علی علیه السلام به جهت ناهم آهنگی مطالب و تفاسیر مصحف علی علیه السلام با خواسته های سیاسی آن ها، از پذیرش این مصحف امتناع ورزیدند. بنابراین امام علیه السلام این مصحف را به فرزندان خویش سپرد تا این که امام زمان (عج) هنگام قیام، آن را همراه خود می آورد.^(۷۰۳)

تفاوت مصحف امام علی علیه السلام که به امر رسول خدا انجام گرفت با قرآن موجود، در تعداد آیات و سوره ها نیست؛ بلکه اولاً، مصحف حضرت علی علیه السلام به همراه تفسیر و تنزیل و تأویل

بود؛ ثانیاً به ترتیب نزول آیات نگاشته شده بود؛ ثالثاً، آیات منسوخ و ناسخ و محکم و متشابه از یک دیگر متمایز شده بود.

۱۰- آیا پیامبر ﷺ بر امامت علی علیه السلام تصریح کرده است؟

رسول خدا ﷺ برای تثبیت امامت علی علیه السلام تلاش فراوان نمود و در هیچ زمینه ای برای ابلاغ پیام الهی کوتاهی نکرد. امام علی علیه السلام نیز برای احیای این حقیقت، گام های استواری برداشت؛ ولی مخالفان وی با قوت، اقدامات پیامبر ﷺ و علی علیه السلام را خنثا کردند. و اینک نمونه هایی از حرکت های پیامبر و بهره های او از فرصت های مناسب در معرفی علی علیه السلام را بیان می کنیم.

۱. پیامبر ﷺ در روز انذار، روز آغازین ظهور نبوت وی، هنگامی که خویشان و بستگان خود را به رسالت دعوت کرد، خلافت امام علی علیه السلام را نیز به آنان معرفی کرد و رسالت و نبوت را به امامت و ولایت گره زد و به مخاطبان فهماند که نبوت و امامت دو حقیقت ناگسستنی اند. (۷۰۴)

و این معرفی نه از ناحیه ی شخص پیامبر بلکه از طرف خداوند ابلاغ شده بود؛ زیرا وقتی در یکی از روزهای مشقت بار مکه، رئیس قبیله ی بنی عامر نزد رسول خدا و در حضور اصحاب مسئله ی جانشینی و خلافت را به پیامبر پیشنهاد کرد، رسول خدا ﷺ به صراحت اعلام کرد که مسأله ی جانشینی من با خداست. (۷۰۵)

۲. عدل قرار دادن علی علیه السلام و اولادش در کنار قرآن در حدیث ثقلین و سفارش به مردم جهت همراهی کردن این دو گوهر گران بها و نیز بیان فضایل علی علیه السلام از زبان پیامبر ﷺ مانند شهر علم بودن علی علیه السلام؛ افضل بودن ضربه ی شمشیر علی علیه السلام از عبادت جن و انس، در جریان جنگ خندق؛ قرار دادن حبّ علی علیه السلام به عنوان ملاک ایمان و حلال زادگی و دشمنی او به عنوان معیار نفاق و حرام زادگی؛ همراهی حق با علی و علی علیه السلام با حق؛ هم چون کشتی نوح بودن اهل بیت پیامبر ﷺ و مایه ی نجات و رهایی بودن آن ها از هلاکت؛ این موارد، نمونه هایی از اقدامات رسول الله جهت تثبیت امامت حضرت علی علیه السلام به شمار می رود. (۷۰۶)

۳. نزول آیه ی ولایت ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (۷۰۷)

ولی شما هست یکتا خدا همین سان فرستاده اش مصطفی

دگر مؤمنانی که اندر صلات به وقت رکوعش دهنده زکات

به اجماع آراء مراد از ولی در این آیه باشد امام علی علیه السلام (۷۰۸)

تمام مفسران شیعه و اهل تسنن، آیه ی ولایت را در شأن امیرالمؤمنین توصیف می کنند.

هر چند نقل واقعه به گونه های گوناگون بیان گردیده، ولی همه ی آن ها از مضمون یک

سانی برخوردارند و آن این است که علی علیه السلام در حال رکوع نمازش، انگشتری خود را به

عنوان زکات به فقیری بخشید و این آیه ی شریف در شأنش نازل شد.

و علی علیه السلام را که مصداق ﴿الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

است، به وصف ولایت، متصف ساخت. (۷۰۹)

توضیح معنای آیه ی شریفه این است که: الف. آیه با کلمه ی «انما» انحصار پیدا کرده

است، یعنی این است و جز این نیست که ولایت در سه دسته انحصار دارد، خدا، رسول و

مؤمنان؛ ب. ولایت به معنای اولی در تدبیر امور اجتماعی است که فرمان بری او واجب است.

حال این پرسش مطرح می شود که اگر ولایت در این آیه سه مصداق خدا، رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را شامل می شود، پس چرا «الذین آمنوا» به صورت جمع به کار رفته

است؟ پاسخ این است که با توجه به شأن نزول آیه، بی شک، حضرت علی علیه السلام، مصداق آیه

ی شریفه است و اگر قرار باشد افراد دیگری نیز مصداق آن قرار گیرند، باید با دلایل دیگری

اثبات گردد؛ مانند احادیث نبوی دیگری که از ولایت سایر ائمه ی اطهار گزارش داده اند.

علاوه بر این که در آیه ی مباحله نیز «نساء» جمع به کار رفته و تنها وجود مبارک

حضرت فاطمه ی زهرا (س) منظور است.

اشکال دیگری مطرح می شود که چگونه علی علیه السلام در حال نماز و غرق در عبادت حق،

فریاد مستمندی را شنید توجه او جلب شد و انگشترش را بخشید (۷۱۰) با توجه به این که علی

بن ابی طالب، هنگام نماز، آن قدر مستغرق در عبادت و بندگی می شد که حتی با کشیدن تیر از پای او، از حالت عبادت بیرون نمی آمد.

پاسخ این است که انفاق مستمند با روح عبادت ناسازگار نیست. و اصولاً اولیای الهی در حال عبادت خدا از عبادت دیگری غافل نمی شوند ولی در مقام عبودیت و بندگی مقام جمع الجمع و کسب تمام مصادیق بندگی را دارند و مصداق «لا یشغله شأن عن شأن» هستند: یعنی شأن و کار الهی، آن ها را از کار الهی دیگر باز نمی دارد. پس پرداخت زکات همانند نماز نیز عبادت و بندگی است و عابد حقیقی با انجام یک عبادت، از عبادت دیگر غفلت نمی کند.^(۷۱۱)

اشکال دیگر این است که برخی «ولایت» را در آیه ی شریفه به معنای دوستی و محبت و ناصر (نه سرپرستی و متصرف در امور) گرفته اند.^(۷۱۲) در حالی که ولایت علی علیه السلام در این آیه در ردیف ولایت پیامبر و خداوند قرار گرفته است.

و بی شک، ولایت در این دو مورد به معنای سرپرستی است. و وحدت سیاق اقتضا می کند که ولایت علی بن ابی طالب نیز به معنای سرپرستی باشد.

۴. جریان غدیر و نزول آیات سوره ی مائده مبنی بر ولایت امیرالمؤمنین و تمسک حضرت به این جریان در موارد متعدد و احادیث دیگری مانند، وصایت، وراثت، خلافت، منزلت، هدایت، سفینه، تقلین و... جملگی بر امامت و ولایت آن حضرت دلالت دارند.

با این همه دلایل و قراین، چرا علی علیه السلام گوشه نشین شد و حق خلافت از او سلب شد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله خلاصه می شود که علی علیه السلام قربانی تعصب و جاهلیت عرب شد.

قدرت طلبی و شهرت خواهی عده ای از یک طرف و عصبیت های قومی و فامیلی و تعصبات حزبی و قبیله ای گروهی از طرف دیگر، سبب شد تا لیاقت ها و صلاحیت های علمی و عملی به حاشیه نشینند و آثار شوم اجتماعی، سراسر جامعه ی اسلامی را فرا گیرد.

علی علیه السلام علی رغم فضایل فراوانش با نیرنگ و دغل بازی مخالفانش غریب ماند و فضایل او کتمان شد و با حسد و کینه ای که نسبت به او داشتند به غصب خلافت اقدام کردند. تبعیض ها، بی عدالتی ها، و حق کشی ها به حدی گسترده شد که ملت اسلامی برای حلّ معضلات به علی علیه السلام رو آورد. و علی علیه السلام نیز فرمود: «سوگند به خدا، اگر حضور مردم بر من اتمام حجّت نمی کرد و اگر خدا از عالمان پیمان نمی گرفت که بر گرسنگی مظلوم و شکم بارگی ظالم قرار نگیرند، ریسمان خلافت را رها می کردم»^(۷۱۳)

۱۱- زن در نهج البلاغه چگونه توصیف شده است؟

یکی از زمینه‌هایی که علی علیه السلام در تاریخ سیاسی و اجتماعی خویش بدان پرداخته، بیان نارسایی‌ها و کم‌بودهای زنان است؛ زیرا آغاز حکومت وی گرفتار فتنه‌ها و دسیسه‌های زنانه گردید. برای درک دقیق مراد حضرت، باید کلام علی علیه السلام را با توجه به شأن صدور کلام حضرت شناخت تا روشن گردد کلام امام علیه السلام درباره‌ی زن به جنس زن در تمام روزگاران مربوط است یا تنها به زنان جامعه و عصر علی علیه السلام یا اعصار مشابه آن ارتباط دارد.

برای شناخت مقام زن از دیدگاه علی علیه السلام ابتدا باید به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی دوران علی علیه السلام توجه کرد و شأن بیان خطبه‌های مربوط به زن را شناخت. و سپس سایر سخنان حضرت نسبت به زن و نیز چگونگی برخورد آن بزرگوار با خانواده‌ی خویش را بررسی کرد تا با توجه به عصمت امام علیه السلام در گفتار و رفتار، دیدگاه دقیق آن حضرت را نسبت به جنس زن درک نمود.

حضرت علی علیه السلام در مواردی از سخنانش به کلام حضرت زهرا (س) تمسک جسته و با توجه به مقام عصمت آن بزرگوار مطالب او را حجت شمرده است. برای نمونه در باره‌ی مراسم تجهیز مردگان می‌فرمایند: «حضرت زهرا (س) بعد از ارتحال پدر بزرگوارش به زنان بنی‌هاشم که در ماتم، او را یاری کرده بودند، فرمود: این حالت را رها کنید و به دعا و نیایش مشغول شوید.»^(۷۱۴) و یا در نامه‌ای به وجود همسرش، فاطمه‌ی زهرا (س) مباحثات می‌کند و با افتخار از آن یاد می‌کند و می‌فرماید: «مناخیر نساء العالمین.»^(۷۱۵)

علی علیه السلام در عمل و سیره با دل‌سوزی و کمک کردن در امور منزل نیز به شأن و منزلت زن بها می‌داد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام هیزم تهیه می‌کرد، آب می‌آورد و جاروب می‌کرد و فاطمه (س) آرد می‌کرد و آرد را خمیر می‌کرد و نان می‌پخت.»^(۷۱۶) امام علی علیه السلام به مردان سفارش می‌کرد که بارهای سنگین خود را بر دوش زنانشان

نگذارند.^(۷۱۷) به همین دلیل، حضرت، خود بار منزل را حمل می کرد و می فرمود: «چیزهایی که برای خانواده ی انسان سودمند است، بردن آن برای افراد با کمال، موجب نقص نخواهد بود.»

حضرت علی علیه السلام نه تنها مانع فعالیت های سیاسی و اجتماعی و علمی حضرت زهرا (س) نمی شد، بلکه ایشان دوش به دوش علی علیه السلام از اهداف و احکام اسلام دفاع می کرد. تفاوت های زن و مرد نیز بر علی علیه السلام آشکار است، یکی از این تفاوت های پذیرفته شده نزد اندیشمندان و متفکران، تفاوت زن و مرد در عرصه ی عقلانیت مدیریتی است. همان گونه که امام علی علیه السلام در خطبه ی ۸۰ نهج البلاغه پس از واقعه ی جمل و ناظر به فتنه ها و دسیسه های عایشه فرمود که «زنان، نواقص العقول اند.» مراد حضرت از عقل، عقل مدیریتی است، نه عقل نظری و تحلیل گری؛ زیرا زنان در شناخت حقایق و تئوری یا فرضیه بافی و فلسفه پردازی، هیچ تفاوتی با مردان ندارند؛ ولی این طایفه در عقل مدیریتی از نقصان خاصی برخوردارند؛ یعنی عقلی که در مرحله ی اجرا و اداره ی مجموعه ی نیروهای انسانی، تدبیر و برنامه ریزی را به عهده دارد.

این بدان معنا نیست که زنان در اداره ی منزل ناتوان باشند؛ زیرا شأن صدور کلام امام علیه السلام، جنگ جمل و مدیریت عایشه در این جنگ است. پس مراد حضرت از عقل در این روایت، عقل نظری یا عقل عملی نیست، بلکه عقل مدیریتی منظور اوست. و سرّ نقصان عقل مدیریتی زنان، کمال عاطفی آن ها است؛ زیرا به تعبیر خانم لامبر، عاطفه ی قدرت مند زن، او را بازی می دهد. و علی رغم تیزهوشی و ادراک سریع، در درک پیوستگی و ارتباط مسایل اجتماعی ضعف دارند.^(۷۱۸)

در نتیجه، مردان از جهت عاطفی و زنان از نظر عقلانی نسبت به یک دیگر احساس نیاز می کنند. و سرّ عدم مشورت با زنان نیز به جهت قوّت عاطفه و ضعف اراده ی آن هاست.^(۷۱۹)

به همین دلیل امام می فرماید: «از مشورت با زنان بپرهیزید مگر زمانی که کمال عقل آن ها آزمایش شود.»^(۷۲۰)

اسلام با توجه به تفاوت های جسمانی میان زن و مرد، احکام و تکالیف شرعی متفاوتی بیان کرده است.

تکلیف سنگینی چون جهاد را از او نخواستند زیرا به تعبیر امام علی علیه السلام نباید به زن بیش از حد خود تحمیل کرد. زن هم چون شاخه ی گل است نه قهرمان میدان ها.^(۷۲۱)

امام علی علیه السلام مهم ترین وظیفه ی زنان را خانواده داری و شوهرداری و تربیت فرزندان می داند و می فرماید: «جهاد زن، حسن شوهرداری است.»^(۷۲۲) «هیچ شیری که به کودک داده می شود، برکتش، عظیم تر از شیر مادرش نیست.»^(۷۲۳) حضرت، نسبت به شیر دادن، بیش از ازدواج حساس بود؛ زیرا شیر دادن طبیعت را تغییر می دهد.^(۷۲۴)

این سخن که باید زنان از هر جهت شبیه مردان شوند و از نظر وظایف و تکالیف بین آن ها تفاوتی نباشد، نه تنها منشأ افسردگی زنان و مردان می گردد، بلکه به نابودی نظام خانواده منجر می شود. بسیاری از متفکران غربی، واژگونی جنسیت را عامل مهم آسیب های روانی مانند افسردگی و آسیب های اجتماعی معرفی کرده اند.^(۷۲۵)

زیرا برابر دانستن زن و مرد، منشأ حضور زن در تمام عرصه ها و فعالیت های اجتماعی می شود و حجاب و پوشش را از دست می دهد و علل بیماری و اضطراب و افسردگی را فراهم می آورد. امام علی علیه السلام می فرماید: «از طریق حجاب، چشمان زنان را بپوشان؛ زیرا حجاب و پوشش، آن ها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت.»^(۷۲۶) این، بدان معنا نیست که زن علاوه بر خانواده داری و پرورش انسان های بزرگ در مسائل و فعالیت های اجتماعی شرکت نکند.

تاریخ گواه است که زنان تشیع در دوران خلافت علی علیه السلام در فعالیت های اجتماعی مشارکت می کردند و پس از شهادت حضرت نیز به ترویج تشیع و بیان ولایت ائمه ی

طاهرین علیها السلام اقدام نمودند برای نمونه می توان به آمنه بنت شریذ، جروه بنت مرّه بن غالب
تمیمه، ام حکیم، حرّه دختر حلیمه سعدیّه، اروی بنت حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، فارغه
بنت عبدالرحمن العارثیه، دارمیه حجونیه، عکرشه بنت الاحلش، ام البراء بنت صفوان بن هلال،
ام سنان بنت خیمه بن مرشد مزججیه، اشاره کرد. ^(۲۲۷)

۱۲- شبهه ای درباره ی زنان

حضرت علی علیه السلام فرموده اند: «ای مردم، زنان از ایمان و خرد و ارث، کم بهره هستند؛ اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن در روزهای حیض است و جهت نقصان خردشان آن است که گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است و از جهت نقصان نصیب و بهره نیز ارث آن ها نصف ارث مردان است؛ پس از زنه‌ای بد پرهیز کنید و از خوبانشان بر حذر باشید، و در گفتار و کردار پسندیده از آن ها پیروی نکنید تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند.»^(۷۲۸) چه تفسیری می توان برای این حدیث ارایه کرد؟

پاسخ این است که این حدیث از نظر سند و اعتبار، جای تردید ندارد و بی شک به علی علیه السلام انتساب دارد؛^(۷۲۹)

اما از نظر دلالت باید گفت که در باره ی نقصان ایمان، مراد امام علیه السلام این است که اصولاً عمل عبادی در تقویت ایمان و ترک آن در تضعیف ایمان نقش دارد. پس وقتی زنان دچار عادات ماهانه می شوند و شرعاً مکلف به ترک نماز و روزه می گردند، به ناچار گرفتار نقص ایمان می شوند ولی شریعت، راه جبران این نقص را معین کرده است؛ فرموده که زنان هنگام نماز بر سجاده های خود بنشینند و ذکر خدا را گویند.

برخی گمان کرده اند عادت ماهانه نوعی پلیدی است، در حالی که این تفکر از قدیم در میان بشر رواج داشته و حتی بنا بر نقل سنن ابوداود، یهودیان، زنان حیض را از خانه بیرون می کردند و با او غذا نمی خوردند و در یک اتاق زندگی نمی کردند و در ظرف او آب نمی آشامیدند. به همین دلیل، از رسول خدا درباره ی حیض زنان سؤال شد، آیه ی ۲۲۲ سوره ی بقره نازل شد که بگو حیض نوعی بیماری است (نه نوعی پلیدی).

در این حالت با زنان نزدیکی نکنید (نه این که معاشرت نکنید یا با آن ها غذا نخورید).^(۷۳۰) و اما حکمت نقصان عقل زنان؛ در مباحث قبلی گذشت که با توجه به قراین حالیه و مقامیه و جریان جنگ جمل و فرمان دهی عایشه، مراد از عقل، عقل مدیریتی است که زنان به جهت

احساسات و عاطفه‌ی شدید، بهره‌ی کم‌تری از آن دارند و به هیچ وجه مراد از عقل‌نظری یا عملی و قوه‌ی ادراکی، حقایق هستی و باید و نبایدهای عالم نیست.

و اما کم‌بودن نصیب آن‌ها از ارث بدان جهت است که خداوند، نسبت به حقوق مادی و اقتصادی زنان و مردان خانواده‌محورانه، قوانین آن را وضع کرده است و ما نیز باید به عنوان یک نظام و سیستم حقوقی بدان بنگریم و جزء نگرانه از آن بپرهیزیم.

خداوند متعال، برای تنظیم برنامه‌ی اقتصادی خانواده، مرد را مکلف ساخته است تا نفقه‌ی خود و خانواده‌اش را تأمین کند؛ مهریه‌ی زن را پردازد و برای معاش زن و فرزند تلاش نماید؛ و هیچ‌کدام از این تکالیف بر عهده‌ی زن نهاده نشده است و از طرف دیگر، ارث مرد را دو برابر ارث زن معرفی کرده است و یا دیه‌ی زن را نصف دیه‌ی مرد قرار داده است.

حال اگر زنی، به دلایل و عللی، نفقه‌دار خانواده‌ی خود باشد و مشکلات اقتصادی را خود بردوش بکشد و در آن حال، کسی به او آسیبی رساند، علاوه بر نصف دیه، از مازاد بر دیه هم بهره‌مند می‌گردد.

فلسفه‌ی پیروی نکردن از زنان نیز به بعد عاطفی آن‌ها برمی‌گردد. البته برخی از این ویژگی‌ها معلول عوامل اجتماعی صدر اسلام و بعد از آن است؛ به همین دلیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین اوصاف را برای زنان ذکر می‌کند. (۷۳۱)

بنابراین، زن با تغییر اوضاع فرهنگی و اجتماعی، البته در چارچوب اسلام، می‌تواند مشاور صادق و امینی باشد.

البته با توجه به عاطفه و احساسات اکثری در زنان، باید در مشاوره در امور نزاع برانگیز با احتیاط قدم برداشت و به همین دلیل، شهادت زنان مشروط پذیرفته شده و قضاوت آن‌ها به نظر بسیاری از فقها ممنوع است.

پس نباید وضعیت و موقعیت زنان در دوره‌ی جاهلیت را فراموش کرد. زنان در آن دوران نه تنها استقلال اقتصادی نداشتند بلکه از هر شأن اجتماعی و زندگی نیز محروم بودند؛ به

همین جهت از رشد فرهنگی، مواهب اجتماعی، ابراز خلاقیت ها و ابتکارها و نوآوری ها نیز برخوردار نبودند. هیچ اثری به آن ها تعلق نمی گرفت.

اسلام در این دوران درخشید و استقلال اقتصادی به آن ها بخشید. آن ها را در امر آموزش علوم و فنون مورد حمایت قرار داد. بیش ترین توصیه های اخلاقی را به مردان نسبت به زنان ارایه فرمود. با توجه به قضایای تاریخی می توان چند احتمال ذیل را درباره ی خطبه ی امام علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کرد.

الف. شاید سخنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام درباره ی زنان، به شکل قضایای شخصی است، نه قضایای حقیقیه؛ یعنی تمام زنان در همه ی اعصار را شامل نمی شود.

ب. سخنان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به شکل قضیه ی حقیقیه است ولی متعلقش، زنی است که قیود فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خاصی را حمل می کند. و بالطبع زنانی که فاقد این قیود باشند، احکام مذکور در این خطبه شامل آن ها نمی شود.

و بی شک، دوران معاصر و روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به گونه ای تغییر کرده که نمی توان زن امروز را با زن صدر اسلام یک سان دانست و اصرار بر بقای حکم با پذیرش تحولات موضوع، با اجتهاد و فقاہت زنده سازگاری ندارد.

گفتنی است اصول و احکام ثابتی در اسلام است که ما را مکلف به عدم تغییر موضوع می کند و توصیه می کند که موضوع حکم تغییر نیابد. برای نمونه، زن و مرد حق ندارند خود را به زن و مرد غربی تغییر دهند و اخلاق و سیاست و معیشت و حیات خانوادگی را متزلزل سازند. و مسئولیت تربیت فرزندان و حفظ نظام خانواده را از دوش خود بردارند.

ج. تفسیر خاصی که در سطور قبل، از خطبه ی امام شد، تا حدودی شبهات مربوط به آن را برطرف می سازد.

تتها در باره ی اطاعت زنان لازم است این نکته اضافه شود که در روایات فراوانی، اطاعت ناپذیری زنان مقید شده به این که اگر زنان از مردانشان، امور غیر شرعی و خلاف شرع را

مانند پوشیدن لباس نازک در عروسی ها، عزاداری ها و حمام ها طلب کردند، مردان، مخالفت نمایند^(۷۳) شایان ذکر است که در آن زمان، حمام هایی وجود داشت که بدون لنگ و پیش بند، افراد وارد آن می شدند و پیشوایان معصوم از فرستادن زنان به این محل ها نهی می کردند.
(۷۳)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پاورقی ها:

۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۳۴.
۲. همان، خطبه ی ۳۷.
۳. همان، خطبه ی ۱۹۳.
۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۳۷ و ۱۳۱.
۵. همان، خطبه ی ۵۶.
۶. نهج البلاغه، نامه ی ۶۲.
۷. همان، خطبه ی ۲۱۶.
۸. نهج البلاغه، دعای ۷۸.
۹. همان، خطبه ی ۲۹، ۳۴.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۰، حکمت ۲۹۸، ۲۲۵ و خطبه ی ۸۶ و ۱۶ و حکمت ۲۲۸.
۱۱. همان، خطبه ی ۱۷۶ و ۲۳، حکمت ۱۲۶، ۱۱۳، ۱۳۸، ۲۴۸، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۱۱۳، ۲۲۳.
۱۲. سید محمد مهدی جعفری، آموزش نهج البلاغه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۳۲۳ ۳۹۲.
۱۳. رک: علامه سید محمد حسین طباطبایی، علی عَلَيْهِ السَّلَام و فلسفه ی الهی، ترجمه ی سید ابراهیم سید علوی، نشر مطهر، زمستان ۱۳۷۹.
۱۴. نهج البلاغه، خطبه ی اول.
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۲.
۱۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۵.
۱۷. احتجاج طبرسی، طبع دارالنعمان، نجف اشرف، ج ۱، ص ۲۹۹، به نقل از علی و فلسفه ی الهی، ص ۶۹.
۱۸. توحید صدوق، ص ۷۹.
۱۹. توحید صدوق، ص ۳۰۸.
۲۰. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۶۸ و بهج الصباغه، ج ۱، ص ۲۳.
۲۱. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۳۲.
۲۲. رجال النجاشی، ص ۱۵.
۲۳. همان، ص ۴۳۴.
۲۴. همان، ص ۴۱۵.

۲۵. جمعی از نویسندگان، آشنایی با نهج البلاغه، مؤسسه ی مطالعات و پژوهش های فرهنگی آیه ی حیات، ص ۱۶۲۸.
۲۶. رک: حسین نوری، مستدرک الوسائل الخاتمه ج ۳، ص ۵۱۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۱.
۲۷. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۱.
۲۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۱ و ۱۶۵ و ۱۸۵.
۲۹. همان، خطبه ی ۱۸۶.
۳۰. همان، خطبه ی ۱۵۲، ۴۵.
۳۱. همان، خطبه ی ۱۴۴ و ۱.
۳۲. همان، خطبه ی ۱.
۳۳. همان، خطبه ی ۱۹۸ و ۱۵۲ و ۹۷.
۳۴. همان، خطبه ی ۱۳۲، حکمت ۴۵۶ و ۴۴ و خطبه ی ۲۲۲.
۳۵. همان، خطبه ی ۱۶۷.
۳۶. همان، خطبه ی ۱۶۰.
۳۷. همان، نامه ی ۵۳.
۳۸. همان، حکمت ۱۲۳ و خطبه ی ۱۸۳.
۳۹. همان، نامه ی ۵۳ و ۴۰ و ۶۷ و حکمت ۲۲۹ و ۶۸ و ۳۹۰ و ۳۶۶ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۳۲۸ و ۲۳۰ و ۹۳، خطبه ی ۱۵ و ۱۲۷ و ۲۰۵ و ۲۲۴.
۴۰. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳ و ۴۵ و ۵ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۷ و ۴۰ و ۴۳ و ۷۱ و ۸ و ۱۴ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۶ و ۵۰ و ۶۰ و ۲۵ و ۲۶ و ۵۱ و ۷۷.
۴۱. همان، خطبه ی ۱۹۲ و ۱۱۰ و ۲۳۰ و ۵۳ و ۴۷ و نامه ی ۳۱ و ۴۷ و ۵۳؛ حکمت ۱۴۷ و ۴۳۹.
۴۲. همان، خطبه ی ۲۲۲ و ۱۹۳ و ۲۲۰ و ۲۳۰ و ۱۹۹ و ۱۹۲، حکمت ۲۹۰ و ۲۳۷، نامه ی ۴۵.
۴۳. غررالحکم و دررالکلم.
۴۴. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۶۲.
۴۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶.
۴۶. فؤاد جرداق لبنانی، صوت العدالة الانسانیة، ج ۵، ص ۱۲۱۰، به نقل از الحیاة، ج ۵، ص ۲۵۲.
۴۷. غررالحکم، ترجمه ی محدث ارموی، ج ۴، ص ۲۹۴.
۴۸. سوره ی مائده، آیه ی ۸.

۴۹. سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۵.
۵۰. سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۲.
۵۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۶ و ۲۷ و ۲۱۵.
۵۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.
۵۳. در این قسمت، از کتاب سیری در نهج البلاغه استاد مطهری، مجموعه ی آثار، ج ۱۶، ص ۳۴۵ ۵۸۶ اقتباس شده است.
۵۴. سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۹.
۵۵. سوره ی محمد، آیه ی ۲۴.
۵۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
۵۷. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۸.
۵۸. همان، خطبه ی ۱۵۲.
۵۹. همان، خطبه ی ۲۲۸.
۶۰. همان، خطبه ی ۱۵۲.
۶۱. همان، خطبه ی ۲۲۸.
۶۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.
۶۳. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴.
۶۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۳.
۶۵. پیشین.
۶۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۴.
۶۷. برای مباحث مربوط به حکومت و سیاست، تفصیل بیش تری در فصول دیگر این کتاب خواهد آمد.
۶۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۲.
۶۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۶.
۷۰. همان، خطبه ی ۱۵۳.
۷۱. همان، خطبه ی ۲۳۹.
۷۲. همان، خطبه ی ۶.
۷۳. همان، خطبه ی ۱۷۱.
۷۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۶۵.
۷۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۳ و نامه ی ۲۸ و ۳۷.

۷۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۶.
۷۷. همان، خطبه ی ۵.
۷۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۷.
۷۹. همان، خطبه ی ۲۲۱.
۸۰. همان، خطبه ی ۲۳۳.
۸۱. همان، خطبه ی ۸۰.
۸۲. همان، حکمت ۴۳۹.
۸۳. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۴، ۲۰۰، نامه ی ۴۵، خطبه ی ۱۵۹، حکمت ۱۷۱ و ۱۲۸، خطبه ی ۲۱۵.
۸۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۱ و ۱۸۵.
۸۵. همان، خطبه ی ۲۱۴.
۸۶. همان، خطبه ی ۱۹۴.
۸۷. همان، نامه ی ۳۱.
۸۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۹.
۸۹. غررالحکم و نیز نهج البلاغه، حکمت ۶۵.
۹۰. همان.
۹۱. همان.
۹۲. غررالحکم.
۹۳. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ی ۲۲۱ و شرح ابن ابی الحدید، خطبه ی ۲۱۶.
۹۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.
۹۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.
۹۶. شرح ابن ابی الحدید، ص ۸۴ ۸۲.
۹۷. جرج جرداق، روائع نهج البلاغه، شگفتی های نهج البلاغه، ترجمه ی فخرالدین حجازی، صص ۱۷۰ به بعد.
۹۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۰، ۲۳۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۵۵.
۹۹. همان، خطبه ی ۱۱۹، ۱۰۰، ۱۸۷.
۱۰۰. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حکمت ۴۵۵.
۱۰۱. ر.ک: به کلام جدید، گفتار علم دینی.
۱۰۲. مفردات راغب، ماده ی دین.

۱۰۳. سوره ی فاتحه / ۴؛ ذاریات / ۶؛ زمر / ۱۱، بقره / ۱۹۳، انفال / ۳۹، کافرون / ۶، انعام / ۱۶۱، آل عمران / ۱۹، بقره / ۲۵۶.
۱۰۴. میزان الحکمه، ج ۳، صص ۳۷۲ - ۳۹۵.
۱۰۵. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ی ۱۹۸.
۱۰۶. همان، قصار ۱۲۵.
۱۰۷. همان، خطبه ی ۱۶۱.
۱۰۸. سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، صص ۳۳۴ - ۵، علم و دین، ص ۷۷.
۱۰۹. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، صص ۶۲۷ - ۹، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، صص ۹۴ - ۶.
۱۱۰. عقل و وحی در قرون وسطا، ص ۱۰.
۱۱۱. دره تعارض العقل و النقل، ج ۱، صص ۵ - ۶ و الحدائق الناضره، ج ۱، صص ۱۶۷ - ۸.
۱۱۲. عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ج ۳، صص ۱۲۸۱ - ۱۲۷۶.
۱۱۳. نهج البلاغه، همان، نامه ی ۵۳.
۱۱۴. همان، خطبه ی ۱۷۶.
۱۱۵. همان، قصار ۲۱۱.
۱۱۶. همان، نامه ی ۷۸.
۱۱۷. و یشیروا لهم دفائن العقول، خطبه ی اول.
۱۱۸. و ترک شرب الخمر تحصیناً للعقل، کلمه ی قصار ۲۵۲.
۱۱۹. فرهنگ آفتاب، ج ۷، صص ۳۶۶۷ - ۳۶۶۱.
۱۲۰. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قصار ۱۱۳.
۱۲۱. همان، قصار ۳۸.
۱۲۲. همان، قصار ۴۲۱.
۱۲۳. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۴.
۱۲۴. همان، خطبه ی ۲۱۴.
۱۲۵. همان، خطبه ی ۱۹۸.
۱۲۶. همان، قصار ۳۴۹.
۱۲۷. رک. عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، گفتار قرائت های مختلف از دین.
۱۲۸. عبدالکریم سروش، بسط تجربه ی نبوی، تهران، انتشارات صراط، صص ۲۹ - ۳۰.
۱۲۹. عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ج ۲، نشر ذره، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۷۷۲.

۱۳۰. همان، ص ۷۷۳.
۱۳۱. همان، ص ۷۷۴.
۱۳۲. همان، ج ۵، صص ۲۵۵۹ - ۲۵۶۰.
۱۳۳. همان، ج ۵، ص ۲۶۳۰.
۱۳۴. همان، ج ۲، ص ۷۷۴.
۱۳۵. همان، ص ۷۷۷.
۱۳۶. همان، ص ۷۷۸.
۱۳۷. همان، ص ۷۹۵.
۱۳۸. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ی ۷۲.
۱۳۹. همان، خطبه ی ۸۳.
۱۴۰. همان، خطبه ی ۱۱۶.
۱۴۱. همان، خطبه ی ۱۴۷.
۱۴۲. همان، خطبه ی ۹۱.
۱۴۳. همان، خطبه ی ۹۱.
۱۴۴. همان، خطبه ی ۸۱.
۱۴۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۹.
۱۴۶. فرهنگ آفتاب، ج ۵، ص ۲۶۲۳.
۱۴۷. رک: همان، ج ۲، ص ۷۹۵.
۱۴۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۵.
۱۴۹. فرهنگ آفتاب، ج ۵، ص ۲۶۳۸.
۱۵۰. همان، ص ۲۶۳۷.
۱۵۱. نهج البلاغه، کلمه ی ۲۵۲.
۱۵۲. عبدالمجید معادی خواه، خورشید بی غروب: نهج البلاغه، ص ۱۸۰.
۱۵۳. شرح غرر درر آمدی، ج ۱، صص ۳۶ و ۱۳۲.
۱۵۴. شرح غرر درر آمدی، ج ۱، صص ۳۶ و ۱۳۲.
۱۵۵. شرح غرر درر آمدی، ج ۱، صص ۳۶ و ۱۳۲.
۱۵۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۶.
۱۵۷. همان.

۱۵۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸.
۱۵۹. همان، خطبه ی ۱۱۰.
۱۶۰. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۸.
۱۶۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۳.
۱۶۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۹.
۱۶۳. خطبه ی ۱۸۹.
۱۶۴. خطبه ی ۱۹۲.
۱۶۵. احقاق الحق، ج ۷، ص ۶۲۱.
۱۶۶. ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۸.
۱۶۷. حکمت، ۱۴۷.
۱۶۸. خطبه ی ۲۱۰.
۱۶۹. خطبه ی ۱.
۱۷۰. خطبه ی ۲۱۱.
۱۷۱. خطبه ی ۲۳۴ و حکمت ۸۷ و ۱۴۷.
۱۷۲. فروع کافی، کتاب القضاء حدیث ۱۰.
۱۷۳. محمد دشتی، امام علی و علم و هنر ص ۳۱۴.
۱۷۴. محمد دشتی، امام علی و مباحث تربیتی.
۱۷۵. محمد دشتی، امام علی و مسائل حقوقی.
۱۷۶. حسن سبحانی، نظام اقتصادی اسلام، سازمان تبلیغات ۷۳ چاپ اول، ص ۴۴ ۴۷؛ سید محمدباقر صدر، اقتصادنا، مکتب الاعلام الاسلامی ۱۴۱۷ ق، الطبعة الاولى ص ۲۸۱.
۱۷۷. نهج البلاغه نامه ی ۵۳.
۱۷۸. همان.
۱۷۹. همان.
۱۸۰. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه ی ۵۱.
۱۸۱. همان، نامه ی ۵۲.
۱۸۲. حکمت ۳۹۰.
۱۸۳. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه ی ۵۳.
۱۸۴. پیشین.

۱۸۵. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه ی ۵۲.
۱۸۶. نامه ی ۵۳.
۱۸۷. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸، حدیث ۱۸۳.
۱۸۸. محمد دشتی، امام علی علیه السلام و اقتصاد، ص ۶۰ - ۶۲.
۱۸۹. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۱.
۱۹۰. خوئی، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۹۴.
۱۹۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۶.
۱۹۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۲.
۱۹۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۳.
۱۹۴. نهج البلاغه نامه ی ۲۵.
۱۹۵. جعفر مرتضی عاملی، السوق فی ظل الدوله الاسلامیه، ص ۵۲.
۱۹۶. نامه ی امام علی به عثمان بن حنیف فرمان دار بصره، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۰۷.
۱۹۷. مانند برخورد با اندوخته های قنبر، سربازان سپاه، سوء استفاده فرمان داران، برادرش عقیل، مصادره ی زمین ها.
۱۹۸. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ سوم، ص ۳۳.
۱۹۹. آنتونی کوئین، فلسفه ی سیاسی، ترجمه ی مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات الهدی، ص ۴ و ۴۸.
۲۰۰. حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ص ۱۹.
۲۰۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۳.
۲۰۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۸.
۲۰۳. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶.
۲۰۴. خطبه ی ۲۰۰.
۲۰۵. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.
۲۰۶. همان، خطبه ی ۳.
۲۰۷. همان، خطبه ی ۱۰۵.
۲۰۸. محمد دشتی، امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی، ص ۹۶ - ۷.
۲۰۹. همان، خطبه ی ۱۹۲.
۲۱۰. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۳۱.
۲۱۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲۱۲. خطبه ی ۸۴.
۲۱۳. نامه ی ۱۷.
۲۱۴. خطبه ی ۱۳۵.
۲۱۵. خطبه ی ۱۹.
۲۱۶. خطبه ی ۱۲۲.
۲۱۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰.
۲۱۸. علامه خوبی، منهاج البراعه، بنیاد فرهنگی امام، ج ۱۶، ص ۳۶۳؛ و مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۲۵۱.
۲۱۹. مهدی ایران نژاد پاریزی و پرویز ساسان گهر، سازمان مدیریت از تئوری تا عمل، مؤسسه ی بانکداری ایران، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۳، ص ۲۰.
۲۲۰. فردریک و نیسلو تیلور، اصول مدیریت علمی، ترجمه ی محمدعلی طوسی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ص ۲۳.
۲۲۱. ر.ک: به سازمان و مدیریت از تئوری تا عمل، فصل دوم و سوم.
۲۲۲. ر.ک: گری دسلر، مبانی مدیریت، ترجمه ی داود مدنی، نشر قومس و هرولد کونتز و دیگران، اصول مدیریت، ترجمه ی محمدعلی طوسی و دیگران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۲۲۳. نهج البلاغه، خطبه ی ۴۴.
۲۲۴. همان، نامه ی ۴۲.
۲۲۵. همان، نامه ی ۴۲.
۲۲۶. نامه ی ۲۰.
۲۲۷. نامه ی ۶۱.
۲۲۸. نامه ی ۷۱.
۲۲۹. نامه های ۱۹، ۲۷، ۴۷، ۲۶.
۲۳۰. ر.ک: عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، مدخل رهبری، انتشارات ذره، ج ۵، صص ۲۸۴۲ - ۲۹۰۴؛ محمدرضا حکیمی، الحیاه، ج ۱، ص ۳۵۶ - ۷؛ میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۷۱؛ نهج البلاغه، نامه ی ۳۳، حکمت ۱۷۶، خطبه ی ۲۱۶، نامه ی ۵.
۲۳۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۴، نامه ی ۵۳، ۳۱، حکمت ۳۳۹، نامه ی ۴۱ و غرر الحکم.
۲۳۲. علی رضائیان، اصول مدیریت، انتشارات سمت، ص ۲۰۰.
۲۳۳. همان، صص ۲۰۲ - ۲۰۵.
۲۳۴. همان، ص ۲۰۷.

۲۳۵. رک: غرر الحکم ماده عدل؛ نهج البلاغه، نامه ی ۲۷ و ۴۶ و ۵۳ و خطبه ی ۲۰۹ و حکمت ۱۵۳ و ۱۶۴.
۲۳۶. میزان الکمه، ج ۶، ص ۵۵۱.
۲۳۷. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱.
۲۳۸. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.
۲۳۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۵.
۲۴۰. همان، خطبه ی ۶.
۲۴۱. همان، خطبه ی ۳۴.
۲۴۲. همان، خطبه ی ۳۹.
۲۴۳. همان، خطبه ی ۱۰.
۲۴۴. همان، خطبه ی ۱۱.
۲۴۵. همان، خطبه ی ۲۵۶.
۲۴۶. همان، خطبه ی ۱۲۱ و ۱۲۴.
۲۴۷. همان، نامه ی ۲۱ و ۲۴.
۲۴۸. همان، نامه ی ۲۱ و ۲۴.
۲۴۹. محمد دشتی، الگوهای رفتاری، امام علی و مدیریت، ج ۷، مؤسسه ی فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین، صص ۷۰ - ۹۰.
۲۵۰. علی اکبر سیف، روان شناسی پرورشی، ص ۱۴.
۲۵۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۳، ۷، ۸۷، ۱۹۹، ۱.
۲۵۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.
۲۵۳. همان، نامه ی ۲۷.
۲۵۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۰.
۲۵۵. همان، ج ۱، ص ۳۶۱.
۲۵۶. همان، ص ۳۲۰.
۲۵۷. حلیه المتقین، باب ششم، فصل هفتم و هشتم؛ باب هفتم، فصل چهارم و هفتم و نهم.
۲۵۸. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۲۹، حدیث ۱۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۵۲، حدیث ۱۰.
۲۵۹. محمد دشتی، الگوهای رفتاری، امام علی و بهداشت و درمان، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین، ج ۱۴، فصل هفتم، ص ۱۶۳ - ۲۵۶.

۲۶۰. المحقق الحلبي، شرايع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، تعليق السيد صادق الشيرازي، تهران: انتشارات استقلال، ج ۱، ص ۶.
۲۶۱. محمدباقر الصدر، الفتاوى الواضحه، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۴.
۲۶۲. نهج البلاغه، خطبه ي ۲۲۹، ۳۴، ۱۷۰، ۲۱۶ و نامه ي ۶، ۵۳، ۵۰.
۲۶۳. همان، خطبه ي ۲۱۶، نامه ي ۲۷، حکمت ۳۷.
۲۶۴. همان، حکمت ۳۹۹.
۲۶۵. همان، خطبه ي ۲۲۴ ۱۶۷ و نامه ي ۲۵.
۲۶۶. همان، نامه ي ۱۴ و ۲۹.
۲۶۷. همان، نامه ي ۵۳.
۲۶۸. همان، خطبه ي ۲۷ و نامه ي ۱۹.
۲۶۹. همان، نامه ي ۵۳.
۲۷۰. همان، نامه ي ۳۱ و ۱۴.
۲۷۱. همان، نامه ي ۵۳.
۲۷۲. همان، نامه ي ۵۳ و ۵۰.
۲۷۳. همان، نامه ي ۵۳.
۲۷۴. همان، نامه ي ۵۳.
۲۷۵. همان، خطبه ي ۲۳ و نامه ي ۳۱ و ۴۷.
۲۷۶. همان، نامه ي ۶۷.
۲۷۷. همان، نامه ي ۴۷.
۲۷۸. همان، نامه ي ۴۷.
۲۷۹. خطبه ي ۱، ۹۴، ۹۶، ۹۱.
۲۸۰. خطبه ي ۱۴۷، ۱۰۰، ۱۰۹، ۳۳، ۷۲، ۱.
۲۸۱. خطبه ي ۱۱۲، ۱۰۹، ۳۲.
۲۸۲. خطبه ي ۱۰۰، ۱۰۹، ۹۷.
۲۸۳. تلخيص از؛ جاذبه و دافعه ي علي عليه السلام نوشته ي استاد شهيد مرتضى مطهرى، مجموعه آثار ج ۱۶، انتشارات صدرا، چاپ دوم، تير ۱۳۷۸.
۲۸۴. نهج البلاغه، خطبه ي ۱۴۹.
۲۸۵. همان، حکمت ۴۲.

۲۸۶. سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.
۲۸۷. سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.
۲۸۸. اقتباس از سوره ی مائده، آیه ی ۵۴.
۲۸۹. سیره ی ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۰.
۲۹۰. نهج البلاغه، خطبه ی ششقیه، ۳.
۲۹۱. نهج البلاغه، کلمه ی قصار ۲۸۹، ترجمه ی محمد دشتی.
۲۹۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.
۲۹۳. همان، خطبه ی ۱۸۷.
۲۹۴. همان، خطبه ی ۳.
۲۹۵. همان، خطبه ی ۴.
۲۹۶. همان، خطبه ی ۱۰.
۲۹۷. در این که مراد حضرت از برادر کیست چندان مشخص نیست. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۸۳.
۲۹۸. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج اول، واژه ی اخوان الصدیق.
۲۹۹. پیشین.
۳۰۰. پیشین.
۳۰۱. پیشین.
۳۰۲. پیشین.
۳۰۳. پیشین.
۳۰۴. پیشین.
۳۰۵. پیشین.
۳۰۶. پیشین.
۳۰۷. پیشین.
۳۰۸. پیشین.
۳۰۹. سوره ی انفال، آیات ۲، ۴.
۳۱۰. نهج البلاغه، تحقیق فیض الاسلام، خطبه ی ۲۸.
۳۱۱. پیشین.
۳۱۲. سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

۳۱۳. میزان الحکمة، ج ۴، شماره ی ۵۷۵۲.
۳۱۴. نهج البلاغه، کلمه ی ۱۳۱.
۳۱۵. همان، کلمه ی ۱۳۳.
۳۱۶. ارشاد القلوب، ص ۲۰۱.
۳۱۷. میزان الحکمة، ج ۱ و ۲.
۳۱۸. سوره ی انسان، آیه ی ۷۸.
۳۱۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۱.
۳۲۰. نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.
۳۲۱. همان.
۳۲۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۵.
۳۲۳. میزان الحکمه، ج ۷، شماره ی ۱۰۸۱۶، ۱۰۸۲۳ و ۱۰۸۲۴.
۳۲۴. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۳۲۵. سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.
۳۲۶. سوره ی مؤمن، آیه ی ۴.
۳۲۷. میزان الحکمه، ج ۲، شماره ی ۲۲۸۵، ۲۲۸۲.
۳۲۸. سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.
۳۲۹. میزان الحکمة، ج ۱، شماره ی ۱۲۱۰۷.
۳۳۰. سوره ی زخرف، آیه ی ۴۳، ۴۴.
۳۳۱. سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۸.
۳۳۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳؛ و حسین الخطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۶۵.
۳۳۳. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۶.
۳۳۴. سوره ی اسراء، آیه ی ۳۷.
۳۳۵. سوره ی نور، آیه ی ۳۰.
۳۳۶. سوره ی معارج، آیات ۱۹-۲۲.
۳۳۷. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.
۳۳۸. مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۹۸۳ و ۹۸۴.
۳۳۹. سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.
۳۴۰. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۵۰۳-۳۵۰۰.

۳۴۱. نهج البلاغه، کلام ۲۰۱.
۳۴۲. همان، خطبه ی ۸۷.
۳۴۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳.
۳۴۴. همان، خطبه ی ۱۰۹.
۳۴۵. همان، نامه ی ۴۵.
۳۴۶. همان، حکمت ۷۷.
۳۴۷. مثنوی معنوی، دفتر اول.
۳۴۸. همان، حکمت ۴۳۲.
۳۴۹. همان، حکمت ۳۵۹.
۳۵۰. همان، خطبه ی ۱۵۳.
۳۵۱. همان، نامه ی ۶۹.
۳۵۲. نهج البلاغه، کلام ۱۳۱.
۳۵۳. همان، نامه ی ۵۳.
۳۵۴. محمد بن محمدالشعیری، جامع الاخبار، تحقیق حسن المصطفوی، مرکز نشر کتاب، تهران ۱۳۸۲ ق، ص ۹
- ۱۲۸.
۳۵۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۳.
۳۵۶. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۱۷۲.
۳۵۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹.
۳۵۸. همان، خطبه ی اول و خطبه ی ۱۹۲.
۳۵۹. همان، خطبه ی ۱۴۷.
۳۶۰. همان، خطبه ی ۱۰۸.
۳۶۱. همان، حکمت ۴۷۴ و نامه ی ۳۱.
۳۶۲. همان، خطبه ی ۶۴.
۳۶۳. همان، نامه ی ۳۱.
۳۶۴. همان، کلام ۲۲۲.
۳۶۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۶.
۳۶۶. همان، خطبه ی ۱.
۳۶۷. نهج البلاغه، کلام ۱۶، ۲۲۲.

۳۶۸. همان، نامه ی ۵۳.
۳۶۹. همان، نامه ی ۲۵.
۳۷۰. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۶۰.
۳۷۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱ و شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۱۳۷.
۳۷۲. همان، خطبه ی ۱۵۳.
۳۷۳. همان، نامه ی ۳۱.
۳۷۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.
۳۷۵. همان، حکمت ۳۶۸.
۳۷۶. همان، خطبه ی ۹۰.
۳۷۷. همان، نامه ی ۵۵، خطبه ی ۱۴۴، حکمت ۹۳.
۳۷۸. همان، خطبه ی ۱۹۸.
۳۷۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۸۶.
۳۸۰. همان، خطبه ی ۱۱۰.
۳۸۱. همان، خطبه ی ۱۸۸.
۳۸۲. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۲۲.
۳۸۳. نهج البلاغه، نامه ی ۴۹.
۳۸۴. همان، نامه ی ۳۱.
۳۸۵. شرح غررالحکم، ج ۳، ص ۲۰۰.
۳۸۶. همان، ج ۱، ص ۳۵۷.
۳۸۷. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷.
۳۸۸. جاذبه و دافعه ی علی علیه السلام، ص ۱۷۷.
۳۸۹. غررالحکم، ص ۴۴۹.
۳۸۰. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۳.
۳۹۱. غررالحکم، ص ۳۴۰.
۳۹۲. نهج البلاغه تحقیق فیض الاسلام، ص ۱۸۰.
۳۹۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۷.
۳۹۴. روضه ی کافی، ص ۹۳.
۳۹۵. غررالحکم.

۳۹۶. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۳۹۷. غررالحکم.
۳۹۸. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۳۹۹. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۴۰۰. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۸، حدیث ۹۰۷۵.
۴۰۱. غررالحکم.
۴۰۲. پیشین.
۴۰۳. غررالحکم.
۴۰۴. غررالحکم.
۴۰۵. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۴۰۶. نهج البلاغه نامه ی ۵۳، خطبه ی ۱۰۸، ۱۹۲، حکمت ۲۵۵، ۲۳۲.
۴۰۷. سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۰.
۴۰۸. سوره ی اعراف، آیه ی ۸۵.
۴۰۹. سوره ی اعراف، آیه ی ۵۶.
۴۱۰. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۰.
۴۱۱. سوره ی بقره، آیات ۱۱ و ۱۲.
۴۱۲. داریوش آشوری، دانش نامه ی سیاسی، تهران: سهروردی و مروارید، ۱۳۶۶، ص ۷۲؛ و فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۸۶.
۴۱۳. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۸۶.
۴۱۴. دانش نامه ی سیاسی، ص ۵۰.
۴۱۵. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۹۴.
۴۱۶. همان، ص ۱۴.
۴۱۷. دانش نامه ی سیاسی، ص ۱۵.
۴۱۸. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۵.
۴۱۹. همان، ص ۲۹۸ و فرهنگ علوم سیاسی، ص ۶۵.
۴۲۰. همان، ص ۲۹۹.
۴۲۱. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۹۴.
۴۲۲. غررالحکم، ج ۶، ص ۳۶۲.

٤٢٣. همان، ج ٤، ص ١٩٤.
٤٢٤. نهج البلاغه، نامه ی ٥٣.
٤٢٥. نهج البلاغه، خطبه ی ١٧٨.
٤٢٦. نهج البلاغه، حکمت ١٠٣.
٤٢٧. همان، نامه ی ٤٣.
٤٢٨. همان، خطبه ی ١٩٨.
٤٢٩. همان، کلمات قصار ٨٩.
٤٣٠. همان، نامه ی ٣١.
٤٣١. غررالحکم و درر الکلم، ج ٢، ص ٢٧٥.
٤٣٢. همان، ج ٤، ص ٢٩٥.
٤٣٣. همان، ج ٤، ص ٢٥٥.
٤٣٤. نهج البلاغه، کلمات قصار ٢٥٢.
٤٣٥. من کمال السعاده السعی فی صلاح الجمهور، همان، ج ٦، ص ٣٠.
٤٣٦. ان الناس الی صالح الادب احوج منهم الی افضه و الذهب همان، ج ٢، ص ٥٦٩.
٤٣٧. نهج البلاغه، خطبه ی ١٢٩.
٤٣٨. نهج البلاغه، نامه ی ٥٣.
٤٣٩. همان، نامه ی ٦٣.
٤٤٠. همان، نامه ی ٢٨.
٤٤١. همان، خطبه ی ١٩٢.
٤٤٢. همان، نامه ی ٥٣.
٤٤٣. عند فساد النبیّه ترتفع البرکه ی غررالحکم و درر الکلم، ج ٤، ص ٣٢٧.
٤٤٤. نهج البلاغه، خطبه ی ٢١٦.
٤٤٥. همان، خطبه ی ١٣١.
٤٤٦. همان، نامه ی ٥٣.
٤٤٧. همان، خطبه ی ٢١٦.
٤٤٨. همان، خطبه ی ٢٥.
٤٤٩. همان، نامه ی ٥٣.
٤٥٠. همان، خطبه ی ٩٤.

۴۵۱. همان، نامه ی ۵۳.
۴۵۲. همان، نامه ی ۵۳ و خطبه ی ۲۱۵؛ نامه ی ۲۰؛ نامه ی ۴۱.
۴۵۳. همان، حکمت ۲۴۷؛ خطبه ی ۱۲۱؛ نامه ی ۴۶، ص ۱۹.
۴۵۴. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۴.
۴۵۵. میزان الحکمه ی، ج ۱۰، ص ۶۱۴.
۴۵۶. بحارالانوار، ج ۴۱، باب عبادته و خوفه علیه السلام، ح ۴.
۴۵۷. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
۴۵۸. بحارالانوار، ج ۴۱، ح ۱۷.
۴۵۹. بحارالانوار، ج ۴۱، ح ۱۳.
۴۶۰. سید هادی کاشف الغطا، مستدرک نهج البلاغه، بیروت: منشورات مکتبه ی الاندلس، ص ۱۶۰.
۴۶۱. نهج البلاغه، تحقیق صبیح صالح، خطبه ی ۱۵۲.
۴۶۲. همان، خطبه ی ۱.
۴۶۳. همان، خطبه ی ۲۱۳.
۴۶۴. همان، خطبه ی ۱۵۲.
۴۶۵. دعای صباح.
۴۶۶. همان، خطبه ی ۱۹۵.
۴۶۷. شیخ صدوق، توحید، ص ۳۰۵. ۳۰۶.
۴۶۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.
۴۶۹. همان، خطبه ی ۱۶۳.
۴۷۰. همان، خطبه ی ۹۹.
۴۷۱. همان، کلام ۱۷۹؛ خطبه ی ۱۸۵ و کلام ۱۸۲.
۴۷۲. همان، خطبه ی ۴۵، ۱۸۶، ۱۷۹ و کلام ۱۷۹.
۴۷۳. همان، کلام ۱۸۲.
۴۷۴. همان.
۴۷۵. همان، خطبه ی ۱۸۵.
۴۷۶. همان، خطبه ی ۱۵۲.
۴۷۷. همان، خطبه ی ۹۱.
۴۷۸. همان، خطبه ی ۱۶۵، ۱۵۵ و کلام ۱۸۲ و ۱۸۵.

۴۷۹. ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۴.
۴۸۰. دعای صباح.
۴۸۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۱ ۱۸۶ ۱۸۲ کلام ۹۰ ۴۹.
۴۸۲. ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۸. ۲۰۹.
۴۸۳. نهج البلاغه، خطبه ی های ۱۰۳ ۱۱۳ ۲۳۰ ۱۸۸ ۲۱۳؛ نامه های ۶۹ ۳۱؛ حکمت ۴۴ ۴۳۳ ۱۲۶.
۴۸۴. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.
۴۸۵. الفتح، ص ۳۸۹.
۴۸۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۲.
۴۸۷. همان، خطبه ی ۲۲.
۴۸۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۳۱.
۴۸۹. همان، خطبه ی ۹۱.
۴۹۰. همان، خطبه ی ۱۵.
۴۹۱. الفتح، ص ۳۹۲.
۴۹۲. ر.ک: اطلس الوطن العربی و العالم، مؤسسه جیوبر و جکتس، بیروت، ۱۹۸۶، ج ۳، ص ۹۴.
۴۹۳. نهج البلاغه خطبه ی ۱۲۶.
۴۹۴. همان، نامه ی ۵۳ و نامه ی ۲۰ و نامه ی ۴۱.
۴۹۵. ر.ک: فصل شیوه مدیریتی امام علی علیه السلام.
۴۹۶. محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵ ص ۴۶.
۴۹۷. همان، ج ۴، ص ۷۳.
۴۹۸. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.
۴۹۹. مستدرک الوسائل، قم: موسسه احیاء التراث، ج ۱۷، ص ۳۴۸.
۵۰۰. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۶۹.
۵۰۱. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.
۵۰۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.
۵۰۳. همان، نامه ی ۵۱.
۵۰۴. همان، نامه ی ۷۶، ۲۷، ۵۰، ۵۳.
۵۰۵. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۵۸.
۵۰۶. همان، ج ۱، ص ۲۷۵.

۵۰۷. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.
۵۰۸. همان، کلام ۱۶.
۵۰۹. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹۶.
۵۱۰. تحف العقول، ص ۶۰.
۵۱۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۵۴.
۵۱۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶.
۵۱۳. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.
۵۱۴. پیشین.
۵۱۵. نهج البلاغه، نامه ی ۴۱.
۵۱۶. غررالحکم، ج ۱، ص ۵۰.
۵۱۷. تحف العقول، ص ۱۱۹.
۵۱۸. نهج البلاغه، نامه ی ۲۷.
۵۱۹. همان، کلام ۱۲۵.
۵۲۰. جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۴۷۲.
۵۲۱. نهج البلاغه، کلام ۱۳۱.
۵۲۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۳.
۵۲۳. همان، خطبه ی ۱۶۰.
۵۲۴. ابوجعفر کلینی، اصول الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸، ق، ج ۲، ص ۱۶۴.
۵۲۵. نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.
۵۲۶. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.
۵۲۷. همان، نامه ی ۵۳.
۵۲۸. پیشین.
۵۲۹. همان، نامه ی ۶۲.
۵۳۰. کتاب الخراج لابی یوسف القاضی، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۹۹، ق، ص ۱۱۸.
۵۳۱. سیره ی ابن هشام، ترجمه ی سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۳۷، ۳۳۴.
۵۳۲. سوره ی مائده، آیه ی ۶۷.

۵۳۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲.
۵۳۴. ابن اثیر، الكامل، ج ۲، ص ۳۳.
۵۳۵. همان، ص ۳۲۶.
۵۳۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷.
۵۳۷. ابن قتیبه الدینوری، الامامة و السياسة، ص ۱۳.
۵۳۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۳.
۵۳۹. همان.
۵۴۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۴.
۵۴۱. نهج البلاغه، کلام ۱۳۰.
۵۴۲. الكامل، ج ۳، ص ۱۹۰.
۵۴۳. الغارات، ج ۱، ص ۳۱۰.
۵۴۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۳.
۵۴۵. الامامة و السياسة، ص ۵۱.
۵۴۶. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶، ۳۷.
۵۴۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.
۵۴۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.
۵۴۹. شیخ مفید، الجمل، ص ۸۹.
۵۵۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱. الجمل، ص ۳۵۲، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۸.
۵۵۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲.
۵۵۲. نصر بن مزاحم المنقری، وقعة صفین، ص ۲۹ و نهج البلاغه، نامه ی ۸ و خطبه ی ۴۳.
۵۵۳. نهج البلاغه، نامه ی ۷۷.
۵۵۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۲.
۵۵۵. «کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، بر آن چه که می خورند گناهی نیست».
۵۵۶. محمود شهابی، ادوار فقه، ج اول، ص ۵۱۲.
۵۵۷. ترجمه ی الغدیر، ج ۱۵، ص ۲۱۹.
۵۵۸. ترجمه ی الغدیر، ج ۱۶، ص ۱۷۳ و ۲۰، ج ۱۷، ص ۱۵۸ و ۲۰.
۵۵۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۹۱.
۵۶۰. همان، خطبه ی ۳.

۵۶۱. همان.
۵۶۲. همان، خطبه ی ۳۳.
۵۶۳. همان، خطبه ی ۱۲۶.
۵۶۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۶.
۵۶۵. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳.
۵۶۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۵۴.
۵۶۷. همان، خطبه ی ۹۲.
۵۶۸. ترجمه ی الغدير، ج ۱۹، ص ۳۰۴.
۵۶۹. نهج البلاغه، نامه ی ۱۰ و نامه ی ۳۹.
۵۷۰. همان، نامه ی ۶۴.
۵۷۱. نهج البلاغه، نامه ی ۱۷.
۵۷۲. همان، نامه ی ۶۴.
۵۷۳. همان، کلمات قصار ۳۶۵، ۳۶۶ و ۴۱ و خطبه ی ۱۹۲.
۵۷۴. همان، خطبه ی ۱۳۶.
۵۷۵. همان، خطبه ی ۱۶۵.
۵۷۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۳.
۵۷۷. ادوار فقه، ج ۳، ص ۳۳۲.
۵۷۸. نهج البلاغه، نامه ی ۲۰.
۵۷۹. نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.
۵۸۰. شيخ مفيد، الاختصاص، ص ۱۵۰.
۵۸۱. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۵.
۵۸۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۹.
۵۸۳. همان، ص ۱۰۸.
۵۸۴. بحار الانوار، ج ۲، حديث ۲۵.
۵۸۵. همان ج ۳۳، حديث ۱۵۴.
۵۸۶. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ی ششقيه، ۳.
۵۸۷. سيد جعفر مرتضى عاملی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱، ص ۵۱ ۶۰ و علامه عبدالحسين امينی، الغدير، ج ۶، ص ۴۲.

۵۸۸. پیشین.

۵۸۹. سید عبدالحسین شرف الدین النص والاجتهاد، ص ۴۲، الغدير، ج ۶، ص ۱۴۴ ۱۴۲.
۵۹۰. نهج البلاغه، خطبه ی ۸۸.
۵۹۱. همان، خطبه ی ۱۰۳.
۵۹۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۶.
۵۹۳. همان، خطبه ی ۳.
۵۹۴. همان، خطبه ی ۳۷ و کلمات قصار ۲۸۹ و خطبه ی ۵۶.
۵۹۵. همان، خطبه ی ۱۲۶ و شرح ابن ابی الحديد، ج ۸، ص ۱۲۶ و ج ۲، ص ۲۰۳.
۵۹۶. شرح ابن ابی الحديد، ج ۷، ص ۳۶.
۵۹۷. تاريخ المدينة المنوره، ج ۳، ۱۰۴۳، به نقل از تاريخ الخلفا.
۵۹۸. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۷۲.
۵۹۹. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱، ص ۳ و ۱۸۲.
۶۰۰. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۹.
۶۰۱. همان، خطبه ی ۱۹۰.
۶۰۲. همان، خطبه ی ۱۰۹.
۶۰۳. غررالحکم، ج ۲، ۱۹۵ ۱۸۸.
۶۰۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۰.
۶۰۵. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱، ص ۱۸۸، ۱۸۵.
۶۰۶. ر. ک: به ابن هشام، السيره النبويه، الجزء الاول، بيروت، دارالقلم، ص ۲۸۱؛ و عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بيروت دار احیاء التراث العربی، مجلد الاول، صص ۴۸۸ ۴۸۷.
۶۰۷. تاريخ طبری، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، ج ۴، ص ۱۳۲۷.
۶۰۸. یعقوبی، تاريخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.
۶۰۹. تاريخ الطبری، ج ۳، مطبعة الاستقامة بالقاهرة، ۱۳۵۷، ص ۴۶۲.
۶۱۰. علی بن الحسین بن علی مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲.
۶۱۱. نصر بن مزاحم منقری، واقعه ی صفین در تاریخ، کریم زمانی، مؤسسه ی خدمات فرهنگی رسا، ص ۲۳۶.
۶۱۲. تاريخ طبری، ابوالقاسم پاینده، ج ۶، ص ۲۵۹۸.
۶۱۳. المعجم الوسیط، ص ۶۷۳؛ منجد الطلاب، ص ۴۰۸؛ نثر طوی، ص ۲۴۳.

۶۱۴. ر.ک: سوره ی ذاریات ۱۳ و ۱۴؛ سوره ی توبه، آیه ی ۴۹؛ سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۳؛ سوره ی طه، آیه ی ۴۰.

۶۱۵. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ی ۹۳، ۹۲، ۱۲۲، ۱۵۱.

۶۱۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۵۰.

۶۱۷. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۶.

۶۱۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۷.

۶۱۹. همان، خطبه ی ۱۰۱ و نیز ر.ک به خطبه ی ۱۳۸ و مراد حضرت علی علیه السلام از این شخص، ظاهراً عبدالملک بن مروان است که به کوفه، لشکرکشی کرد و مصعب بن زبیر را کشت و مردم کوفه را به خاک و خون کشید.

۶۲۰. همان، خطبه ی ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۲۲.

۶۲۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۳۸.

۶۲۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۸.

۶۲۳. کلمات قصار.

۶۲۴. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲۹ و رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۹۵.

۶۲۵. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۲.

۶۲۶. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۲، نامه ی ۹، ۳۱ و خطبه ی ۳۳، ۲۱۳، ۵۰، ۱۴۸.

۶۲۷. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱.

۶۲۸. همان، خطبه ی ۱۷۴.

۶۲۹. همان، نامه ی ۴۸.

۶۳۰. همان، نامه ی ۱۰.

۶۳۱. همان، خطبه ی ۱۰.

۶۳۲. همان، خطبه ی ۹۳.

۶۳۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵.

۶۳۴. الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۹؛ احتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰.

۶۳۵. الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۶، ۲۰۷؛ احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲، ۱۵۱.

۶۳۶. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.

۶۳۷. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۶۰۴.

۶۳۸. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.

۶۳۹. همان.
۶۴۰. نهج البلاغه، خطبه ی ۳۳.
۶۴۱. همان، خطبه ی ۱۳۱.
۶۴۲. همان، خطبه ی ۲۰۵.
۶۴۳. سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، ص ۱۰۶، ۱۰۵.
۶۴۴. ر. ک: فصل جامعه ی مطلوب علوی.
۶۴۵. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ی ۴۱.
۶۴۶. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ی ۱۹۱، ج ۴، ص ۱۶۳.
۶۴۷. پیشین، خطبه ی ۱۳۱، صص ۷، ۴۰۶ و خطبه ی ۳۳، ص ۱۱۱.
۶۴۸. همان.
۶۴۹. همان.
۶۵۰. همان.
۶۵۱. همان، خطبه ی ۴۰، ص ۱۲۵ و خطبه ی ۳، ص ۵۲.
۶۵۲. همان.
۶۵۳. همان.
۶۵۴. همان.
۶۵۵. همان.
۶۵۶. همان، نامه ی ۵۳، ص ۱۰۱۱.
۶۵۷. همان، حکمت ۳۴۲، نامه ی ۵۳، خطبه ی ۲۰۷.
۶۵۸. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه ی علی علیه السلام، انتشارات صدرا، تهران، چاپ دهم، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴.
۶۵۹. نهج البلاغه، حکمت، ۴۲۰.
۶۷۰. وقعه الصفین؛ ص ۹۲، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۸۰.
۶۷۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱.
۶۷۲. همان نامه ی، خطبه ی ۵۳.
۶۷۳. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳، و نیز ر، ک: خطبه ی ۸۳، ۹۹، ۱۱۱.
۶۷۴. همان، خطبه ی ۱۶۱، نامه ی ۵۰.
۶۷۵. همان، نامه ی ۵۳.
۶۷۶. نهج البلاغه، نامه ی ۵۳.

٦٧٧. هاشم معروف حسینی، سیره الائمة الاثنی عشر، ص ٢٣٣١ و مروج الذهب، ج ٢، ص ٤٢١.
٦٧٨. نهج البلاغه، خطبه ی ٩٣.
٦٧٩. همان، خطبه ی ٣٨.
٦٨٠. نهج البلاغه، نامه ی ٥٣.
٦٨١. همان، خطبه ی ٢٣٤، ٢٧.
٦٨٢. همان، نامه ی ٥٣.
٦٨٣. همان.
٦٨٤. ر. ک: امیرالمؤمنین و مخالفان او، انتشارات امام باقر علیه السلام.
٦٨٥. شرح ابن ابی الحدید، ج ٤، ص ١٠٠.
٦٨٦. همان، ص ٨٣.
٦٨٧. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ٢، ص ٦٥، ج ١، ص ٢٩٧.
٦٨٨. همان، ج ٢، ص ٦٥.
٦٨٩. همان، ج ٥، ص ١٢٩.
٦٩٠. تاریخ طبری، ج ٣، ص ٥٤٧.
٦٩١. شرح ابن ابی الحدید، ج ٤، ص ٧٧.
٦٩٢. ر. ک: به امیرالمؤمنین و مخالفان او، صص ٤٨ ٤٨.
٦٩٣. شرح ابن ابی الحدید، ج ٤، ص ٧٢.
٦٩٤. همان، ص ١٠٣.
٦٩٥. همان، ص ٥٨.
٦٩٦. کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٣١٣.
٦٩٧. الجامع لاحکام القرآن، ج ٤، ص ٧٣.
٦٩٨. شرح ابن ابی الحدید، ج ٤، ص ٩٩.
٦٩٩. کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٢٠٢ ٢٠١.
٧٠٠. شرح ابن ابی الحدید، ج ٢، ص ١١٤.
٧٠١. کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٢٥٣.
٧٠٢. نهج البلاغه، خطبه ی ٦٧.
٧٠٣. همان، خطبه ی ١٧٢.
٧٠٤. همان، خطبه ی ٦.

۷۰۵. امام علیؑ در خطبه ی ۷۴، ۱۱۸، ۴۵، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۹۷، ۱۶۲ و نامه ی ۲۸ و ۶۲ و... از حق خود دفاع کرده و خلافت را حق مسلم خویش معرفی می کند.
۷۰۶. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۵.
۷۰۷. نهج البلاغه، نامه ی ۶۲.
۷۰۸. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷.
۷۰۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۶.
۷۱۰. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۸.
۷۱۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹.
۷۱۲. تاریخ القرآن، ص ۵۴ ۵۳؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۳۰.
۷۱۳. شیخ مفید الارشاد، ص ۳۶۵.
۷۱۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳.
۷۱۵. سیره ی ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶.
۷۱۶. رک: الغدير، ینابیع الموده، عبقات الانوار، احقاق الحق، بحارالانوار.
۷۱۷. سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.
۷۱۸. قرآن مجید، ترجمه ی منظوم، امید مجد.
۷۱۹. تفسیر طبری، ج ۴، ص ۳۸۹؛ الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹؛ تفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰؛ واحدی نیشابوری اسباب النزول، ص ۱۱۳؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۴۹.
۷۲۰. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.
۷۲۱. استاد مطهری در کتاب امامت و رهبری، ص ۱۸۰ نیز با توجه به مراتب و حالات مختلف اولیای الهی به فخررازی پاسخ می دهد.
۷۲۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸ و ۲۵.
۷۲۳. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵.
۷۲۴. زن در آئینه ی جلال و جمال، ص ۱۸۵.
۷۲۵. نهج البلاغه، نامه ی ۲۸.
۷۲۶. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹.
۷۲۷. غرر الحکم و دررالکلم، ص ۸۲۶.
۷۲۸. تئوری تکامل و روان شناسی، محمود بهزاد، ص ۱۲۸.
۷۲۹. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.

۷۳۰. کافی، ج ۵ ص ۳۲۹.
۷۳۱. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۷۳۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.
۷۳۳. وسایل الشیعه، ج ۲۵، ص ۱۸۸.
۷۳۴. غرر الحکم، ص ۳۷۹.
۷۳۵. جوآن بوریس آنکو، جلوه ی زندگی یک زن، ص ۱۸۱؛ جان گری، زنان، مردان، روابط، ص ۷۲.
۷۳۶. نهج البلاغه، نامه ی ۳۱.
۷۳۷. ر. ک: عمر رضا کحاله، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، الطبعة الخامسة مؤسسه الرساله ی، ۱۴۰۴ هـ، ج ۵.
۷۳۸. نهج البلاغه، خطبه ی ۷۹.
۷۳۹. سید عبدالزهره حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۱، ص ۸۲.
۷۴۰. مسئله ی حجاب، ص ۶۶، پاسخ های استاد، ص ۱۹.
۷۴۱. صحیح بخاری، ج ۱، باب ۲۰۹، حدیث ۲۹۳.
۷۴۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۶، حدیث ۹ و ۱ و ج ۱۴ باب ۹۵، ص ۱۳۰.
۷۴۳. فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۵۹۵.

فهرست مطالب

پیش از گفتار.....	۳
درآمد گلشن ها.....	۶
گلشن اول: کلام علوی.....	۱۰
۱- سیری در نهج البلاغه.....	۱۱
۲- سلوکی در نهج البلاغه.....	۱۶
۳- الهیات و ماوراء الطبیعه.....	۱۹
۴- سلوک و عبادت.....	۲۱
۵- حکومت و سیاست.....	۲۳
۶- اهل بیت و خلافت.....	۲۴
۷- موعظه و حکمت.....	۲۷
۸- زیباشناسی کلام علی <small>علیه السلام</small>	۳۱
گلشن دوم: قلمرو دین در سنت علوی.....	۳۵
۱- درآمد سخن.....	۳۶
۲- تعریف واژگان.....	۳۸
۳- روش شناسی قلمرو دین در سنت علوی.....	۴۰
۴- پیش فرض های قلمرو دین.....	۴۵
۵- قلمروشناسی دین از راه فلسفه ی بعثت پیامبران.....	۵۰
۶- قلمروشناسی دین از طریق کارکردهای دین.....	۵۵
۷- تعیین قلمرو دین از طریق شناخت ویژگی های قرآن و سنت.....	۵۹
۸- قلمرو دین در عرصه ی اقتصاد.....	۶۳
۹- قلمرو دین در عرصه ی سیاست.....	۶۸
۱۰- قلمرو دین در عرصه ی مدیریت.....	۷۳
۱۱- قلمرو دین در عرصه ی نظام تربیتی.....	۷۹

- ۱۲- قلمرو دین در عرصه ی علوم طبی و بهداشتی..... ۸۱
- ۱۳- قلمرو دین در عرصه ی فقه و حقوق..... ۸۲
- ۱۴- قلمرو دین در عرصه ی عقاید..... ۸۴
- گلشن سوم: رفتار علوی ۸۶
- ۱- جاذبه و دافعه ی علی ^(۲۸۳)..... ۸۷
- ۲- سیمای برادری از منظر امام علی علیه السلام..... ۹۱
- ۳- علی علیه السلام و اوصاف پارسایان..... ۱۰۰
- ۴- تربیت در مکتب علوی ۱۰۸
- ۵- علی علیه السلام و کانون جوانی..... ۱۱۴
- گلشن چهارم: سیاست علوی..... ۱۱۸
- ۱- اصلاحات از دیدگاه امام علی علیه السلام..... ۱۱۹
- ۲- پیش زمینه ی اصلاحات..... ۱۱۹
- ۳- چیستی اصلاح طلبی..... ۱۲۱
- ۴- وظایف اصلاح گران از دیدگاه امام علی علیه السلام..... ۱۲۶
- ۵- راه ها و روش های اصلاحات اجتماعی..... ۱۳۲
- ۶- اصلاحات عملی و نظری امام علی علیه السلام..... ۱۳۳
- ۷- مدیریت زمام داران از منظر علی (ع)..... ۱۴۰
- ۸- اهداف اساسی حکومت..... ۱۴۲
- ۹- تعهدات درونی حاکمان..... ۱۴۳
- ۱۰- معیار قرار دادن مردم در داوری..... ۱۴۴
- ۱۱- ویژگی های مشاوران حاکم..... ۱۴۶
- ۱۲- مشخصه های وزیران حاکم..... ۱۴۷
- ۱۳- سیاست ها و خط مشی های دولت..... ۱۴۸
- ۱۴- عناصر اجتماعی حکومت..... ۱۴۹
- ۱۵- ویژگی های سپاه اسلام و وظیفه ی دولت اسلامی..... ۱۵۱
- ۱۶- وظیفه ی دولت و شرایط قضات..... ۱۵۳

- ۱۷- وظیفه ی دولت و گزینش و بازرسی کارمندان..... ۱۵۴
- ۱۸- وظیفه ی دولت در امور دارایی و مالیاتی..... ۱۵۵
- ۱۹- وظیفه ی دولت در امور اداری..... ۱۵۶
- ۲۰- دولت و تجارت و صنعت..... ۱۵۷
- ۲۱- دولت و طبقات ناتوان..... ۱۵۸
- ۲۲- وظایف مستقیم حاکم اسلامی..... ۱۵۹
- ۲۳- سیره ی اداری امام علی علیه السلام..... ۱۶۱
- ۲۴- مواضع سیاسی امام علی علیه السلام..... ۱۶۸
- ۲۵- علی علیه السلام؛ قاطعیت یا تساهل؟..... ۱۷۴
- ۲۶- علی علیه السلام و مبارزه با بدعت ها..... ۱۸۳
- ۲۷- فتنه ها و فتنه زدایی ها..... ۱۸۷
- گلشن پنجم: پرسمان اندیشه علوی ۱۹۲
- ۱- منشأ مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی علیه السلام توضیح دهید..... ۱۹۳
- ۲- علی علیه السلام چه تصویری از حکومت سیاسی داشت؟..... ۱۹۴
- ۳- نگرش علی علیه السلام در باره ی سیاست چیست؟..... ۱۹۶
- ۴- اهداف حکومت از دیدگاه امام علی علیه السلام چیست؟..... ۱۹۸
- ۵- روش حکومت داری امام علی علیه السلام را به اختصار توضیح دهید..... ۱۹۹
- ۶- درباره ی جریان های سیاسی مخالف حضرت علی علیه السلام توضیح دهید. (۶۷۴)..... ۲۰۳
- ۷- روش های کاربردی مخالفان امام علی علیه السلام چه بود؟..... ۲۰۶
- ۸- چرا علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سکوت کرد و سکوت او تا ربع قرن طول کشید؟..... ۲۱۰
- ۹- مصحف امام علی علیه السلام چه اختلافی با قرآن موجود دارد؟..... ۲۱۳
- ۱۰- آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت علی علیه السلام تصریح کرده است؟..... ۲۱۵
- ۱۱- زن در نهج البلاغه چگونه توصیف شده است؟..... ۲۱۹
- ۱۲- شبهه ای درباره ی زنان..... ۲۲۳
- پاورقی ها:..... ۲۲۷